



انتشارات دانشگاه تهران



فصلنامه‌های سال نهمین دانشگاه تهران

ترجمه

السَّوَادُ الْعَظِيمُ

تألیف

ابوالعاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید

حکیم سمرقندی

ترجمه به فارسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری به فرمان امیرنوح سامانی

به اهتمام

عبدالحی حبیبی

بامقاله

دکتر احمد طاهری عراقی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمہ

السواد الالاطم

تالیف

ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید

حکیم سمرقندی

ترجمہ بہ فارسی در حدود ۳۷۰ ہجری قمری بہ فرمان امیر نوح سامانی

پہ استام

عبدالحی حبیبی

بامقالہ دکترا احمد طاہری عراقی



انتشارات دانشگاه تهران

شماره مسلسل ۷۹۵۴

سرشناسه	سمرقندی، اسحق بن محمد، ۳۴۳ ق.
عنوان فرادادی	: السواد الاعظم، فرسی
عنوان و نام پدیدآور	: ترجمه السواد الاعظم: تألیف ابوالفضل اسحق بن محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن زید (حکیم سمرقندی)؛ به اهتمام عبدالحی حبیبی؛ مقاله احمد طاهری عراقی.
منحصرت نشر	: تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات، ۱۳۹۲
منحصرت ظاهری	: ک. ۳۵۰ ص.
فروست	: انتشارات دانشگاه تهران.
شابک	: 978-964-03-6627-1
وضعیت فهرست نویسی	: فیب
پدداشت	: ترجمه به فرسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری به فرمان امیر نوح سامانی.
پدداشت	: کتیبه.
پدداشت	: فهرس.
موضوع	: حقیقه عقید متون قدیمی ت قرن ۱۴
موضوع	: کلام اهل سنت متون قدیمی ت قرن ۱۴
موضوع	: نثر دری متون قدیمی ت قرن ۱۴
شده افزوده	: حبیبی، عبدالحی، ۱۳۶۳، ۱۳۸۹، منسخ
شده افزوده	: طاهری عراقی، احمد، ۱۳۷۰، ۱۳۲۲،
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۳ ۹۰۴۱ س ۸ س BP۱۷۴:۴
رده بندی دیویی	: ۲۹۷:۳۳۲
شماره کتبخانه ملی	: ۳۴۱۸۸۳۲

این کتب مشمول قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان است. تکثیر کتب به هر روش اعم از فتوکپی، ریسوگرافی، تهیه فایل‌های PDF، لوح فشرده، پرنویسی در ویلاگ، سایت‌ها، محله‌ها و کتب، بدون اجازه کتبی ناشر مجاز نیست و موجب پیگرد قانونی می‌شود.

ISBN-978-964-03-6627-1



9 789640 366271

عنوان: ترجمه السواد الاعظم
تألیف: حکیم سمرقندی
به اهتمام: عبدالحی حبیبی
بمقاله: دکتر احمد طاهری عراقی
نویت حب: اول
تاریخ انتشار: ۱۳۹۳
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران
حب و صحافی: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

«مسئولیت صحت مطالب کتب با مصحح است»

«کلید حقوق برای ناشر محفوظ است»

بها: ۱۲۰۰۰۰ ریال

خیابان کرگر شمالی - خیابان شهید فرشی مقدم - مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

پست الکترونیک: press@ut.ac.ir - ترنما: http://press.ut.ac.ir

بخش و فروش: تلفکس ۸۸۳۳۸۷۱۲

ترجمه السواد الاعظم

ترجمه السواد الاعظم، تأليف ابوالقاسم اسحاق بن محمد حكيم سمرقندی، ترجمه بفارسی در حدود ۳۷۰ هجری قمری بفرمان امیر نوح سامانی، باهتمام عبدالحی حبیبی [تهران] بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸، ۲۵۰ ص.

«بدان که مسبب تصنیف این کتاب آن بود که پیراهان و مبتدعان و هواداران به سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر بسیار شدند. پس ائمه و فقها و علماء سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر گرد آمدند و گفتند آبا و اجداد تا بودند بر طریق سنت و جماعت بوده‌اند، اکنون هواهای مختلف پیدا شد و ما را جای ترس است. این سخن را به امیر خراسان رسانیدند. امیر عادل اسماعیل بفرمود مر عبد الله بن ابی جعفر را و باقی فقها را که بیان کنید مذهب راست و طریق سنت و جماعت، آنکه پدران ما بر آن بوده‌اند پس ائمه و او اشارت کردند به خواجه ابوالقاسم سمرقندی و آنرا گفتند پیدا کن ما را راه راست سنت و جماعت آنکه پیغمبر علیه السلام بر آن بود و بفرمود تا تصنیف کرد این کتاب را بتازی. و به نزدیک امیر خراسان آورد و عرضه کرد. همه پسندیدند و گفتند راه راست سنت و جماعت این است. پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را پیارسی گردانید تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب را نیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند»^۱

بدین گونه کتاب السواد الاعظم نوشته شد و ترجمه‌ی نیز ساختند از آن پیارسی.

بر متن عربی کتاب ابراهیم حلمی شرحی نوشته است هم بعربی بنام «سلام الاحکام علی السواد الاعظم فی الکلام» که بسال ۱۳۱۳ ق. در آستانه (استانبول) بطبع رسیده است.^۲

متن عربی السواد الاعظم نیز چاپ شده است، در بولاق بسال ۱۲۵۳ ق. که ادوارد فندیک و یوسف الیان سرکیس از آن نام برده‌اند.^۳

ترجمه فارسی السواد الاعظم که از کهن آثار فارسی است تا سال ۱۳۳۵ شمسی ناشناخته بود. بدین سال دکتر مهدی بیانی در «ارمغان علمی»^۴ آنرا شناسانید. سبب آن بود که در مجموعه‌یی که دانشمند افغانی فکری سلجوقی بدو هدیه داده بوده است رساله حکیم سمرقندی را می‌بیند بخط خواجه محمد پارسا مکتوب بسال ۷۹۵. و بر آن می‌شود که درباره آن پژوهشی کند و ازین سوی و آن سو آگاهی‌هایی درباره آن گرد آرد. نسخه‌یی دیگر (مکتوب بسال ۱۰۱۷) از این کتاب را حضرت استاد مینوی در کتبخانه انقره می‌یابد و عکسی از آن می‌گیرند برای کتبخانه ملی تهران. و مرحوم مهدی بیانی مقالتی می‌نویسد در «ارمغان علمی» بعنوان «قدیم‌ترین نثر فارسی موجود» که آه مقاله دگر بار بسال ۱۳۳۸ در مجله دانشکده ادبیات تهران^۵ منتشر شد.

آن دو نسخه مبنای تحقیق مرحوم بیانی پرداخته قلم خواجه محمد پارساست^۶؛ گزیده‌یی بافزون کاستیهایی^۷، و بیانی معتقد بود و حق می‌گفت که «با تعمق و دقت

۲. معجم المطبوعات: ۱۴.

۳. اکتفاء القنوع: ۱۶۶. معجم المطبوعات: ۱۹۴۶. عمر رضا کحاله نیز از حکیم سمرقندی و السواد الاعظم ذکر کرده است (معجم المؤلفین ۳، ۲۳۷) ولی گفته او نقل قولی است از حاجی خلیفه و گویا نه نسخه چاپی را دیده است و نه اقوال سرکیس و فندیک را! من بنده نیز با همه پرس و جوها در کتبخانه‌های تهران نه از متن عربی چاپی نسخه‌یی یافتیم و نه از شرح آن. که دریغ!

۴. ارمغان علمی یادنامه پرفسور محمد شفیع است که در لاهور بسال ۱۹۵۵ باهتمام دکتر سیدعبدالله بطبع رسیده است.

۵. سال ششم شماره ۳ و ۴ فروردین ماه و نیز ماه ۱۳۳۸ (شماره یاد بود رودکی). ص ۵۷-۷۰.

۶. خواجه پارسا (محمدبن محمدبن محمود حافظی بخارایی) از بزرگان طریقه نقشبندیه است و از خلیفگان خواجه بهاءالدین نقشبند. در سفر حج بروز پنجشنبه ۲۴ ذی‌الحجه ۸۲۲ در مدینه درگذشته است و گورش در بقیع است. برای شرح احوالش رجوع شود به: نفحات الانس: ۳۹۲-۳۹۶، رشحات: ۵۷-۶۳، الانوار القدسیه فی مناقب السادة النقشبندیه: ۱۴۲-۱۴۴، المواهب السرمديه فی مناقب السادة النقشبندیه (خلاصه): ۶۲-۶۴.

۷. درباره گزینش و نیز افزایش‌های این نسخه خواجه محمد پارسا در پایان آن رساله چنین نوشته

می‌توان متن اصل را ازین حشوها عاری ساخت و لب عبارات را که متن اصل است شناخت. چنانکه یکبار مرور بعبارات رساله سهولت این امر را بخوبی آشکارا می‌سازد.^۸

پس از مرحوم بیانی آقای دکتر^۹ صفا و آقای دکتر معین^{۱۰} ازین کهنه اثر فارسی یاد کردند.

بسال ۱۳۴۲ آقای عبدالحی حبیبی دانشمند و مورخ افغان مقالتی در مجله یغما^{۱۱} نوشتند بعنوان یک کتاب گم شده قدیم نثر فارسی: ترجمه فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات وارده درباره این کتاب، که حاوی سخنهایی تازه بود. و بسال ۱۳۴۸ کتاب ترجمه السواد الاعظم باهتام ایشان بنفقه بنیاد فرهنگ ایران پس از یک هزار سال بطبع رسیده و منتشر شد.

این قصه کتاب بود از گاه تألیف تا زمان چاپ.

و اما این خواجه ابوالقاسم سمرقندی که السواد الاعظم را نوشته است قاضی سمرقند بوده است و از یاران امام ابومنصور ماتریدی، بذهب بوحنیفه: بسال ۳۴۲ در گذشته است و خاکش در سمرقند است.^{۱۲}

تألیف السواد الاعظم چنانکه گذشت بمعهد امارت اسماعیل سامانی (۲۷۹-۲۹۵) انجام یافته است^{۱۳} و مقبولیتی و نیز نیازی سبب می‌شود «امیر خراسان» فرمان به ترجمه آن دهد: از تازی پیارسی.

→

است: «... تمام شد بتوفیق خداوند عزوجل انتخاب این کتاب شریف. و بنده ضعیف محمد بن محمد حافظی و فقه‌الله لمایحبه و یرضاه آنچه و یرا مهمتر نمود از این کتاب انتخاب کرده و در تصحیح آن بتایید الله عزوجل بقدر استطاعت کوشیده. و نیز از کتابهای معتمد معتبر در علم حدیث پیغامبر صلعم و غیر آنچه موافق اصول این عقاید صحیح بود از اخبار و آثار و اقوال کبرا و علما قدس الله ارواحهم در بعضی مواضع برای تأکید در انتخاب کتاب درج کرده است» (ارمغان علمی: ۲۲۶ مجله دانشکده ادبیات: ۶۳).

۸. ارمغان علمی: ۲۲۶، مجله دانشکده ادبیات: ۶۴.

۱۰. برگزیده نثر فارسی ۱: ۲.

۹. تاریخ ادبیات در ایران ۱: ۶۱۷.

۱۱. سال ۱۶ شماره ۵ ص ۱۹۳-۲۰۰.

۱۲. تحقیق نسبتاً وافی درباره احوال حکیم سمرقندی همانست که مرحوم بیانی کرده است: مجله

دانشکده ادبیات: ۶۵-۶۹.

۱۳. در نسخه بیانی تحریر خواجه محمد پارسا بنام امیر اسماعیل سامانی تصریح نشده است و عنوان

مطلق «امیر سامانی» مذکور افتاده است.

نام این «امیر خراسان» که فرمان به ترجمه داده است معلوم نیست. مرحوم بیانی مترجم را همان حکیم سمرقندی (متوفی ۳۴۲) مؤلف کتاب دانسته است. و بدین گونه تاریخ ترجمه السواد الاعظم را قدیمی تر از شاهنامه ابومنصوری (مؤلف بسال ۳۴۶) شمرده است و کهن سال ترین نثر فارسی موجود انگاشته است. آقای حبیبی تاریخ ترجمه را «هشتاد سال» پس از تألیف دانسته است و آن «امیر خراسان» را نوح بن منصور (۳۶۶-۳۸۷) شمرده است و بتخمین سال ۳۷۰ را سال ترجمه پنداشته است.

آن چنان که از آغاز متن کتاب فهمیده می شود (و مرحوم بیانی نیز بدین قرینه حکم کرده بوده است) امیر اسماعیل خود فرمان به ترجمه داده است و ترجمان نیز حکیم سمرقندی بوده است؛ چه نویسنده در آنجا که می گوید: «پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را پیارسی گردانید» از «امیر خراسان» بعهد ذکری «امیر اسماعیل» را خواسته است؛ آنچنان که در سطور پیشین مقصود از «به نزدیک امیر خراسان آورد و عرضه کرد...» امیر اسماعیل است. و اگر امیری دیگر از امرای آل سامان مراد بود بایستی «امیر خراسان» را به گونه یی تبیین و تفسیر می کرد. با عطف بیانی یا بدلی چنانکه التباس و تداخل را سبب نشود. و دیگر آنکه نحوه استعمال فعل «گردانید» دلالت واضح دارد بر اینکه ترجمان کتاب خود حکیم سمرقندی است و لا غیر.

ولی در نسخه آقای حبیبی (متن چاپی) پس از آن مقدمه که در آغاز مقال ذکر کردیم چنین آمده است: «و حدیث کرد ما را علی بن السغدی رح گفت ما را حدیث کرد ابو محمد بن عبدالله بن العباس المروزی مشتمل^{۱۴} خواجه امام زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی رح که گفت: والحمد لله رب العالمین ... پس گفت وصیت کنم شما را و تن خود را بترسیدن از خدای عزوجل ... و بدان که دین پاک آن باشد که نگاه کنی خدای تعالی چه فرموده است و رسول صلعم چه فرموده است... و از هواها و بداعتها دور باشی و اهل خود را از اهل خود از اهل بدعت بازشناسی. پس من این کتاب را پیارسی جمع کردم زیرا که خواست امیر خراسان نوح بن منصور رح از پس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد تا پیدا کرده آید ایشان را، راه راست و سیرت رسول صلعم و یاران و خلفای راشدین رض.»

۱۴. این واژه در مجله یغما «مشتمل» ضبط شده است و در متن چاپی کتاب «مشتمل» بی هیچ توضیحی. حضرت استاد همایی حدس می زنند مصحف «مسئلی» باشد.

آقای حبیبی ازین قرینه حکم کرده‌اند که ترجمه فارسی را بعهد نوح بن منصور ساخته‌اند: حدود ۳۷۰ و مترجم هم ناشناخته است.

ولی در نظر ایشان سخن است: نخست آنکه ظاهر کلام می‌رساند که مراد از «من» در جمله «پس من این کتاب را بیارسی جمع کردم» گوینده این گفتار است، یعنی «خواجه امام زاهد ابوالقاسم حکیم سمرقندی» و اگر چنین باشد با دوره امیری نوح بن منصور راست نمی‌آید، حکیم سمرقندی در ۳۴۲ درگذشته است و نوح در ۳۶۶ بامیری رسیده است. و اگر چنین انگاریم که ترجمان کس دیگری است جز حکیم سمرقندی، حکمی کرده‌ایم خلاف نص. و دیگر آنکه این پاره از کتاب با آغاز آن نمی‌سازد.

راست آنست که درین کتاب نابسامانی‌هایی افتاده است و امروز بر ما آشکار نیست که ترجمان کتاب کیست و در چه سالی کتاب ترجمه شده است. ولی آنچه مسلم است و پذیرفتنی این است که ترجمه بعهد سامانیان انجام رسیده است و تاریخ آن از سال ۳۸۹ (سال انقراض امارت آل سامان) فروتر نیست بقرینه اصطلاح «امیر خراسان».

بهرگونه شکی نیست که قاضی سمرقندی در اواخر قرن سوم بفرمان و اشارت امیر و ائمه خراسان کتابی تصنیف می‌کند در بیان «راه راست سنت و جماعت»: مذهب حنبلی و عقیدت ماتریدی، و پس از چندی - هم در عهد سامانیان - آن کتاب از تازی بیارسی گردانیده شده است. ولیکن سخن در این است که آیا متن حاضر که بنام «ترجمه السواد الاعظم» بکوشش آقای عبدالحی حبیبی بچاپ رسیده است، آن چنان که آن استاد محترم انگاشته‌اند همان متن ترجمه شده عهد سامانیان است. حاشا و کلا!!

گواه این معنی ریخت عبارتهاست و بافت جملتها و واژگان و گونه‌های مختلف فعلها و اینها گواهانند که کتاب در دست ما، هرگز اثری بازمانده از قرن چهارم نتواند بود و نه نیز از قرن پنجم و اگر نقطه‌یی در دایره زمان بتخمین و تجدید برای آن تعیین کنیم قرن ششم است. نه فراتر و نه فروتر زیادت یقین را در اینجا مقایسه‌یی می‌کنیم میانۀ این کتاب و یکی از نثرهای بازمانده قرن چهارم:

ترجمه تفسیر طبری. و از هر دو متن ترجمه یک آیت را برمی‌گزینیم تا با یکسانی موضوع کار مقایسه و سنجش باریکتر باشد و استوارتر.

و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام سواء للسانین (فصلت / ۱۰)
و اندازه کرد اندر آن روزیهای | و قسمت کردیم روزی خلق پیش

آن اندر چهار روز یک سانست | از آفرینش جانهای ایشان به چهار
خواهندگانرا (ترجمه تفسیر طبری ۱۶۱۸:۶) | هزار سال (ترجمه السواد الاعظم: ۲۵)

و یطعم و لایطعم (انعام ۱۴)

و اوست که خورش دهد و نه | همه را طعام دهد و آن را بطعام حاجت
خورش داده آید (ایضاً ۲: ۴۳۷) | نیست (ایضاً: ۱۰۷)

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء / ۵۹)

ای آنکسها که بگرویدید فرمان | ای مومنان خدای عزوجل را طاعت
برید خدای را و فرمان برید پیغامبر را و | دارید و رسول را طاعت دارید و امیران
خداوندان فرمان از شما (ایضاً: ۳۰۱) | را طاعت دارید (ایضاً: ۴۰)

و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا (حشر / ۷)

آنچه داد شما را پیغامبر بگیرید | آنچه رسول صلی الله علیه و سلم بشما آورد
و آنچه باز زد شما را از آن بپرهیزید | جنگ در آن زنید و از آنچه بازداشت
(ایضاً: ۷: ۱۸۲۰) | باز استید (ایضاً ۳۱)

کتاب بخشیده شده است به ۶۱ مسأله با مقدمه‌یی و خاتمه‌یی. و این ۶۱ مسأله در
اصول عقاید است و مسایل کلامی چون: صفات خدا و ازلیت و ابدیت او، مرتبه
پیامبران، معراج و صراط و بهشت و دوزخ و نکیر و منکر... ولی از فقه نیز پاره‌یی
مسأله‌ها درین کتاب آمده است و برخی از فروع مذهب بیان شده است، از آن مسایل که
محل اختلاف فقیهان است، و اهل سنت راست عموماً و حنفیان را خصوصاً.

ابواب و مسایل کتاب نه توالی عقلی دارد و نه علمی. مسائلی است پراکنده ازین
سوی و آن سو، در اعتقادیات. و این بی‌نظمی در ترتیب کتاب چنان آشکارست که
مسأله مسح بر موزه در دو جای یاد شده است نخست در مسأله هشتم (ص ۴۲) و دیگر
در مسأله چهل و هشتم (ص ۱۵۴). ایجاز و اطناب فصول نیز بر شیوه‌یی منطقی استوار
نیست: معضله‌یی مبهم و دشوار بکوتاهی آمده است و مسأله‌یی روشن و آشکار
بدرازی.

استدلالات بیشتر بر پایه نقل است تا عقل: یعنی کتاب و سنت. و گاه روایتی و حکایتی. چنانکه در مسأله بیست و هفتم پایه اثبات کرامت اولیا، یک دو آیتی است از مصحف کریم و حدیثی از مصطفی (ص) و در پی آن چهار حکایت، از همان دست که در کتب صوفیان می‌بینیم.

گویی در بنیان این کتاب خرد را بهره‌ی نبوده است. لابل نیازی بدان نمی‌بوده است. مردمانی بوده‌اند دین‌باور و پذیرا، و قاضی سمرقندی با حدیثی چند راست یا مزور - «راه راست سنت و جماعت» را بدانان نموده است پسند امیر و ائمه را، که مبادا «بی‌راهان و مبتدعان» در سمرقند و بخارا بسیار شوند!

فصل ارجمند کتاب «مسأله پنجاه و ششم» است که نام هفتادوسه فرقه اسلام در آنجا آمده است با مقالات هریک. بسیاری از این نامها در کتب دیگر ملل و نحل نیامده است. و برخی با اختلاف ضبط شده است. ضبط این نامها سخت ارزشمند است.

ولی آنچه در بیان عقاید و مقالات فرقه‌ها آمده است از اعتبار عاری است و گفتاری است غرض‌آلود و پنداری، تعصب آگین.

امروز مطالب این کتاب گذشته از فواید زبانی و ادبی از دور و سودمند است: نخست از نظر سیر علوم اسلامی و تاریخ کلام، دیگر از نگاه پژوهش اجتماعی و مطالعه اندیشه‌ها و پندارهای مردمان آن زمان.

و اما خصوصیات دستوری کتاب بسیار است و ما برخی را (خاصه آنهایی را که آقای حبیبی یاد نکرده‌اند) ذکر می‌کنیم:

* استعمال «را» مفعولی با فعل مجهول: «باقی را بر طریق تفصیل شرح کرده خواهد شد» (ص ۲۷)

* افراد فعل برای فاعل جمع: «اگر نه امیران و نه فقیهان بودی نتوانستندی که خدای را عزوجل باخلاص پرستند» (ص ۴۱). و نیز: «و جهیمان گوید ایمان به دلست نه بزبان» (ص ۱۲۲).

* استعمال «را» فاعلی: «آن ستون بناله آمد چنانکه گاو را بچه گم کرده باشد» (ص ۶۰).

* حذف رابط (= است) بدون قرینه مقالی: «دنیا فانی و تو فانی می‌خواهی در سرای

فانی خدای باقی را ببینی» (۹۵).^{۱۵}

* آوردن فعل جمع برای فاعل مفرد (با کلمه هیچ): «اما واردیان گویند هیچ مؤمن در دوزخ نشوند و بر دوزخ نگذرنند» (ص ۱۸۴).

* صفت مطلق در معنی صفت تفصیلی: «هر که مبتدع را دوست دارد و با وی همنشینی کند بد از آن باشد که هزار بار با کافری همنشینی کند» (ص ۱۹۰).

* حذف ضمیر متصل فاعلی بقرینه ضمیر منفصل: «رسول علیه السلام گفت... اگر چنانست که رنج نرسیدی بامت من بفرمودی تا هر نمازی را آبدست کردند» (ص ۲۰۹).

تأثیر نحو عربی بحکم آنکه اصل کتاب بزبان تازی بوده است گه گاه بچشم می خورد - همچنانکه در نثرهای کهن ترجمه شده این گونه تأثرات بسیار است و ازین گونه تأثیر پذیری هاست.

● آوردن ضمیر اشاره پیش از مسند (گزاره) «هر که از جماعت دست باز دارد آن ملعونست» (ص ۳۳) «هر که بر جنازه کودکان و خوردان نماز نکند آن مبتدع و هوادار و احمق بود» (ص ۲۹). و ایضاً نک: ص ۴۲ س ۲، ص ۴۷ س ۲، ص ۴۸ س ۶ و ص ۵۰ س ۹.

این گونه استعمال ظاهراً تحت تأثیر جمله بندی عربی است. و این «آن» برابر «هو» است در عبارتی مانند «من ترک الجماعة فهو ملعون» مثلاً و در متن های ترجمه شده از عربی بدین استعمال فراوان برمی خوریم: «هر که از بنی اسرائیل ایدر اسیر است وی آزاد است» (تاریخ بلعمی پروین گنابادی ص ۶۴۹).

● رعایت تأثیر صفت در کلماتی چون «بزغاله مسمومه» (ص ۶۱) ولی استعمالاتی چون «گناه گیره» (ص ۳۵) از این حکم جداست.

● و ساختن این جمله: «اصحاب رسول علیه السلام بدین یافتیم و آن کسان که دین ما بدیشان درست بود و اکنون هست بدیشان درست» (ص ۱۴۵).

ولی این تأثیر پذیری از صرف و نحو عرب سخت اندک است خاصه که نویسنده در

۱۵. استعمال کلمه «حذف» در این گونه جایها خالی از مسامحه نیست چه مراد حذف تحقیقی نیست که اصلی باشد و محذوفی. بلکه برای تقریب مقصود بذهن با اندک تسامحی این اصطلاح بکار برده می شود، یعنی مقیاس کثرت و قلت استعمال، وجه رایج و دارج اصل گرفته شده است و گونه نادر و شاذ غیر اصل و حذفی.

بسیار جایها بسنت فارسی زبانان خلاف قواعد تازی رفته است؛ چون مفرد انگاشتن جمعهای عربی و جمع بستن آنها (ابدالان: ص ۱۳۶، آیاتها ص ۷۱. فرایضا: ص ۲۰۷، حوران: ص ۸۱) و حذف نکردن تاء تأنیث بگناه الحاق یاء نسبت (مانند سنتی و جماعتی: ص ۳۸) و افزودن «-تر» تفضیلی بدنبال صفت تفضیلی (اولی تر: ص ۶۱، ۱۰۰ و ۱۰۲) و نیز اجتناب از استعمال جمعهای عربی و جمع بستن کلمات تازی با نشانه‌های فارسی (امتان: ص ۶۹ و ۲۱۲، خلیفتان: ص ۸۸، امامها: ص ۱۱۲). و همچنین ساختن اسم مصدر فارسی از صفات عربی و خودداری از استعمال مصدر (حاصل مصدر)های تازی (چون خلیفتی = خلافت: ص ۸۵، ۸۶).

فواید لغوی کتاب نیز اندک نیست و از جمله لغتها و ترکیبهای نارسش اینهاست: هوادار: آنکه در پی هوی و میل نفس رود و مبتدع در دین: «هر که جماعت مسلمانانرا خلاف کند و از جماعت جدا شود و حق نبیند مر جماعت را او هوادار بود» (ص ۳۱- و ایضاً ص ۱۷، ۲۱، ۲۴، ۳۵، ۴۰، ۴۵ و ۵۶).

بی‌راه: گمراه و ضال (ص ۱۷، ۹۱).

زیرانکه: در سرتاسر کتاب بجای «زیراکه» بکار رفته است. از آن جمله نک ص ۲۱، ۲۲، ۴۱ و ۴۳.

اشک (= یشک): دندان نیش، ناب (ص ۵۶).

گرانی کردن: سستی کردن، تسامح کردن: «نگر تا بر حکم خدای تعالی گرانی نکنی» (ص ۲۰).

کوشان: کوشا، ساعی (ص ۸۲).

هر چگونه: «آن قادر است هرچه خواهد و هر چگونه خواهد تواند کرد» (ص ۶۰). ناشناخت: «این دوازده جزو همه کافرند و ناشناخت و نامزد آتش دوزخ» (ص ۱۶۳).

آقای عبدالحی حبیبی در تصحیح و چاپ این کتاب کوششی کرده‌اند و رنجی برده‌اند - مشکور باد. جز مقدمه و مدخل کتاب، تعلیقه‌ها و حاشیه‌هایی افزوده‌اند که سودمند است. در متن کتاب هر کجا نامی بوده است - نام کسی یا جایی - بشرح آنرا شناسانده‌اند. ولیکن درین حاشیه‌ها یک دو جا ایشان را سهوی اقتاده است که یاد می‌کنیم:

✽ در حاشیه ص ۵۲ در شرح حال امام احمد حنبل نوشته‌اند: «در عصر خود استاد

فقها و محدثین بود و امام شافعی را پرورانید».

این سخن، درست و از گونه است. امام شافعی (۱۵۰-۴۰۴) احمد حنبل (۱۶۴-۲۴۱) را پرورانیده بوده است نه این آنرا. و گذشته از آنکه ابن حنبل چهارده سال خردتر از شافعی بوده است، داستان شاگردیش را نزدیک شافعی بیشتر مورخان نوشته‌اند.^{۱۶}

※ مسأله چهل و پنجم کتاب در نهی از «بتیراء» (نماز یک رکعتی) است و استدلال بگفته‌های پیامبر و اجماع است از صحابه تابعین و تبع تابعین. در میان اینان نام «علی ابن الحسین بن علی» را می‌بینیم در طبقه «تبع تابعین». و آقای حبیبی در حاشیه نوشته‌اند: «مراد یکی از فرزندان امام حسین باشد که به علی اکبر (متوفای ۶۱ هـ) و علی اصغر زین العابدین (۲۸/۹۴ هـ) شهرت دارند و مؤخرالذکر امام چهارم امامیه است» (ص ۱۴۳).

اولاً مؤلف خطا کرده است که علی بن حسین را از «تبع تابعین» شمرده است. او از طبقه تابعین است.^{۱۷} ثانیاً تردید محشی درباره تعیین علی بن حسین بی‌جاست. مقصود از علی بن حسین مسلماً امام سجاد زین العابدین است، که بقولی علی اصغر هموست. و اوست که در کتب حدیث از روایت می‌کنند نه برادرش علی اکبر که بجوانی بکربلا شهید شد. و اما «تعلیقات و فهارس» که آقای حبیبی در پی متن کتاب افزوده‌اند، سه بخش است: یکی «برخی از خصایص دستوری و لغوی» دو دیگر «جدول مقایسوی فرق» و سدیگر فهرست اعلام.

فصل نخست که شرح پاره‌یی از خصایص دستوری و لغوی است فایده‌تی اندک در بر دارد، از آنکه به برخی مطالب اشارت رفته است نه همه آنها و نه به مسائلی مهمتر. و در برخی از آنها نیز که ذکر اقتاده است سخن است:

در ص ۲۲۸ مثالها و نمونه‌هایی ذکر شده است برای «صورت‌های خاص افعال ماوراءالنهری که تاکنون هم آثار آن در محاورات عامه آنجا باقی است و لطافت خاصی دارد و گاهی در اشعار مابعد هم بجا مانده است». و آن مثالها اینهاست: «بگداختندی، شدستی، چنانستی، گشتستی، آنستی، شدمی، کردستی، بکاستی، برنیامدی، بشدی، برآمدندی، نشستندی، می‌کنندی».

۱۶. ابن خلکان ۱: ۲۷. شذرات الذهب ۲: ۹۸. الوافی بالوفیات ۲: ۱۷۳ و ۱۷۸. تاریخ گزیده: ۶۲۷.

معجم المصنفین ۲: ۳۱۰.

۱۷. طبقات ابن سعد ۵: ۱۵۶. ابن خلکان ۲: ۴۲۹. الائمة‌الاثنا عشر لابن طولون: ۷۵.

معلوم نیست مراد آقای حبیبی از «فعل ماوراءالنهری» چه سان فعلی است؟ آیا آن گونه از افعال است که برخی «فعل نیشابوری» خوانده‌اند یا هر ماضی «سی» داری؟ و بهر دو وجه این افعال با آن «لطفات خاص»!! نه اختصاص به آن سوی رود دارد و نه به این سوی رود، در دیگر جایها نیز برواج می‌گفته‌اند و می‌نوشته‌اند.

در ص ۲۳۰ نیز برای این گونه افعال ماوراءالنهری مثال آورده‌اند: «و رسول گفت علیه الصلوة والسلام: روز قیامت بنده در نامه خود نگرد حج بیند و غزا بیند و صدقه و زکوة بیند که نکرده باشد در دنیا. گوید: بار خدایا این نامه من نیست. ندا آید که راست گفתי این طاعتها نکرده‌ای ولیکن می‌گفتی و می‌اندیشیدی که اگر مال بودی حج کردی و غزا کردی و صدقه دادی: و در توضیح نوشته‌اند: «که در اینجا صیغ استمراری غایب را برای مخاطب آورده و اکنون می‌کردی گوئیم».

اولاً این «صیغ» استمراری نیست، یایی که در دنبال فعلها آمده است یاء شرط است نه استمرار و تداوم. ثانیاً «غایب» نیست که «برای مخاطب» آورده شده باشد. «کردی» و «دادی» در جمله فوق جواب شرط‌اند و خود صیغه خطابند و «سی» در دنبال آنها «سی» ضمیر است و اگر هم جز این قایل شویم باید بگوئیم «سی» استمرار است و «کردی» و «دادی» صیغه متکلم‌اند یعنی «حج کردمی و غزا کردمی و صدقه دادمی»^{۱۸} و این حدس را تأیید می‌کند نسخه بدل کتاب که در آنجا «حج و غزو کردمی و صدقه دادمی» (ص ۷۴ ح ۶) آمده است.

در ص ۲۳۰ زیر عنوان «الحاق یای حالت به صفات» نوشته‌اند: از صفات فارسی و عربی به الحاق «ی» اسم حالت ساختن که در متون قدیم بسیار رایج بود مانند پیسی، ناروایی، داوری، سلطانی، صعبی، هولی، خلیفتی، دستوری، لواطی، راهمنونی، گردی». اولاً ساختن حاصل مصدر (یا بقول آقای حبیبی اسم حالت؟!) از صفت نه چیزی است شگفت و نه شاذ و نادر. واژه‌هایی چون «توانگری»، «گردی»، «صعبی» و «راهمنونی» در قدیم بفرآوانی بکار می‌رفته است و امروز هم از اصحاب قلم تا مردم کوی و برزن آنها را می‌گویند و می‌شنوند و می‌نویسند و می‌خوانند بی هیچ شگفتی و اعجابی و ظاهراً آنچه آقای پوهاند حبیبی شنیده‌اند که از خصایص نثرهای کهن است،

۱۸. برای توضیح درباره این گونه از فعلها رجوع کنید به مقاله سودمند دوست فاضل و گرامی علی رواقی بعنوان «ساختمانی از فعل ماضی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران سال ۱۶ (فروردین ۱۳۴۸) شماره ۴ ص ۳۸۳-۳۸۵.

الحاق یاء حاصل مصدر است به صفات عربی و استعمال آن بجای مصدر (یا حاصل مصدر) عربی چون خلیفتی (= خلافت)، مؤمنی (= ایمان)، سلطانی (= سلطنت و رسولی (= رسالت) و متأسفانه ایشان این هر دو مقوله را بهم درآمیخته‌اند.

ثانیاً در چند مثال از آنچه به نمونه آورده‌اند حرف است گفته‌اند «الحاق یای حالت به صفات»، و «دستوری» و «داوری» را مثال آورده‌اند. «دستور» و «داور» هیچکدام صفت نیستند که با الحاق «ی» بدانها اسم حالت ساخته شود.

از ص ۲۳۲ تا ۲۳۶ فهرست لغات و تعابیر و ترکیبات است، به ترتیب «ردیف الفبا» این واژه‌ها^{۱۹} (و نیز نامهای فهرست اعلام) به صفحات نسخه خطی اساس طبع کتاب ارجاع داده شده است (که درین کتاب میان قلاب نهاده شده است) نه صفحات کتاب چاپی در دست خواننده این شیوه که متأسفانه در چند اثر دیگر آقای حبیبی نیز مشهود است خلاف روش فهرست‌نگاری است و دور از علت غایی آن که زود یافتن است و صرفه‌جویی در وقت گذشته ازین در ترتیب و تنظیم این واژه‌ها نیز روشی علمی بکار نرفته است، فعلها بصورتی مغشوش و غیرمنطقی فهرست شده است؛ بنسوزد در حرف «ب» آمده است و «حدیث می‌کندی» بصورت می‌کندی (حدیث) «در حرف میم!!» و «برپای کردند» در زیر «پای» در حرف پ و کذلک اسمها و صفتها و غیره و غیره.



بازگردیم بر سر متن کتاب و کار تصحیح آن اساس طبع دو نسخه بوده است. این دو نسخه هر دو جدیداند. نسخه کهن تر مکتوب بتاریخ ۱۲ محرم ۱۱۵۶ است و جدیدتر بتاریخ ۱۵ صفر ۱۲۴۷ نخستین نسخه اصل قرار داده شده است و دومین نسخه بدل. در املاء کلمات رسم خط جدید گزیده شده است، جز چند جای، در سجاوندی (نشانه‌گذاری) دقت کافی نشده است، نقطه‌ها و نشانه‌ها گاه بی‌ضرورت افزوده شده است و گاه در غیر محل خود. مقابله و تصحیح نسبتاً خوب و دقیق انجام شده است ولی در چند موضع سهو و خطایی رفته است.

ص ۱۷ س ۵: «که بی‌راهان و مبتدعان و هواداران بسمرقند و بخارا و ماوراءالنهر

۱۹. و اما واژه «لواطی» بمعنی لواط که درین کتاب یک بار بکار رفته است (ص ۱۶۰) باید بصیغه میالغه باشد یعنی تشدید واو تا با قول آقای حبیبی نیز راست آید. و فرض اینکه واو مخفف باشد و یاء بمصدر الحاق شده باشد (مانند سلامتی) اندکی بعید است. از متنهاى دیگر فارسی در بحرالفوائد چنین استعمالی دیده شد. بدانکه لواطی از کبائر است: (ص ۱۴۸).

بسیار شدند». واژه «شدند» در نسخه اصل «شدن» بوده است مصحح محترم آنرا به «شدند» تبدیل کرده‌اند و «شدن» را بحاشیه برده‌اند و بدنبال آن نوشته‌اند: «که سهو کاتب است».

ولی سهو کاتب نیست، که سهو مصحح است. این گونه رسم خط در قدیم رایج بوده است. و این همانندی صورت مکتوب است با ملفوظ: چنانکه امروز «شدند» و «کردند» را «شدن» و «کردن» تلفظ می‌کنیم، در قدیم نیز چنین بوده است. و برخی کاتبان این واژه‌ها را بهمان گونه نوشته‌اند که می‌خوانده‌اند. در خود این کتاب (در نسخه ب) در سه جای به این گونه استعمال برمی‌خوریم:

«این سخن را به امیر خراسان رسانیدن» (ص ۱۸ ح ۴).

«و بنزدیک امیر خراسان آوردن و عرضه کردند» (ص ۱۹ ح ۳).

«مومنان آن کسانند که بگرویدن در ایمان بخدای تعالی و رسول» (ص ۲۸ ح ۳).

(برای شرح بیشتر نک. شفیع کدکنی، راهنمای کتاب ۹: ۲۹۶-۲۹۷ و ایضاً جنگنامه

حضرت سید جلال‌الدین اشرف مصحح محمد روشن: ص ۱۵ مقدمه).

ص ۱۸ س ۱: «اکنون هواهای مختلف پیدا شد و ما را جای ترس است این سخن

بامیر خراسان رسانیدند».

در نسخه اصل چنین بوده است: «و ما را جایزتر است». و مصحح نسخه ب را برگزیده است ولی صورت انتخابی مرجوح است و نسخه اصل اولی است و با معنی راستتر می‌آید. و جمله باید چنین باشد:

«... و ما را جایزتر است این سخن بامیر خراسان رسانیدن» چه «رسانیدن» در

نسخه ب «رسانیدن» است.

● ص ۱۹ س ۴: «بفرمود که این کتابرا بیارسی گردانید». در نسخه اصل «گردنید»

بوده است که مصحح محترم آنرا با علامت استفهام بحاشیه برده‌اند. این گونه استعمال یعنی

تبدیل مصوت \bar{a} به a خصوصیتی بوده است لهجه‌یی و در بعضی از متنهای کهن بان

برمی‌خوریم.

● ص ۲۶ س ۳: «از عرش برتر مکان نیست و از آنجا تا به تری مر حق را مکان

نیست».

واژه «تری» را با تاء مثناة ضبط کرده‌اند و در حاشیه نوشته‌اند «مراد از تری زیرزمین

است» و در واژه نامه آخر کتاب نیز آنرا در حرف «ت» آورده‌اند ولی صحیح «تری»

است به ثاء مثلث که بمعنی زمین است و خاک نمناک.

● ص ۵۵ س ۱۴: «ابوذر غفاری رض گفت که ای گور میدانی که در تو که می‌سفرند فاطمه زهرا است دختر محمد رسول‌الله».

مصحح محترم در حاشیه نوشته‌اند: «کذا در اصل. اکنون سپارند نویسند» ولی «سفرادن» نیز صحیح است.

● ص ۶۹ س ۱۳. «پس فرمان آمد یا حبیب من هر که از امتان تو مرا به یگانگی گواهی داده‌اند و به رسالت تو اقرار کرده‌اند همه را بشفاعت تو بخشیدم و آمرزیدم».

نسخه اصل (بنا بر آنچه در حاشیه ضبط شده است) چنین بوده است:

«... هر که از امتان تو یگانگی مرا گواهی داده‌اند:» این وجه هم بهتر است و هم کهنتر ولی مصحح با علامت استفهام آنرا بحاشیه برده‌اند و متن را از نسخه ب‌گزیده‌اند.

● ص ۷۰ س ۱: «کعب الاحبار را پرسیدم چرا بوقت رسول‌الله (ص) مسلمان نشدی» در نسخه اصل «بوقتی» بوده است که مصحح محترم آنرا غلط پنداشته‌اند و بحاشیه برده‌اند با علامت پرسش.

این «ی» صورت مکتوب یایی است مجهول که در میانه مضاف و مضاف‌الیه می‌آمده است و امروز نیز در برخی لهجه‌های ایرانی (چون اصفهانی) بجای مانده است. در این کتاب جز اینجا در چند جای دیگر نیز بکار رفته است که در همه جا مصحح محترم گونه بدون «ی» را برگزیده‌اند و صورت با «ی» را بحاشیه برده‌اند با علامت استفهام. و از آن موارد است.

«اگر ملحدی حداس را صفتی آمد و شد گوید» (ص ۱۲۵ س ۸).

● حاشیه ۳ ص ۱۶۵ درباره‌ی واژه «تنی» مبهم است و ارجاع آن به منتهی‌الارب ناشناخته است.

بهرگونه کوشش آقای حبیبی دانشمند و مورخ گرامی در احیای این‌گونه آثار گرانبقدر ستودنی است و اگر در کار ایشان چند سهوی افتاده باشد ارج آنرا نمی‌کاهد، که آدمی هرگز کاری بکمال نتواند کرد و از زلت مصون نتواند بود.

فهرست مسایل کتاب

۱۶-۳

پیش گفتار

- مقدمه : در شرح تألیف و ترجمه سواد اعظم و ضرورت آن
 - مسئله ۱ : در ایمان به حقیقت نه به شك
 - مسئله ۲ : خلاف ناکردن باجماعت مسلمانان و اهل سنت و جماعت
 - مسئله ۳ : نماز از پس هر نیک و بد روا بود
 - مسئله ۴ : هیچکس را از اهل قبله کافر نخوانند
 - مسئله ۵ : بر جنازه هر خورد و بزرگ نماز کنند
 - مسئله ۶ : تقدیر نیکی و بدی از خداست
 - مسئله ۷ : اطاعت هر امیر عادل و جائز و سلطان فرض است
 - مسئله ۸ : مسح بر موزه در سفر و حضر رواست
 - مسئله ۹ : ایمان عطای خدا و فعل از بنده و توفیق از خداست
 - مسئله ۱۰ : بنده با همه افعال خویش مخلوق است
 - مسئله ۱۱ : قرآن کلام خداست و مخلوق نیست
 - مسئله ۱۲ : عذاب گور حق است
 - مسئله ۱۳ : سؤال منکر و نکیر حق است
 - مسئله ۱۴ : بدعا و صدقه زندگان ، مردگان را منفعت است
 - مسئله ۱۵ : شفاعت حق است
 - مسئله ۱۶ : معراج حق است
 - مسئله ۱۷ : نامه عمل خواندن حق است
 - مسئله ۱۸ : شمار روز قیامت حق است
 - مسئله ۱۹ : ترازو (میزان) حق است
 - مسئله ۲۰ : صراط حق است
 - مسئله ۲۱ : بهشت و دوزخ حق است
 - مسئله ۲۲ : حق تعالی شمار کند بایندگان بی واسطه و ترجمان
 - مسئله ۲۳ : ده تن به بهشت گواهی داده شده و خلافت
 - مسئله ۲۴ : صفات خدا ، خشم و رضا
 - مسئله ۲۵ : دیدار خدا حق است
 - مسئله ۲۶ : مرتبت انبیا برتر از مرتبت اولیاست
 - مسئله ۲۷ : کرامات اولیا حق است
 - مسئله ۲۸ : عقل انبیا برتر از عقل مؤمنانست و عقل مؤمنان برتر از عقل
 کافران ، پنج روی عقل
 - مسئله ۲۹ : خداوند ازلی و ابدیست و صفات او
 - مسئله ۳۰ : خدا دانا و تواناست
- ص ۱۷-۲۷
 ص ۲۷
 ص ۳۱
 ص ۳۴
 ص ۳۵
 ص ۳۹
 ص ۳۹
 ص ۴۰
 ص ۴۲
 ص ۴۳
 ص ۴۵
 ص ۴۶
 ص ۵۳
 ص ۵۶
 ص ۶۴
 ص ۶۸
 ص ۷۱
 ص ۷۳
 ص ۷۵
 ص ۷۶
 ص ۷۸
 ص ۸۰
 ص ۸۳
 ص ۸۴
 ص ۹۲
 ص ۹۳
 ص ۹۷
 ص ۹۸
 ص ۱۰۴
 ص ۱۰۶
 ص ۱۰۷

- مسئله ۳۱ : خلق از دنیا بر پنج فرقه بیرون شوند و بحث شفاعت ص ۱۰۹
- مسئله ۳۲ : خدا هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند به فضل و عدل خود ص ۱۱۰
- مسئله ۳۳ : قرآن کلام خداست در مصحفها و بر زبانها ص ۱۱۲
- مسئله ۳۴ : ایمان حقیقت است نه مجاز ص ۱۱۷
- مسئله ۳۵ : نیکبهای کسانی که به خصمان دادن در روز قیامت ص ۱۱۹
- مسئله ۳۶ : توفیق با فعل برابر است نه پیش و نه پس ص ۱۲۰
- مسئله ۳۷ : ایمان اقرار بر زبان و تصدیق بدل است ص ۱۲۱
- مسئله ۳۸ : خدا بهیچ چیز مانند نیست و هیچ چیز بدان نماند ص ۱۲۳
- مسئله ۳۹ : خدا را مکان نیست و بیچون و بیچگونه است ص ۱۲۴
- مسئله ۴۰ : کسب کردن بحال ضرورت فرض است ص ۱۲۶
- مسئله ۴۱ : عمل از ایمان نیست ص ۱۲۷
- مسئله ۴۲ : ایمان یکسانست ص ۱۳۰
- مسئله ۴۳ : مرگ و پس از مرگ زنده شدن حق است ص ۱۳۱
- مسئله ۴۴ : روز قیامت حق است ص ۱۳۲
- مسئله ۴۵ : وترسه رکعت بیک سلام حق است ص ۱۳۴
- مسئله ۴۶ : حدیث امام حدیث است ص ۱۵۲
- مسئله ۴۷ : بآب اندک ایستاده طهارت روا نباشد ص ۱۵۳
- مسئله ۴۸ : مسح بر موزه حق است ص ۱۵۴
- مسئله ۴۹ : تباهی طهارت به جریان خون وریم از بدن ص ۱۵۴
- مسئله ۵۰ : ایمان نکاهد و نیفزاید ص ۱۵۵
- مسئله ۵۱ : امر از محبان بجهت محبت بر نخیزد ص ۱۵۷
- مسئله ۵۲ : ترسیدن از خوف خاتمه حق است ص ۱۵۹
- مسئله ۵۳ : برحمت خدا امید داشتن فریضه است ص ۱۶۰
- مسئله ۵۴ : ایمان کمتر یا بیشتر یا کران تر و سبکتر نباشد ص ۱۶۱
- مسئله ۵۵ : نگهداری دین واجب است . تقسیم خلق ص ۱۶۲
- مسئله ۵۶ : نامهای هفتاد و سه فرقه امت با شرح عقاید ایشان ص ۱۶۶
- مسئله ۵۷ : اجتناب از مبتدع و پابندی به سنت ص ۱۹۰
- مسئله ۵۸ : مساوک و خلل و ناخن باز کردن و ده سنت ابراهیمی با آداب آن ص ۲۰۸
- مسئله ۵۹ : هر که حجامت کند طهارتش تباہ نشود و نمازش روا بود ص ۲۱۹
- مسئله ۶۰ : نماز تراویح سنت است ص ۲۲۰
- مسئله ۶۱ : دعا کردن زندگان را منفعت و مردگان را راحت است . فضیلت دعا ص ۲۲۲
- خاتمه کتاب : ص ۲۲۴
- فهرستها : ص ۲۲۵

پیش‌گفتار

در سلسلهٔ طبع انتقادی و ترتیب و احیای متون نشر نشدهٔ دری این قدیمترین کتابی است، که به‌کشف و نشر آن موفق شده‌ام. تا جایی که من می‌دانم، این کتاب قبلاً نشر نشده و نخستین بار در جملهٔ چهار و پنج متن کهن سال مکشوف زبان دری جای می‌گیرد، که بدعصر سامانیان بلخی تعلق دارد، و یکی از نمونه‌های ارزشمند نشر قدیم دری شمرده می‌شود.

این کتاب از حیث موضوع، دینی و مذهبی است و محتویات آن به‌دورهٔ فکری و عقلی خاصی که در قرن چهارم هجری در خراسان ایجاد شده بود تعلق دارد. مردم خراسان - چنانچه در تاریخ روشن است - از اواخر قرن اول اسلامی در مقابل فتوح فکری و جنگی عرب از عقاید و افکار کهن خود، به‌صورت مختلف جنبش‌های ملی و فکری و سیاسی و حزبی دفاع می‌کردند و این مقاومت‌ها در سرتاسر خراسان و ماوراءالنهر دوام داشت، که جمعی باشمشیر و سنان و گروهی باسلاح فکر و ادب مآثر قدیم خود را نگهداری

کردندی و تازیان ایشانرا باغی و خارجی و شعوبی شمردی .

این تعصب ملی به اصطلاح تازیان «شعوبیت» نامیده شد، و ما می بینیم که بشار بن برد شاعر نابینای تخارستانی - که بجرم ارتداد در سنه ۱۶۷ هجری کشته شد - کار را درین تعصب شعوبی به جائی رسانیده بود، که علناً بر ضد روح اسلام شعر سرودی و به کردار پیروان کیش زردشت آتش را پرستیدی و گفتی :

الارض مُظلمة، والنار مُشرقة والنارُ معبودة، مُدکانتِ النارِ

در جنبش های ملی ضد سلطه عرب اموی، خراسان تا ماوراءالنهر کانون این حرکات بود، نهضت بومسلم خراسانی (حدود ۱۳۵ هجری) و خروج سنبلاد فیروز اسپهبد زردشتی نسا بوری (حدود ۱۳۷ هجری) و شورش های سپیدجامگان و راوندیان (حدود ۱۴۰ هجری) و براز بنده (حدود ۱۴۱ هجری) و استاد سیس بادغیسی (حدود ۱۵۰ هجری) و هاشم حکیم مقنع مروی (حدود ۱۶۱ هجری) و حصین سیستانی (حدود ۱۷۵ هجری) و حمزه بن اترك سیستانی (حدود ۱۸۰ هجری) و امثال آن مظاهری بودند، که از روح شکست ناپذیر خراسانیان نمایندگی می کردند. و این مردم که از خود طرز تفکر و دین و آیین و فرهنگی کهن سال داشتند، در مقابل حکمرانی و فرآوردهای جدید عربی چنین می اندیشیدند :

« نفلست که از اهل هرات ، ابومسلم ، از پیری پرسید ، که چند ساله بی ؟ گفت : شش ساله ! گفت : چگونه تواند بود ، و تو مرد پیر شده بی ! گفت : ای امیر ! عمر آنست که در ایمنی و فراغت بگذرد ، و ما در عهد تو ، از ظلم و تعدی ایمن شده ایم . و این شش ساله بیش نیست . اوقاتی که در روزگار بنی امیه گذشته ، آنرا از عمر نمی دانیم . »

(روضات الجنات فی اوصاف هرات ۱/ ۱۷۶)

۱- یعنی : زمین تاریک و آتش روشن است و بنابراین تا آتش هست ، درخور

پرستش باشد .

این پیرمرد هراتی، ایمنی و فراغت فکری و فرهنگی را در سلطهٔ خشن امویان تازی ندیده بود، و بنابراین آن ایام را جزو عمر خود نشمرد، زیرا روزگاری که در اسارت گذرد، جزو زندگانی نباشد.

در حرکات ملی خراسانیان، علاوه بر عنصر جنگی و تکیه به شمشیر، فکر و آثار فرهنگ قدیم ایشان هم دخیل بود، و در پیروان و شمشیر زنان هر جنبش، انعکاسی از عقاید گذشتهٔ مردم این سرزمین نیز دیده می‌شد، مثلاً: یکی از عقائد مردم زردشتی این بود، که در آینه سه پسر از پشت زردشت در کنار دریاچهٔ هامون سیستان ظهور خواهند کرد، و هنگامیکه پسر واپسین بنام سوشیانت بیرون آید، لشکر دروغ اهریمنی یکسره نابود خواهد شد^۱.

گویا انعکاس این عقیدهٔ قدیم بود، که پیروان بومسلم، بعد از مرگ او را مانند موعود مصلح‌کیش زردشتی پنداشتند، و به قول فان فلوتن معتقد به مرگ او نبودند، و انتظار رجعتش را می‌کشیدند، که در بازگشت خود، سراسر زمین را به نور عدل خواهد آراست و بعد از امامت به دخترش فاطمه رسیده است^۲.

باری بیکار فکری و حریبی خراسانیان با عرب چنان شدت یافته بود، که شاعری تازی نژاد از احوال این مردم چنین گفت:

قَوْمٌ يَدِينُونَ دِينًا ، مَا سَمِعْتُ بِهِ
عَنِ الرَّسُولِ وَلَا حَافَتُ بِهِ الْكُتُبُ
فَمَنْ يَكُنْ سَائِلِي عَنْ أَصْلِ دِينِهِمْ
فَأَنَّ دِينَهُمْ أَنَّهُ قَتَلَ الْعَرَبَ^۳

یعنی: گروهی‌اند و دینی دارند، که از پیامبر و کتب سماوی نیامده. اگر کسی از من اصل دین ایشانرا بپرسد خواه‌م گفت: دینی غیر از کشتار

۱- یشتها ۲/۲۸۹ و مینوخرد ۲/۲۳۸ . ۲- سلطهٔ عرب ۶۸ به حوالت

مروج الذهب ۳/۲۲۰ . ۳- الکامل ۵/۱۸۱ .

عرب ندارند .

این مردمی که به مفاخر عجمی خود وحسب و نسب و فرهنگ اصیل کهن سال، سخت نازان و شادمان بودند، بالاخره سلطه فکری و دینی اسلامی را پذیرفتند ، و بیکار خود را تنها در مقابل سیادت عسکری و سیاسی عرب ادامه دادند ، چنانچه به وسیله طاهریان پوشنگی و صفاریان سیستانی و سامانیان بلخی و غزنویان و سلجوقیان و غوریان و دیگر رجال و خاندانهای بومی در ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و عراق ، هویت ملی و تشخص و استقلال سیاسی خود را نگهداری کردند .

سلطه فرهنگی عرب که به وسیله دین و زبان تازی پهن می شد ، در مدت سه قرن با خلط عناصر فرهنگ خراسانی نضج و پختگی گرفت . و درین وقت بود که مردم این سرزمین با وجود تفاخر به حسب و نسب عجمی خود، به سلطه فکری اسلام نیز خاضع تر شدند ، و شاعر عربی زبان سفدی خریمی چنین گفت :

وَنَادَيْتُ مِنْ مَرَوْ وَبِلُخِ قَوَارِسَا	لَهُمْ حَسَبٌ فِي الْاَكْرَمِينَ حَسِيبُ
اِنَّ اَجِي سَاسَانَ كَسْرِي بِنَ هَرْمِزِ	وَخَاقَانَ لِي لَوْ عَلِمِينَ تَسِيبُ
مَلَكْنَا رِقَابَ النَّاسِ فِي الشَّرِكِ كَلِمِ	لَنَا تَابِعٌ طَوْعَ الْقِيَادِ جَنِيبُ
فَلَمَّا آتَى الْاِسْلَامُ وَانْشَرَحَتْ لَهُ	صَدُورٌ بِهِ نَحْوَ الْاِنَامِ كُنَيْبُ
تَبِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى كَأَنَّمَا	سَمَاءٌ عَلَيْنَا بِالرِّجَالِ قَصُوبُ

(نسخی الاسلام ۶۶/۱)

در چنین حال که دین اسلام بامبادی نیکو و موافق تقاضای عصر و

۱- از مرو و بلخ شه سوارانی را که دارای شایستگی بودند خواستم . پدران من ساسان و کسری و خاقان اند ، که در ایام شرک هم بر مردمان حکم رانده ایم و پیرو ما بوده اند، اما هنگامی که اسلام آمد و سینه های ما به آن گشاده شد ، پس بیامیر خدا را پیروی کردیم ، و او را مانند ابر رحمت پنداشتیم .

باروحیه دیموکراتیک خود بدین سرزمین رسید ، و آیینی بود ، که نسبت به کیش های فرسوده و کهنه و مسخ شده سابق برتری داشت ، مردم آنرا با وسعت صدر پذیرفتند ، و برای ترتیب امور زندگانی مساعدترش یافتند ، در حالی که سلطه حربی و سیاسی نازیان را رد می کردند و می گفتند :

فَعُودُوا إِلَىٰ أَرْضِكُمْ بِالْحِجَازِ لِأَكْلِ الْيُسْبَابِ وَرَعِي الْغَنَمَ

چنانچه در دوره های سیر عقلی ملل مشاهد است ، دین همواره در مرحله نخستین ، از راه عقیدت و ایمان پیش می رود ، که عقلیت را دران بیشتر دخلی نباشد .

درین دوره احکام و روایات دینی ، با قلبهای پر ارادت و ایمان پذیرفته می شوند ، و در پناه همین عقیدت است ، که هر دین در مراحل نخستین خویش پیش رفته است ، و عقیدتمندان فداکار با ایمان آنرا تبلیغ کرده اند . تا که بعد از مدتی دوره شکوک و عقلیت بران آمده و فرقه ها و آراء و افکار دیگری از مجاری عقلی دران رخنه افکنده ، و موجب تولید علومی مانند علم کلام گردیده است .

این کتاب را که شما می خوانید ، محصول چنین دوره عقلی است ، که مردم خراسان ، هنوز در مرحله ایمان و عقیدت بوده و دوره تعقل و تفلسف کاملاً آغاز نشده بود .

نویسنده تازی کتاب ، اصلاً امامی است سمرقندی ، که تنها می خواهد بر روایات دینی و مذهبی فرقه حنفیه اتکاء کند و مردم را از راه عقیدت و ایمان به آن مبادی تلقین نماید .

۱- این بیت از قصیده متوکل شاعر عربی زبان دربار صفاریان است ، که از طرف یعقوب لیث صفاری خطاب به المعتمد خلیفه عباسی بغداد گوید : ای نازیان شما به سرزمین خود ، حجاز برگردید ، برای سوسمار خوردن و چرا تیدن گوسپندان .

بنابراین بر روایت، بسیار استواری دارد تا درایت. و اکثر محتویات کتاب اکنون عملاً از بین رفته و مورد تطابق در زندگانی امروزی نیست، و عقابیت پیشرو و مترقی امروزی چنین چیزها را برای زندگانی مادی مفید نمی‌داند.

اما اهمیت این کتاب به دو چیز است

نخست: ارزش ادبی آن است، که یکی از کهن‌ترین نثرهای دری است. و اگر از آن عصر بیشتر از هزار سال، سطری هم به دست آید مقننم و نگهداشتمنی است، تاچه رسد به کتابی که چند صد برگ دارد، و نمایندهٔ سبک کهن ترجمه و نثر نویسی زبان باشد. من در فصلی علی‌حده بر خصایص کهن نثر و کلمات و لغات و اصطلاحات و طرزهای باستانی تعبیر این کتاب بحث خواهم کرد، که در موارد سبک شناسی و دستور زبان و فرهنگ نویسی و ضبط تعابیر قدیم سودمند است.

دو دیگر: ارزش فکری و تاریخی کتاب است، که محققان و پژوهندگان را به کار آید، و کسانی که تاریخ فکر و عقائد و اوضاع عقلی و روحی را درین سرزمین کنجکوی و پژوهش کنند، می‌توانند از آن سود برند، که مردم آن عصر و پیروان مذهب حنفی، در مسایل عقیده و ایمان و روایات اسلامی چگونه اندیشه داشتند، و مجاری فکری از کدام منابع سرچشمه می‌گرفت. و فرق مختلفه چگونه می‌اندیشیدند، و به چه نام شناخته شده بودند؟

در مبنای پیدایش عقاید و فرق اسلامی عوامل فراوان سیاسی، اقتصادی، فکری، دینی و تاریخی مؤثراند، و یک نفر محقق می‌تواند، آن را از روی آثاری که در عصرهای مختلف نوشته شده، تحقیق نماید. و درین مورد کتاب حاضر یکی از منابع قدیم شمرده می‌شود.

در حقیقت طبع انتقادی و نشر یک کتاب کهن زبان دری که تا کنون پیدا نشده و از سلسله کتب منثور کهن سال زبان ما شمرده می‌شود به ذات خود کاری است که باید می‌شد، و من اتفاقاً یک نسخه آنرا از قندهار بدست آوردم، که نخستین بار آنرا در مقالتهی در مجله وزین‌یفا در سنه ۱۳۴۲ شمسی معرفی کردم. و مورد توجه دانشمندان واقع گشت. بعد از آن حیف دانستم، که چنین کتابی طبع و نشر نشود، و به دسترس ارباب ذوق و دانش گذاشته نشود.

بنابراین نخستین بار، متن آنرا از روی همان نسخه واحد که در دست بود، ترتیب و تصحیح و تحشیه کردم. ولی بعد از دو سال نسخه دیگری را از آن کتاب در کتب خطی موزه کابل - که بد کتابخانه نسخ خطی انتقال می‌یافت، و دانشمند گرامی فکری سلجوقی فهرست آنرا در مدت کمی ترتیب می‌داد - دریافتیم.

این نسخه دوم اگرچه مغلوط و مغشوش و بد خط بود، ولی لازم دیده شد، که آنرا سراپا با متن تهیه کرده از نسخه اول مقابله کنم. و اختلافات کلمات و الفاظ و جمل آن را - در جایی که مفید بود - در حواشی بیاورم. به این ترتیب کتاب ما کاملتر گشت، و بسا از مشکلات لفظی و معنوی که در ترتیب نسخه اول بود، روشن گردید، که در حواشی کتاب به آن اشارت کرده‌ام.

در اواسط سال ۱۳۴۷ شمسی برای طبع این کتاب با دانشمند گرامی معظم دکتور پرویز فاضل‌خانلری دبیر کل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران مکاتبه شد. و جناب ایشان، طبع و نشر آنرا در نشرات مؤسسه محترم خویش وعده دادند.

در حقیقت بنیاد فرهنگ ایران ، باطبع و نشر کتب گرانبهای زبان دری - از متون قدیم و دیگر آثار مفید - خدمت فراموش نشدنی را به دنیای دانش و فرهنگ انجام داده است، که همواره موجب سپاس و خشنودی دانشمندان و مردم سہیم درین ذخیرہ عظیم و مشترک فرهنگی آسیا خواهد بود. امیدوارم این ارغمان ناچیز من ، بدین مواریث فرهنگی ، مورد قبول دانشمندان و پرورندگان این فرهنگ بزرگ گردد .

کابل . جمال مینہ . شب اول قوس ۱۳۴۷

عبدالحي حبيبي

نسخه‌های کتاب

نسخه‌ای که من آنرا اصل کار خود قرار داده‌ام ، و در حواشی هم به نشان (اصل) به آن اشاره شده، ۱۶۴ صفحه متوسط به خط نسخ خوانا دارد، که هر صفحه آن دارای ۱۵ تا ۱۸ سطر است ، که خصائص آنرا در مقاله‌های که در سنه ۱۳۴۲ در مجلهٔ یغما چاپ شد نوشته‌ام :

بک کتاب گم شده قدیم نثر فارسی

ترجمهٔ فارسی السواد الاعظم

و رفع اشتباهات وارده دربارهٔ این کتاب

کتاب السواد الاعظم از قدیمترین تألیفات ائمهٔ مذهب حنفی است ، که آنرا یکی از پیشروان و علمای این مذهب، ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل، مشهور به حکیم سمرقندی در حدود ۲۹۰ هجری به زبان عربی در شرح شست و دو مسئلهٔ کلامی^۱،

۱- حاجی خلیفه شست و دو مسئله گفته در حالی که نسخهٔ مکشوفهٔ فارسی آن حاوی شست و یک مسئله است . حاجی خلیفه گوید : السواد الاعظم ، فی الکلام مؤلف الطیف مختصر مبنی علی اثنتین وستین مسئله لابی القاسم اسحاق بن محمد القاضی الحنفی المتوفی ۳۴۲ هجری (کشف ۳۷/۲) .

بهامر اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) در بخارا نوشت .
این امام حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود ، و از اصحاب و پیروان امام و متکلم
معروف ابو منصور ماتریدی است ، که در عاشوراء محرم ۳۴۲ هجری از جهان رفت ، و در
گورستان معروف چاگردیزه سمرقندی مدفون است^۱ .

کتاب السواد الاعظم را مؤلفان کشف الظنون و اسماء المؤلفین می شناسند^۲ و بقول
ادوارد فان دیک در کتاب اکتفاء القنوع^۳ ، متن عربی سواد در بولاق قاهره در سنه
۱۲۵۳ قمری طبع شده است^۴ .

این کتاب داستانی شگفت دارد بدین معنی که : اولاً به زبان تازی بهامر اسماعیل
سامانی نوشته شد ، و بعد از تقریباً هشتاد سال ، آنرا بهامر امیر خراسان نوح بن منصور
به فارسی ترجمه کرده اند ، ولی نام مترجم آن معلوم نیست ، و چون عصر امارت نوح
ثانی از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هجری دوام داشت ، بنابراین ترجمه فارسی السواد الاعظم را در
حدود ۳۷۰ هجری تخمین می کنیم .

در سنه ۷۹۵ قمری خواجه محمد یارسان بن محمد حافظی بخاری (متوفی ۸۲۲ هـ
در مدینه) که از اصحاب خواجه بهاء الدین نقشبند و جانشین او بود ، این ترجمه
فارسی السواد الاعظم را به زبان متعارف روزگار در آورده ، و بران یک مقدمه و
یک خانمه را افزود . وی گوید که : مطالب متن کتاب انتخابی است از اصل ، و
تمامی کتاب نیست .

ازین نسخه مرتبه خواجه محمد یارسان اکنون دو نسخه مکشوفست :
یکی : به خط خود خواجه محمد یارسان ، تحریر ۷۹۵ هجری در ۸۳ صفحه ۱۱ سطری ،
بر کاغذ نخودی رنگ بخارائی به قطع ۱۲۰ X ۱۷۰ سانتی متر ، دارای یک مقدمه
از انشاء خود محمد یارسان ، که این نسخه در هرات پیش دانشمند فکری سلجوقی
بوده و در سنه ۱۳۳۰ شمسی به تهران برده شد و درجراید و مقالات معرفی شد .

۱- الانساب سمعانی ۱۷۲ و قندیه ۹/۳ . ۲- کشف ۳۷/۲ و اسماء
۱۹۹/۱ . ۳- صفحه ۱۶۶ طبع قاهره ۱۳۱۳ قمری . ۴- ادوارد فان دیک
امریکائی گوید : ابوالقاسم اسحق محمد الحکیم السمرقندی الماتریدی المقیده المتوفی
۳۴۲ هجری له کتاب السواد الاعظم ، طبع فی بولاق ۱۲۵۳ هجری وهو مشتمل علی
اسئلة واجوبة فی اصول الدین (ص ۱۶۶) .

ددیگر : نسخه خطی کتب‌خانه انقرو در ترکیه که رونوشت نسخه اول است، و در سنه ۱۰۱۷ هجری به‌خط یوسف ضیاءالدین کاتب دیوان سلطانی در بغداد به همدستی مولانا ناصرالدین عمرالمقرئ الموصلی کتابت شده^۱.

درباره معرفی نسخه اول هرات، که به‌خط خود خواجه محمد پارساست، یکی از دانشمندان تهران، مرحوم دکتر مهدی بیانی، اولاً در ارمغان لاهور، و بعد از آن در مجله دانشکده ادبیات تهران در سال ۱۳۳۸ شمسی مقالاتی را نوشت و در آن مدعی شد که گویا نمونه قدیمترین نثر فارسی موجود را درین نسخه یافته‌اند. وی با تأسف می‌نویسد که : نام کتاب و امیر سامانی که به‌امروزی ترجمه شده معلوم نیست، و خود حکیم سمرقندی متن عربی را به‌فارسی در آورده، ولی اصل ترجمه فارسی ازین رفته و مطالب آن در کتاب خواجه پارسا، نقل و انتخاب شده است.

این مقالات دانشمند مرحوم مهدی بیانی، در تاریخ ادبیات فارسی، نظری را بوجود آورد، که گویا همین کتاب، نمونه قدیمترین نثر فارسی کنونیست، و حتی از مقدمه شاهنامه منشور ابومنصوری که در سنه ۳۴۶ هجری نوشته شده نیز کهن‌تر است، و همین مطالب را در کتاب برگزیده نثر فارسی دکتر محمد معین (ص ۳/۲ جلد اول) و تاریخ ادبیات از دکتر صفا (ج ۱ ص ۶۱۷) و دیگر مقالات و کتابهای متأخر به‌استناد بیان مرحوم دکتر بیانی نوشته و آنرا قدر مسلم پنداشته‌اند.

اما باید یاد شد متن اصلی ترجمه السواد الاعظم که اینک نسخه خطی آن پیش منست، اکثر آن مطالب و نتایج مأخوذه ازین می‌رود، و طوری که از مقدمه کتاب فارسی ظاهر است، نام اصلی کتاب عربی السواد الاعظم بوده و مترجم فارسی آن هم خود حکیم سمرقندی نیست، بلکه شخصی نامعلوم آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تألیف اصل کتاب، در عصر نوح دوم سامانی به‌فارسی در آورده است.

نسخه خطی ترجمه فارسی السواد الاعظم

به‌قطع متوسط $\frac{۲۰}{۲} \times \frac{۱۰}{۲}$ سانتی‌متر، بر کاغذ نخودی رنگ، به‌خط نسخ متأخر در ۱۶۶ صفحه به‌تاریخ ۱۲ شهر محرم حسن و حسین ۱۱۵۶ هجری به‌قلم مثل بن بکرخان بن عمر بن تاووز بن علی بن ملک، نوشته شده، و چون این نسخه آسیب فراوان دیده و حواشی بر گهای آن ازین رفته بود، آنرا با دقت از بالا و پائین

۱- مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۳۳۸ ش، شماره ۳/۳ سال ششم، و ارمغان طبع لاهور.

وصله نموده‌اند. ولی خوشبختانه متن کتاب آسیب زیاد ندیده و برحواشی آن نوشته‌هایی غیر از خط متن موجود است. که گویا اشخاصی باسواد آنرا خوانده و بانسخه دیگر مقابله و تکمیل کرده‌اند. و مهرهای متعدد و مختلفی هم برصفحات متعدد دارد، که حاکی از وجود این کتاب در دست مالکان متعدد بوده است.

از صفحه ۱ تا ۱۱۱ مشتمل است بر مقدمات ابتدائی و شرح تألیف و ترجمه و ضرورت و اهمیت کتاب، که مترجم فارسی بر اصل متن عربی حکیم سمرقندی افزوده است. در صفحه ۱۱ گوید: «اکنون آمدیم از اجمال به تفصیل» و بعد ازین به خط سرخ (مسئله اول) نوشته شده، و تا آخر کتاب (۶۱) مسئله کلامی و فقهی مذهب حنفی و فرقه ماتریدی را دربر دارد، و خط آن روشن و خواناست، و در برخی موارد غلطی‌های املاوی هم دارد، و از نام نویسنده مثل وجد او تاوز پیدا است، که این شخص پشتون بوده و زبان فارسی را چنانکه باید و شاید نمی‌فهمیده است^۱، و بر پشت صفحه اول شش سطر عبارات پشتو هم نوشته شده، که به خط اصل متن نمی‌ماند. عدد سطور کتاب در صفحات مختلف است، برخی از صفحات ۱۳ سطری و اعظم آن ۱۸ سطری است.

در خصایص املا به کتب بعد از سنه ۱۰۰۰ هجری مانند است، بدین معنی که چ و پ به سه نقطه دران عموماً دیده می‌شود، ولی حرف (گ) فارسی مانند (ك) عربیست، اما گاهی آثار املاوی قدیم هم دران باقی مانده، مثلاً چندان بجای چندان (ص ۴۳) بدانك بجای بدانکه (ص ۱) نخسبند بجای نخسبند (ص ۱۴۹).

این نسخه وقایه چرمی نقره کوب کار خراسان دارد، و معلوم است که محصول این سرزمین است، و نویسنده آن هم شخصی پشتو زبان بوده است.

درجه و اهمیت کتاب در تاریخ ادب

چون ترجمه این کتاب از تازی به فارسی به امر امیر نوح دوم سامانی در حدود ۳۷۰ هجری بوده، بنابراین طوری که دانشمندان ایرانی تصور کرده‌اند، نثر اقدم زبان دری و پیش از مقدمه منثور ابومنصوری نیست بلکه در درجه دوم، معاصر و مقارن با ترجمه تفسیر و تاریخ طبری شمرده می‌شود. اما اهمیت آن ازین وجه است، که اکنون ما يك متن مکمل و تمام و اصیل کتابی را در دست داریم، که فراهم شده

۱- افغانان پشتو زبان، ماه محرم را حسن و حسین گویند، و همین اصطلاح را کاتب نسخه در آخر کتاب با ماه محرم در تاریخ نوشتن نسخه نوشته است.

و محصول همان عصر سامانیست ، و در جمله کتب آن عصر و مربوط بدوره قدیم نثر دری ، کتاب دیگری نیز بدست آمده است .

این کتاب بلاشبهت در تراجم کتب دینی و کلامی اسلامی در زبان فارسی نخستین کتاب مکشوف کنونیست و مطالب مهمی را در باره اوضاع علمی و ادبی و عقیدوی هزارسال قبل از آن بر آورده می‌توانیم مخصوصاً هنگامیکه در مسئله (۵۶) از صفحه (۱۲۳ تا ۱۳۲ - نسخه خطی) نامهای فرق و اهواء و عقائد ایشان را به تفصیل بیان کند ، که همین شرح را در عبارات متین و کهن فارسی عصر سامانی ، قدیمترین اثری درین باره گفته می‌توانیم .

در آغاز نسخه بر صفحه اول به خط قرمز نوشته‌اند: « این کتاب سواد الاعظم است . » بعد ازین چنین آغاز می‌شود: « بسم الله الرحمن الرحيم . رب يسر ولا تعسر وتمم بالخیر ، توكلت على الله الحي الذي لا يموت ابداً . اما بدانك سبب تصنيف این کتاب آن بود ، ... الخ » ازین مقدمه روشن می‌آید: که حکیم سمرقندی نام متن عربی کتاب را از حدیث معروف علیکم بالسواد الاعظم گرفته و نسخه مطبوع بولاق هم بدین نام است ، و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون همین نام را آورده (ج ۲ ص ۳۷) و اسماعیل پاشا در اسماء المؤلفین (۱ - ۱۹۹) همین مقصد را تأیید کند .

اما حاجی خلیفه از يك اثر حکیم سمرقندی به زبان فارسی به نام (عقیده الامام ابی القاسم بن اسحق الحکیم السمرقندی) ذکری دارد و عبارات آغاز کتاب را نقل کند: (اوله الحمد لله الكبير المتعال الخ) بنابراین باید گفت که این کتاب را دیده بود ، و چون نسخه موجوده ما نحن فیها بدین طور آغاز نمی‌شود ، و نام کتاب در اول و آخر بصراحت نوشته شده ، بنابراین کتاب عقیده را همین سواد الاعظم گفته نمیتوانیم ، زیرا چنانکه گذشت حاجی خلیفه این کتاب را علیحده نام برده است . باوجودیکه تا کنون از نام مترجم فارسی سواد الاعظم خبری نداریم ، ولی سبک انشاء و سیاق و سباق نثر آن دلالت واضح دارد ، که این نثریقتاً مربوط به قدیمترین دوره ادبیات دری یعنی عصر سامانی است ، و چون از عربی ترجمه شده ، لابد اثر ترجمه نازی هم در وجنات آن آشکار است .

اما نسخه دوم که به علامت ب در حواشی ذکر شده ، بسیار بدخط و سقیم و مغلولط است که بدون مدد نسخه اصل ، خواندن و فهمیدن آن هم مشکل است . خط این

نسخه نستعلیق خام مخلوط باشکسته است که بر کاغذ کشمیری متأخر به تاریخ ۱۵ صفر ۱۲۴۷ هجری قمری در هرات نوشته شده و نام کاتب آن مذکور نیست و معلوم است شخص جاهل کم سواد بدخطی بوده ، و کتاب را سراپا مسخ کرده است .

عدد صفحات آن (۱۸۴) به قطع (۲۱ × ۱۵) سانتی متر است ، که چند رساله دیگری را هم در بیان احکام دینی ضمیمه دارد ، و در انجام رساله اخیر کاتب نام خود را چنین نوشته : « اسکندر ولد ملاعظیم در دارسلطنه هرات در پادشاهی شاه کامران در مربع خاکستر در مسجد خواجه چهارشنبه » .

وازین برمی آید که اسکندر کاتب معاصر بود با شاهزاده کامران بن شاه محمود پسر تیمور شاه بن احمد شاه ابدالی که در حدود ۱۲۴۷ هجری در هرات حکمرانی داشت .

این نسخه ب با وجودی که سخت مفلوط و ممسوخ است ، ولی در بسا موارد برای تکمیل نسخه اصیل از آن سود بردم ، و اختلافات آنرا در حواشی ضبط کردم ، و اگر مطالب آن را در متن گرفتم ، آن را بین قوسین نوشتم .

از سیاق عبارات این دو نسخه پدید می آید ، که نسخه اصل به متن قدیم نزدیکتر بوده و دستبرد کاتبان در آن کمتر است ، ولی در نسخه ب قدمت انشای دوره سامانی را به رنگ جدید در آورده اند . و بنا برین قابل اعتبار تمام نیست .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ يَسْرُوْلاً تَعَسَّرَ وَقَمَّ بِالْخَيْرِ ۱ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ

آبَدًا. ۲

اما بدانکه سبب تصنیف این کتاب آن بود : که بی‌راهان^۳ و مبتدعان و هواداران^۴ بسمرقند و بخارا و ماوراءالنهر بسیار شدند^۵ .

پس ائمه و فقها و علماء سمرقند و بخارا و ماوراءالنهر گرد آمدند^۶ و گفتند : آبا و اجداد^۷ تا بودند ، بر طریق سنت و جماعت بوده‌اند . اکنون

-
- ۱- دعای مأثور است یعنی : ای پروردگارا ! (کار مرا) آسان ساز و دشوار مگردان !
 - و به نیکویی انجام ده ! ب : این دعائیه ندارد . ۲- از آیات قرآنی اقتباس شده .
 - یعنی : برخدای زنده‌یی که هرگز نمیرد توکل کردم . ب : توکلت علی‌الحی‌الذی‌لایموت .
 - ۳- بی‌راه : آنکه بر راه حق نرود . و مبتدع آنکه در دین چیزهای نو آورد .
 - ۴- هوا در اینجا به معنی میل نفسی و هوادار کسی است که بر هوا و خواهش نفس رود .
 - این کلمه در قرآن سوره النجم ۳ هم آمده : ما ینطق عن‌الہوا ، یعنی از روی هوا سخن نمیگوید . ۵- اصل : شدن ؛ که سهوکانب است . ب : که بی‌راهان و هواداران و مبتدعان بسیار شده‌اند . پس ائمه . ۶- ب : جمع آمدند .
 - ۷- ب : اجداد ما تا بوده‌اند .

هواهای^۱ مختلف پیدا شد^۲. و ما را جای ترس است^۳، این سخن را به امیر خراسان رسانیدند^۴.

امیر عادل اسماعیل^۵ بفرمود: مر عبدالله بن ابی جعفر^۶ را و باقی فقها را^۷ که بیان کنید مذهب راست و طریق سنت و جماعت، آنکه پدران ما بران بوده اند^۸.

پس ائمه و او^۹ اشارت کردند به خواجه^{۱۰} ابوالقاسم سمرقندی^{۱۱} و آنرا^{۱۲} گفتند [۱]: پیداکن^{۱۳} ما را راه راست سنت و جماعت آنکه پیغمبر

- ۱- زیر این کلمه نوشته: یعنی طرق. ۲- ب: پیدا و فراوان شده است.
 ۳- اصل: و ما را جایز تر است. ۴- ب: رسانیدن. ۵- اسماعیل بن احمد بن اسد بن سامان خدای پادشاه دوم سامانی متولد ۲۳۴ هـ که از (۲۷۹ تا ۲۹۵ هـ) حکم رانده است. ۶- این شخص شناخته نشد. يك نفر عبدالله بن سلمه بن یزید قاضی و فقیه نشاپوری که امام حنیفیه بود (متوفی ۲۹۸ هـ) در همین عصر به امانت در مذهب و فقه شهرت داشت و اسمعیل بن احمد سامانی او را به قضاء تشاپور برگزیده بود. وی از شیوخ حنفیان حدیث شنیده و در شروط امام عصر بود (الجواهر المضية ۲۷۶/۱) ممکن است عبدالله مذکور در متن همین دانشمند حنفی باشد. در کتاب الانساب سمعانی ابوجعفر محمد بن سمرقندی از کسانیست که از حکیم سمرقندی روایت کرده اند (ورق ۱۷۲ ب). ۷- ب: و فقهاء دیگر را که. ۸- ب: ما بوده اند.
 ۹- ب: پس ائمه بخارا اشارت. ۱۰- ب: بخواجه امام. ۱۱- ابوالقاسم اسحق بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن زید مشهور به حکیم سمرقندی از ائمه حنفی و شاگردان ابومنصور ماتریدی است که مدتها قاضی سمرقند بود. در عاشوراء محرم ۳۴۲ هـ در گذشت و در گورستان چاکردیزه سمرقند دفن شد (الجواهر ۱۳۹/۱ الفوائد البهیة ۴۴ - الانساب سمعانی ۱۷۲ - قندیه ۳ - ۹). ۱۲- اشاره آن تا آخر کتاب بجای ضمیر (او - وی) آمده است. ولی در نسخه ب هر جا (او) است.
 ۱۳- پیداکن: یعنی روشن بساز و هدایت بده.

علیه السلام بران بود . و بفرمود : تا تصنیف کرد این کتاب را بنازی^۱ . و بنزدیک امیر خراسان^۲ آورد و عرضه کرد همه پسندیدند و گفتند^۳ : راه راست سنت و جماعت اینست .

پس امیر خراسان بفرمود : که^۴ این کتاب را بپارسی گردانید^۵ تا چنانکه خاص را بود عام را نیز بود و منفعت کند و مذهب را نیکو بدانند و از هوا و بدعت دور باشند .

و حدیث کرد ما را علی ابن سفندی^۶ رح ، گفت ما را حدیث کرد ابو محمد ابن عبدالله^۷ ابن العباس المروزی مشنعل خواجه امام زاهد ابو القاسم حکیم سمرقندی رح علیه^۸ که گفت :

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الْعَظِيمِ ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْقَوِيمِ^۹ الرَّحِيمِ ،
الْأَوَّلِ الْقَدِيمِ ، خَالِقِ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمِ . وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْحَكِيمِ الْغَفَّارِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ ذِي الْعِزَّةِ وَالْجَلَالِ .

۱- زیر این کلمه بزودی نوشته شده ، در حالیکه مراد از نازی زبان عربیست .
۲- مراد خراسان وسیع جغرافی قدیم است که از دامغان تا تخارستان و ماوراءالنهر
وسعت داشت . ۳- ب : آوردن و عرضه کردند ، امیر خراسان و همه پسندیدند
و گفتند . ۴- اصل : ك . ۵- اصل : کردید ؟ ب : گردانید .

۶- ب : علی ابن عمر السفندی ؟ هو شیخ الاسلام علی بن حسین بن محمد سفندی امام
فقیه مناظر و محدثی بود که مدتها قاضی و مفتی و رئیس حنفیان در بخارا بود ، و
شمس الائمة سرخی السیر الکبیر را ازو روایت کند و مؤلف التتف در فتاوی و شرح
سیر کبیر است . در سنه ۴۶۱ هـ در بخارا از جهان رفت و در فتاوی قاضی خان وسایر

فتاوی حنفیه ذکرش مکرر می آید (الجواهر ۳۶۱/۱ - الفوائد ۱۲۱)

۷- ب : ابو محمد عبدالله ابن عباس المروزی خواجه امام ؟ ۸- کذا که مخفف
رحمة الله علیه است . ۹- اصل : القديم که مکرر است . بنابراین به القویم
تبدیل شد .

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِلْإِسْلَامِ^۱ وَعَلَّمَنَا الْقُرْآنَ وَالْبَيَانَ وَمَنْ عَلَّمَنَا
بَيْنَنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ [۲].

پس گفت : وصیت کنم شما را و تن خود را بترسیدن از خدای عزوجل
و جهد کردن بگذاریدن^۲ امرها و پرهیز کردن از نهیها و صبر کردن بر حکم
خدای عزوجل و رضادادن بقضاها و وی و شکر کردن بر نعمت های وی .
و رواداشتن^۳ مر مرگ را .

و نگر ! تا بر حکم خدای تعالی گرانی نکنی ! و بر خلق آن^۴ کبر
نکنی ! زیرا آنکه^۵ باجماع علما و فقهاست که^۶ بندگی را دو خصلت است :
یکی آن کنی که وی پسندد^۷ دیگری^۸ آن پسندی که^۹ آن کند^{۱۰} . و این نیز
چهار خصلت است : یکی آنک سر خویش را چنان داری که^{۱۱} اگر بر خلق
آشکار گردد روا داری !

دو دیگر^{۱۲} آنکه علانیت^{۱۳} خویش را چنان داری که بر سبیل سنت
باشد که^{۱۴} اگر همه امت محمد صلی الله علیه وسلم بتو اقتدا کنند روا داری .
و سیم آنکه با همه مؤمنان و مسلمانان ، صحبت چنان داری و معامله
چنان کنی که^{۱۵} اگر ایشان با تو همان کنند روا داری .

- ۱- اصل و ب : الاسلام . ۲- ب : کذاردن . ۳- یعنی قبول و جایز
دانستن . رک . ۴- ب : او . ۵- در تمام کتاب زیرا آنکه بجای زیرا که
مکرر آمده است که مخفف زیرا + آنکه باشد . ب : همواره زیرا که است .
۶- ب : اجماع علما و حکما و فقهاست که مسلمانی دو . ۷- اصل و ب : و دیگر ،
که صحیح آن مطابق سبک همین عصر دیگر به معنی دوم است . ۸- اصل : ك .
۹- آن اول اشاره ، و دوم ضمیر است بجای او - وی . استعمال (آن) از خصایص این
کتابت . ب : او پسندی که او کند ؟ ۱۰- اصل : ك . ۱۱- اصل و ب :
و دیگر . ۱۲- علانیت : حالت ظاهر . ۱۳- اصل : ك . ۱۴- اصل : ك .

چهارم : حال خویش را چنان داری که ^۱ اگر در [۳] حال، ملك الموت جان از تو جدا کند روا داری ^۲ .

پس ای مؤمن ! از خدای تعالی بترس ! و دین خود را نگاه دار ! از آن جهت که ^۳ هوا در میان خلق بسیار شده است . و امانتها برخاسته ^۴ و هر کس بر هواهای ^۵ خویش مشغول گشته .

پس باید که نشست و خاست ^۶ خویش را باهل حق داری ! و خود را از اهل بدعت دور داری ! و طریق اهل سنت و جماعت نگاه داری ، اگر خواهی که برهی !

و بر تو باد که این چهار خصلت نگاه داری :

یکی : زبان را نگاه داری از دروغ و غیبت . و حلق را نگاه داری از حرام و شبه ناک ^۷ . و کردارها که کنی از نماز و روزه و حج و صدقه و عرفه و آنچه بدین مانند نگاه داری ^۸ از ریا و سمعت ^۹ . و مذهب خود ^{۱۰} را نگاه داری از هواداران و بدعت ^{۱۱} . و با هواداران نشینی ! و با ایشان صحبت نداری ! تا بتوانی از پس ایشان نماز نکنی ، زیرا که ^{۱۲} جای هواداران

۱- اصل : ك . ۲- ب : که اگر ملك الموت اندران حال جان تو از تو

جدا کند . ۳- اصل : ك . ب : از آنچه هواهای مختلف در میان .

۴- اصل و ب : برخاسته . اما برخاستن امانتها عدم حفظ آنست . ۵- ب :

برهواى خویش . ۶- اصل و ب : خواست . ولی بانشتن املاى خاست مناسب

است . زیرا این کلمه کسی نوشته : یتى صحبت . ۷- ب : شبهات .

۸- در اصل بالای این کلمه بخط غیر از متن نوشته شده : خود را . ب : و حج و غیر

او نگاه داری . ۹- سمعت : بضمه اول و سکون دوم و فتحه عین شنوائیدن عمل

خیر خود را بمردم و ریا (غیاث) . ۱۰- ب : و دین و مذهب خود .

۱۱- ب : از هوا و بدعت . ۱۲- ب : زیرا که .

دوزخ است . و بگفت ایشان فریفته نشوید^۱ . زیرا که حق تعالی اول دین [۴] خواهد ، آنگه اعمال و کردار^۲ .

و بدانکه : دین پاک آن باشد : که نگاه کنی که خدای تعالی چه فرموده است ؟ و رسول صلی الله علیه و سلم چه فرموده است ؟ و خلفای راشدین ، چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم بچه سیرت بوده اند ؟ و تابعین و تبع تابعین^۳ بچه سیرت بوده اند ؟ و خلق را بچه فرموده اند ؟ تو همان طریق ایشان نگاه داری^۴ ! و ازان درنگذری ! و از هواها و بداعتها دور باشی ! و اهل خود^۵ را از اهل بدعت باز شناسی !

پس من این کتاب را پیارسی جمع کردم . زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح ابن منصور^۶ رح علیه^۷ از پس آنکه علمای کل ماوراءالنهر را جمع کرد ، تا پیدا کرده آید ایشان را راه راست و سیرت رسول صلی الله علیه و سلم و یاران و خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین . و آن مذهب سنت و جماعت است و مذهب علمایی که اهل سنت و جماعت اند . و آن مذهب امام امامان و سید فقها و کدخدای دین و علم و شاهنشاه [۵] فقه ابوحنیفه نعمان ابن ثابت ابن طاوس^۸ ابن هرمز ابن کسری ملک بغداد^۹

۱- ب : نشوی زیرا که . ۲- ب : خواهد پس اعمال . ۳- تابعین کسانی اند که یکی یا بیشتر اصحاب پیغمبر را دیده باشند و تبع تابعین آنانی اند ، که بملاقات تابعین رسیده باشند . ب : علی رضوان الله علیهم چه فرموده است و بچه سیرت . ۴- ب : میداری . ۵- یعنی اهل مذهب خود را . ۶- نوح بن منصور پادشاه هشتم دودمان سامانی از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هـ حکم رانده است . ۷- کذا . و معلومست که کاتبان اضافه کرده اند . ۸- ب : ابن کاوس بن هرمز ملک بغداد . ۹- در سلسله نسب امام ابوحنیفه اختلافست . ابن ندیم در الفهرست : ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماء نوشته که جدش در کابل و پدرش در نمازاده ←

که این برین^۱ مذهب بود و همه اصحاب آن، برین مذهب بودند. و همه اهل سنت و جماعت برین مذهب اند.

زیرا که حق تعالی گفت: **إِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ**^۲ گفت: راه راست و مستقیم اینست متابع این باشید^۳ و بنگرید: تا شما متابع طریقهای دیگر نباشید^۴!

و رسول صلی الله علیه وسلم گفت: **عَلَيْكُمْ بِالسَّوَادِ الْأَعْظَمِ**. **قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا السَّوَادُ الْأَعْظَمُ؟ قَالَ الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي**^۵. فرمود که بر شما باد سواد اعظم. گفتند: یا رسول الله! سواد اعظم

۱- ب: که او بدین مذهب. ۲- قرآن - الانعام ۱۵۳. یعنی: اینست راه من راست. متابعت کنید او را. و مه متابعت کنید راهها را (ترجمه تفسیر طبری ۴۶۴). ۳- اصل: باشد. ب: باشید. ۴- اصل: نباشد؛ ب: نباشید. ۵- السواد الاعظم: مراد جمله و اکثر مردمنند که بر طاعت سلطان و راه راست گرد آمده باشند و در حدیث آمده: **إذا رأيتم الاختلاف فعليكم بالسواد الاعظم** (لسان العرب ۲۱۱/۴) و این حدیث صحیح را ابن ماجه از انس چنین روایت کرد: **ان امتی لن تجتمع علی ضلالة فاذا... (الجامع الصغير ۸۸/۱)**.

→ بود. زوطی از کابل به بردگی نیم الله بن ثعلبه درآمد و ثابت در کوفه آزادی یافت. و ابوحنیفه هم در کوفه بسال ۸۰ هـ متولد و بعمر ۷۰ سالگی در سنه ۱۵۰ هـ وفات یافت و در مقابر خیزران بغداد دفن شد. رضی الدین صفائی در العباب و مجدالدین فیروزآبادی در طبقات الحنیفه و نووی در تهذیب او را نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماء گفته اند. و صاحب الکافی نعمان بن ثابت بن طاوس بن هرمز بن ملک بن شیبان آورده. و نیز از اسمعیل بن حماد بن ابوحنیفه نقل کرده اند: که ثابت بن نعمان بن مرزبان از ابناء فارس و احرار بود و ایشان بالکل بردگی نکرده اند. (مناقب الامام الاعظم از علی قاری هروی ۲/۴۵۱ الجواهر) بهر صورت این نسب نامه هم یکی از منابع قدیم است که او را به کسری منسوب می داشته اند.

چیست؟ گفت: سواد اعظم آنست: که امروز من برانم و یاران من برانند. و رسول صلی الله علیه و سلم از بهر آن گفت: که دانست که از پس آن، هوا داران و بدعتها اشکار گردد.

پس آموختن این کتاب فریضه است و روی گردانیدن ازین کتاب شقاوت است. و اندران نگرستن^۱ رحمت است و کار [۶] بستن مغفرت^۲. و خلاف کردن مر این کتاب را بدعت است.

پس باید که این کتاب را بمثل تعویذ سازی، و برگردن خود بندی! و مر فرزندان و اهل^۳ را بیاموزی! زیرا که رستگاری تو و اهل و فرزندان تو، به آموختن این کتاب بود.

و اگر کسی سخن گوید در مذهب، برین کتاب عرض کنید! اگر راست آید بپذیرید و اگر دروغ آید بگذارید^۴ تا هلاک نشوید! و هر چه بشنوید^۵ بر کتاب خدای برابر کنید^۶! و بر ملة رسول الله صلی الله علیه و سلم. اگر راست آید بگیرید^۷! و اگر خلاف آید بگذارید^۸! و بر دین خویش لرزان باشید^۹. تاحق تعالی شما را بر راه راست دارد. بفضل و رحمت خویش. اگر کسی پرسد^{۱۰} که توحید چیست؟ بگو توحید به یگانگی دانستن است مر خدای را.

و اگر پرسند که معرفت چیست؟ بگو شناختن خدایست عزوجل. اگر پرسند که ایمان چیست؟ بگو اقرار کردن است بخدای عزوجل

- ۱- اصل: کسی این کلمه را بگرفتن؟ ساخته. ولی نگرستن درینجا به معنی مطالعه و دقت است. ۲- ب: مغفرتست. ۳- ب: اهل خود را. ۴- ب: عریضه کند. ۵- یعنی ترك کنید. ب: بگذارد تا هلاک نشود. ۶- ب: بشنود. ۷- ب: کند. ۸- ب: بگیرد. ۹- ب: بگذارد. ۱۰- یعنی بر حفاظت آن جدی باشید. ۱۱- اصل: پرسند.

و بر پیغمبران صلوات الله عليهم . و بفرشتگان و بر کتابهای وی و بروز قیامت باخلاص دل^۱ . و هر که [۷] بزبان اقرار کند و بدل اخلاص ندارد آن^۲ منافق باشد . اگر پرسند که اسلام چیست ؟ بگوی ایمان و اسلام هر دو یکی است . مؤمن مسلمانست و مسلمان مؤمن است .

و اگر پرسند که تو کیستی ؟ بگو بنده خدایتعالی در زندگی و مردگی^۳ . اگر پرسند که خدای تو کیست ؟ بگوی خدای^۴ من آن خدایست که همه خلق را بیافریده و روزی دهنده همه جانورانست . چنان که توانا^۵ بود به آفریدن خلق . همچنین تواناست بروزی ایشان^۶ . و داناست بهمه خلق که آفرید و آفریند و هر چند بنده‌یی که^۷ هر کجا رود آید . و روزی ضعیف از قبل^۸ ضعفش نقصان نکند . و روزی قوی از قبل قوتش نیفزاید : قوله تعالی : وَ قَدَّرَ فِيهَا اَقْوَاتَهَا فِي اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءً لِّلْسَائِلِينَ^۹ و قسمت کردیم روزی خلق ، پیش از آفرینش جانهای ایشان به چهار هزار سال^{۱۰} .

اگر پرسند : که خدای عزوجل را شناسی ؟ بگوی که خدای عزوجل یکی است ، بیچون و بیچگونه شناسم . و آنرا شریک نیست . و آن [۸] بخلق نماند . و خلق بآن نماند^{۱۱} . و آن از کسی نزاده و کسی از آن نزا^{۱۲}د .

۱- ب : قیامت وزنده گردانیدن بعد از میرانیدن حقست و راست است . باخلاص دل و هر که بزبان ۲- ب : او . ۳- ب : این جمله ندارد . ۴- بالای این بخط نوی نوشته اند : بگوی الله والله من آن . ۵- اصل : توان ؛ ب : توانا . ۶- ب : همچنین نیز تواناست بروزی دادن خلق . ۷- ب : و هر چند بنده که کجا . ۸- قبل : سبب و جهت . ۹- قرآن - فصلت ۱۰ یعنی : و اندازه کرد اندران روزهای آن ، اندر چهار روز یکسانست خواهندگانرا (طبری ۱۶۱۸) . ۱۰- اصل : بیچار هر سال ؟ بعد از آن بقلم جدید چهار هزار سال ساخته اند . که در ب : نیز چنین است . ۱۱- مراد شباهت است . ۱۲- ب : و کس از او نزاید . در تمام جمل بجای آن (او) است .

تَمْ يَلِدُ وَتَمْ يُؤَلِّدُ .

و آن آفریدگار کون و مکانست و آنرا بمکان حاجت نیست ، از عرش برتر مکان نیست و از انجا تا بتری^۲ مر حق را مکان نیست . یکی است نه چون یکی ، نه ماننده یکی . نه هیچ یکی ماننده آن . همه را بآن شناسد^۳ و آنرا بکسی نشناسد^۴ .

هر یکی بشمار یکی است . و آن بی شمار یکی است . و هر یکی به آلات شنواست و بیناست و گویاست ، و آن بی آلت شنواست و بیناست و گویاست . و همه دانایان ، بعلم داده آن^۵ دانایند ، آن خود به همیشگی داناست و همیشه باشد . تَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ .^۶ و محمد علیه الصلوة و السلام بنده و رسول اوست ، و از فرزندان آدم است علیه السلام . و هر چه جبرئیل صلوة الله علیه از خدای به محمد آورده ، همه راست آورد ، حق است پذیرفتم^۷ و فرمان برداریم .

اما از پس پیغمبر علیه الصلوة و السلام ابوبکر فاضلتر بود ، پس عمر ، پس عثمان ، پس علی رضی الله عنهم . و هر که [۹] یاران پیغمبر را صلی الله علیه و سلم دشمن دارد و دشنام دهد ، در لعنت خدای عزوجل باشد .

پس واجبست دانستن هواها و بدعتها ، و دانستن مذهب های ایشان . زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم گفت : قوم موسی صلی الله علیه و سلم از پس موسی هفتاد و یک فرقه شدند . هفتاد فرقه بدوزخ روند و یک ببهشت . و قوم عیسی صلی الله علیه و سلم هفتاد و دو فرقه شدند هفتاد و یک^۸ فرقه

۱- قرآن - الاخلاص ۳ . ۲- مراد از تری زیر زمین است . ب : واز عرش تابش برای مرحق . ۳- ب : شناسند . ۴- ب : نشناسند . ۵- ب : او دانایند او خود . ۶- قرآن - الثوری ۱۱ یعنی : نیست هم چون او چیزی و اوست شنوا و بینا (طبری ۱۶۳۹) . ۷- اصل : فزید فتم . ب : پذیرفتم . ۸- اصل : هفتاد و دو کسی تصحیح کرده و بر حاشیه هفتاد و یک نوشته که در ب : نیز چنین است .

به دوزخ روند و یکی بهشت^۱ . (و امت من هفتاد و سه فرقه شوند ، هفتاد و دو فرقه بدوزخ شوند و یکی به بهشت^۲) .

گفتند: یا رسول الله! این يك فرقه کدامست؟ گفت: جماعت (جماعت، جماعت) سواد اعظم است. چنانك رسول صلی الله علیه وسلم گفت: لَاكْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ^۳ گفت: امت من بضلالة گرد نیاید هرگز . و علامت سواد اعظم آنست: که مقرر باشد^۴ بدین شصت (و) دو مسئله که یاد کردم . تا (بر) طریق سنت و جماعت باشد^۵ و از هوا و بدعت دور باشد^۶ .

و این شصت و دو مسئله^۷ درین خصلت است:

اول: انك مؤمن در ایمان خود بشك نباشد .

دویم: انك جماعت مسلمانانرا مخالف نباشد [۱۰] .

سیم: انك از پس هر نيك و بد نماز کند .

باقی را بر طریق تفصیل شرح کرده خواهد شد . اکنون آمدیم از

اجمال به تفصیل:

مسئله اول

بدان رحمك الله: که اول آنست که مؤمن چنان باید که در ایمان خود بشك نباشد و نباید که گوید: که من مؤمنم انشاء الله . و لکن باید که گوید: من مؤمنم حقا . نه می بینی که حق تعالی گفت: قوله تعالى: أُولَئِكَ

۱- به مسئله ۵۶ درین کتاب رجوع شود . ۲- جمل بین قوسین در اصل

نیست از ب: گرفته شد . ۳- ترمذی در کتاب المغتن این حدیث را از ابن عمر

چنین روایت کرده: ان الله لا یجمع امتی علی ضلالة (التاج ۳/۳۷۸) . ۴- زیر

این کلمه نوشته شده: قبول کند . ب: که مردم مقرر . ۵- اصل: باشند .

۶- ب: باشند . ۷- ب: و این شصت دو خصلتست این است اول .

هَمُّ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا ۱ .

زیرا که چون گوید: که من مؤمنم انشاءالله . در ایمان خود بشک باشد . و حق تعالی گفت: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا** ۲ . گفت: مؤمنان آن کسانی که بگرویدند بخدای و رسول . پس شك در ایمان خود نیاوردند ۳ .

پس حق تعالی خلق را سه گروه یاد کرد: مؤمن و منافق و کافر . و چهارم نگفت . پس بنگر! تا ازین سه کدامی؟

اما مؤمنان را گفت: **أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا** . و مر کافرانرا گفت: **أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا** ۴ . و منافقانرا گفت: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** ۵ . [۱۱]

حق تعالی مر مؤمنانرا (نرا) مؤمن بحق خواند . و مر منافقانرا گفت: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ** . و مر کافرانرا کافر بحق خواند . و با این سه گروه چهارم یاد نکرد .

پس اگر بگوید مؤمن بحق آن بود که همه طاعتها بتمامی بکند . بگوی مران غافل را که مؤمن آن بود که طاعتها بکند . و اگرنی مؤمن بحق نباشد .

پس لازم شود که تا کافر همه معاصی نکند کافر نشود . و اگر گوید: کافر را کافر نخوانم تا همه معاصی نکند ، آنکس کافر شود . زیرا که حق

۱- قرآن . الانفال ۴ یعنی ایشان گرویدگان بدرست (طبری ۵۷۵) .

۲- قرآن . الحجرات ۴۹ . ۳- ب: بگرویدن در ایمان بخدای تعالی و رسول ،

پس شك نیاوردند در ایمان خویش . ۴- قرآن . النساء ۱۵۱ یعنی: ایشانند

ایشان کافران حق (طبری ۳۳۶) . ۵- قرآن . النساء ۱۴۵ یعنی: که منافقان

اندر درك فروترین باشند (طبری ۳۳۱) .

تعالی مرجهورانرا گفت : علیهم اللعنه . چون ایشان گفتند : نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَكَفَرُوا بِبَعْضٍ^۱ . مر ایشانرا کافر بحق خواند و گفت : أَوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا .

پس اگر گوید مؤمن^۲ انشاء الله . بنگر که بدین انشاء الله چه میخواهد؟ ماضی را میخواهد یا مستقبل را؟ یا آن حال را که اندروست؟ اگر حال گذشته را خواهد گوید : من مؤمن بودم اگر خدای خواهد . یا مؤمنم اکنون اگر خدای خواهد . بدین دو لفظ کفر واجب کند بمذهب همه فقها . و اگر فردا را گوید روا بود و لکن بدعت بود . زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم [۱۲] گفت : مَنْ لَمْ يَكُنْ مُؤْمِنًا حَقًّا فَهُوَ كَافِرٌ حَقًّا^۳ .

و آورده اند : که مردی از عبدالله ابن عباس^۴ پرسید : که یا ابن عباس ! چگونه باید گفت؟ عبدالله ابن عباس گفت رضی الله عنهما : که بگوی مؤمن^۵ حَقًّا . و این آیت خواند که :

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْتَابُوا^۶ - یعنی

لم يشكها^۷ .

پس بگوی مران غافل را که تو بخواست خدایتعالی مؤمنی ! یا بی خواست خدایتعالی ؟ زیرا که تفسیر انشاء الله آنست : که خدایتعالی اگر خواهد من مؤمنم . و اگر بخواست خویش مؤمنی ! بی خواست خدای تعالی با جماعت امت^۸ کافر شدی بدان که چیز بی خواست خدای تعالی نباشد .

۱- قرآن . النساء ۱۵۰ یعنی : کوبند بگرویم برخی و کافر شویم برخی

(طبری ۳۳۶) . ۲- ب : گوید من مؤمنم انشاء الله . ۳- یعنی کسیکه مؤمن بحق

نباشد، پس او کافر بحق است . ۴- رك : پاورقی ص ۳۱ حاشیه ۷ ۵- ب : که من

مؤمنم حقا . ۶- قرآن - الحجرات ۱۵ یعنی : که مؤمنان اند آن کسها که

بگرویدند بخدای عزوجل و پیغامبر او ، پس نه گمان کردند (طبری ۱۷۳۰) .

۷- ب : لم يشكو . ۸- ب : باجماع امت کافر شدی پس بدانکه هیچ چیز .

اگر پرسند که ایمان چیست ؟ بگوی که ایمان آنست که : **أَنْ تُوْمِنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتَبَعْتَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَالْقَدَرِ خَيْرَهُ وَشَرَّهُ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى . وَالْجَنَّةَ حَقًّا ، وَالنَّارَ حَقًّا ، وَالتَّصْرَاطُ حَقًّا ، وَالْحِسَابُ حَقًّا ، وَمَا جَاءَ بِهِ جِبْرِيلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَهُوَ حَقًّا .**^۱ [۱۳]

پس این همه بگویی و بگویی^۲ انشاء الله ، این ایمان نباشد . اما چون این همه بگویی و نگویی انشاء الله ایمان باشد .

و اگر گوید من مؤمنم انشاء الله . چنان باشد که نادانی گوید : خدای هست انشاء الله . و محمد پیغمبر بود انشاء الله . و قرآن کلام خداست انشاء الله . و فرشتگان هستند انشاء الله . و قیامت خواهد بود انشاء الله . این گوینده^۳ بی خلاف کافر شود .

نه بینی که چون مردی گوید : زن^۴ وی طلاق ، یا برده^۵ وی آزاد یا فروختم یا خریدم انشاء الله . یا خدای را چندین روز روزه دارم انشاء الله . این انشاء^۶ همه احکام را باطل کند . این مقدار بس باشد^۷ خریدمند را .

۱- این مواد اعتقادی را علمای سنت و جماعت از احادیثی که در کتاب الایمان و الاسلام صحاح آمده فراهم آورده اند . که مراد ازان گرویدن باشد بخدا و فرشتگان و کتابهای منزل و رسولان و روز آخرت و بعث بعداز مرگ و اندازه نیکی و بدی از طرف خدای . و حق بودن بهشت و دوزخ و صراط و حساب و حق دانستن آنچه جبریل از طرف خداوند به محمد (صلعم) آورده است .
 ۲- اصل : بکوی و بکوی ؟
 ب : همه بکویی و نکویی انشاء الله ایمان نباشد . اما چون این همه نکویی و بکوی انشاء الله ایمان باشد ؟
 ۳- اصل : کوی ید . ب : کوینده
 ۴- اصل : زنی
 ب : زن را طلاق دادم انشاء الله ، یا برده آزاد کردم یا فروختم یا خریدم .
 ۵- اصل : ازد ؟
 ۶- ب : استثناءهم احکام .
 ۷- ب : بود .

مسئله دوم

آنست که خلاف نکند جماعت مسلمانان را. زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم گفت: لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الضَّلَالَةِ^۱. گفت: امت من بضلالتة گرد نیاید. پس هر که جماعت مسلمانان را خلاف کند و از جماعت جدا شود و حق نبیند مر جماعت را، او هوادار بود. زیرا که سنت و جماعت رسول^۲ علیه السلام نگاه داشتن واجب است. و از سننهای مؤکده یکی آنست: که جماعت نگاه دارد. قوله [۱۴] تعالی: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ^۳. یعنی خدای را عزوجل طاعت دارید در فریضها و مر رسول^۴ را در سننها.

و جای دیگر گفت: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا^۵ یعنی آنچه رسول صلی الله علیه وسلم بشما آورد چنگ دران زنید. و از آنچه بازداشت باز استید.

و جای دیگر گفت: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ^۶. یعنی که محمد علیه الصلوة و السلام هر چه شما را بگوید و بفرماید، نه از هوای خود گوید بل که هر چه گوید بوحی ما گوید.

عبدالله ابن عباس^۷ گوید رضی الله عنهما: که رسول علیه الصلوة

۱- رك : حاشیة ۳ من ۲۷ . ۲- ب : رسول را . ۳- قرآن . النساء ۵۹
 ۴- اصل : و مر رسول را . ۵- قرآن . الحشر ۷ . ۶- قرآن . النجم ۴
 ۷- عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب مشهور به حبرالامه صحابی بزرگ است متولد سال ۳ قبل از هجرت و متوفا ۶۸ هـ . که درمکه تولد و نشو و نما یافت و بحضور حضرت محمد (صلم) همی بود ازو در صحیحین ۱۶۶۰ حدیث روایت شده ، وی در روایت احادیث صحیح و اخبار و انساب و شعر عرب و تمییز حلال و حرام و تفسیر قرآن مرجع مردم بود، و تفسیری را بنام وی از مرویات او فراهم آورده اند . (الاعلام ۴ / ۲۲۸) .

والسلام گفت: هر که کار^۱ کند در جماعت. اگر صواب^۲ کند حق تعالی از وی بپذیرد. و اگر خطا کند از وی درگذرد^۳ چون نیت وی صواب^۴ باشد یعنی توبه کند^۵.

و رسول صلی الله علیه وسلم نماز به جماعت نگاه داشت و واجب دید و بفرمود مرخلق را بنگاه داشتن آن. و هر که نگاه داشتن جماعت حق نبیند مبتدع باشد.

زیرا که رسول صلی الله علیه وسلم خود کرد. و امانت را بفرمود و مر بگذاریدن نماز جماعت را ثواب^۶ وعده [۱۵] کرد. و آنکه دست از جماعت بازدارد، وعید فرمود.

و عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما^۷ روایت کند: که رسول علیه الصلوة والسلام گفت: هر که نماز بجماعت نگاه دارد، حق تعالی ثواب هزار شهید بدهد^۸.

و رسول صلی الله علیه وسلم گفت: هر که تکبیر اول از پس امام گذارد و دریابد، حق تعالی فرمان دهد، ناصد و بیست و چهار هزار نیکی در دیوان^۹ او بنویسد. و صد و بیست و چهار هزار بدی از دیوان او پاک کند. و صد و بیست و چهار هزار درجه^{۱۰} در بهشت بنام آن برارند.

۱- ب: کاری. ۲- ب: ثواب؟ ۳- اصل: در گذارد. ب: در گذرد.

۴- اصل: ثواب؟ ۵- این حدیث در جوامع صحاح در باب فضل الجماعه بنظر

نیامد. ۶- ب: و مرکننده جماعت را. ۷- اصل: عنها؟ این حدیث هم

در جوامع صحاح در باب فضیلت جماعت بنظر نیامد. ۸- ب: دارد برصراط

چون برق روزقیامت بگذرد، روی او چون ماه شب چهارده همی تابد و بهر شبانروزی

که نماز بجماعت نگاه دارد. ۹- ب: در نامه او. ۱۰- ب: و بیست و

چهار درجه.

و رسول گفت صلی الله علیه وسلم : که هر که تکبیر اول را دریابد آن را بهتر از دنیا و هر چه در دنیا است .

اما وعید تارك نماز جماعت : روایت کند ابوسعید خدری^۱ رضی الله عنه که رسول گفت صلی الله علیه وسلم^۲ :

مرا خیر کردند هفتاد فرشته . ازان فرشته‌ها یکی جبرئیل بود ، و یکی میکائیل^۳ و اسرافیل همه گفتند : هر که از نماز جماعت دست باز دارد ، وی بهشت نیابد ، اگر چه چندان طاعت کند که همه اهل زمین کنند [۱۶] و هر که از جماعت دست باز دارد ، آن ملعونست . و حق تعالی وی را نپذیرد . و در توریة و زبور و انجیل و فرقان ملعونست و بزبان فرشتگان و پیغمبران . و بامداد و شبانگاه در خشم خدای عزوجل باشد . و حق عزوجل آنرا دشمن دارد ، و فرشتگان و هر چیز که خدای تعالی آنرا جان داده است و دارنده نفس^۴ است آنرا دشمن دارد . و هر فرشته که میان آسمان و زمین است آنرا لعنت کند ، تا ماهیان دریا بران لعنت کند . و آن دشمن^۵ اهل سنت و جماعت باشد . و ایشان بدترین امت باشند^۶ .

یا محمد ! اگر بیمار شویند ایشانرا میرسید ! و اگر بعیرند بجزاژه

ایشان حاضر مشوید^۷ !

۱- ابوسعید سعد بن مالک بن سنان خدری انصاری خزرجی از اصحاب و ملازمان پیغمبر بود ، که از احادیث فرادان را روایت کند و در صحیحین ۱۱۷۰ حدیث ازو روایت شده ، تولدش ۱۰ قبل هجرت و وفاتش ۷۴ هـ در مدینه است . وی در ۱۲ غزوه نبوی اشتراك داشت (الاعلام ۳/ ۱۳۸) .
 ۲- اصل : والسلام ؟ ۳- اصل :
 مکائیل . ب : یکی میکائیل بود و یکی اسرافیل بود ، همه . ۴- و دران نفس .
 ۵- اصل : دشمن در اهل ؟ ب : و از را دشمن دار اهل سنت ؟ ۶- ب : بودند .
 ۷- اصل این حدیث در کتب جوامع صحاح دیده نشد . و این موضوع نقیض است با چند حدیث از قبیل : صلوا علی کل بر و فاجر - وصلوا علی من قال لا اله الا الله ... (جامع ←

رسول صلی الله علیه وسلم گفت: پرسیدم جبرئیل را که ندانم که بر پشت زمین، قومی بدتر از ان^۱ کسانی که از نماز جماعت دست بازدارد کیانند؟ جبرئیل گفت: ایشان بدتر از خمر خواران و بدتر از مردم کشان و بدتر از رباخواران و بدتر از زانیان و بدتر از سخن چینان و بدتر از مادر و پدر آزاران و بدتر از گواهی^۲ بدروغ [۱۷] دهندگانند. و ایشانرا از بهشت نصیب نیست.

اگر هم بران حال بمیرند، در دوزخ شوند با منافقان. پس هر که جماعت حق نداند^۳ مبتدع و هوادار باشد و (از) خوارج بود. این مقدار^۴ بس بود خردمند را.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آنست که نماز از پس هر نیک و بد^۵ حق بیند. زیرا که رسول گفت صلی الله علیه وسلم: صَلُّوا خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ^۶. گفت: نماز کنید از پس هر نیک و بد. اگر چه آنکس زانی باشد یا لوطی یا میخواره. و آنچه بدین ماند. خاصه که سنی و جماعتی باشد و مبتدع نباشد از پس آن نماز روا بود^۷. مگر از پس کافر و مبتدع و زن و کودک نماز روا^۸ نباشد و روا فض^۹

-
- ۱- اصل: بدتران؟ ب: بدتر از ان کسانی که. ۲- اصل: کوهی؟ ب: گواهی دروغ. ۳- ب: نبیند. ۴- اصل: مقدر؟ ب: و هوادار و خارجی بود. ۵- ب: بد کردن. ۶- این حدیث را بیهقی در سنن خود از ابی هریره روایت کرده ولی ضعیف است (جامع الصغیر ۴۵/۲). ۷- ب: باشد. ۸- اصل: راوا. ب: روا. ۹- ب: رافضیان.

→ الصغیر ۴۵/۲) در صحیح ابی داؤد و مستدرک حاکم حدیث صحیح، از ابن عمر تنها درباره قدرید چنین آمده: القدریة مجوس هذه الامه، ان مرضوا فلا تعودهم، وان مانوا فلا تشهدوهم (جامع الصغیر ۸۹/۱).

از پس هیچ کس نماز روا نهیند . و روایت است از مکحول شامی^۱ که مر باران خود را در بیماری آخرین میگفت :

چهار چیز شنیده‌ام از رسول علیه السلام و با شما نگفتم ، امروز بگویم : اول : آنکه کافر بخوانید کسی را که از ملت^۲ شما بود و اگر چند گناه کبیره دارد .

و نماز بر هر مرده که از ملت بود^۳ . و از پس هر امامی نماز کنید [۱۸] و با هر امیری که باشد ، به جهاد روید بر کافران^۴ . و هر که از پس نیک و بد نماز حق نهیند آن مبتدع باشد و هوادار باشد . این مقدار بس بود^۵ خردمند را .

مسئله چهارم

آنست : که هیچ کس را از اهل قبله کافر بخوانید بگناه . زیرا که مذهب سنت و جماعت آنست : که اگر مؤمنی صد هزار مؤمن را بکشد . یا صد هزار بار زنا کند . یا سالها^۶ خمر خورد ، از مسلمانی بیرون نرود تا

- ۱- ابو عبدالله مکحول بن سهراب بن شاذل فقیه شام و حافظ حدیث و مولدش کابل بود ، که از آنجا در ولایت زین مصری هدیلی آمد و چون آزاد شد ، به طلب حدیث و فقه بمراق و دیگر بلاد رفت و در دمشق سکونت کرد و هم در اینجا بین ۱۱۲ و ۱۱۸ هـ بمرد . در زبان او عجمت بود ق را ک و ح را ه میگفت . ولی در عرض نظیری در فقه و فتوا نداشت (اعلام ۲۱۲/۸) بموجب تاریخ سیستان (ص ۸۵) مکحول بعد از ۳۶ هـ بوسیله عبدالرحمن بن سمره در جمله بردگان از سیستان برده شده بود . نام پدر او در منابع عربی سهراب (؟) آمده که بلاشبته (سهراب) است . او از صحابه کوچک روایت میکرد ، و گاهی از صحابه بزرگ هم بدون اظهار واسطه ، روایت کرده که آنرا تدلیس شمرده‌اند (تاریخ التشریح الاسلامی ۱۵۸) .
- ۲- ب : از اهل ملت . ۳- ب : نماز کنید بر هر مرده که از اهل ملت شما باشد و از پس هر امامی نماز کنید نیک یابد .
- ۴- این حدیث در تمام روایات ضعیف شمرده شده (جامع الصغیر ۴۵/۲) .
- ۵- ب : باشد . ۶- ب : یا صد سال .

کافر نشود^۱ . و مسلمان نیز اگر همه کردار بد بکند ، از مسلمانی بیرون نرود تا کافر نشود . و این دلیل عقلی نظریست .

و حق تعالی زانی و میخواره و کشنده را توبه فرمود و بتوبه خواند ، و همه را مؤمن خواند و گفت : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نُّصُوْحًا**^۲ .

و این کسان اگر بگناه کافر شدند بایستی که چنین گفت^۳ که : **يَا أَيُّهَا التَّائِبُونَ تَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ** و جای دیگر گفت : **وَتَوَدُّوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ**^۴ و نگفت : **أَيُّهَا التَّائِبُونَ** .

و چون زلت^۵ آدم واقع شد^۶ گفت : **وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى**^۷ . ای گفت : عاصی شد آدم ، نگفت کافر شد . چون موسی علیه السلام مرقبطی را بکشت نگفت **وَكَفَرَ** و گفت **فَغَوَى** . و هاروت و ماروت که آن زلت بکردند و عذاب این جهان برگزیدند بر عذاب آن جهان . هیچ رقم کفر بر ایشان نکشیدند .

پس باید دانست : که هیچ کس بگناه کافر نشود . و اندر خبر است : که چهل تن از یاران رسول صلی الله علیه وسلم از آن کسان که پیدا^۸ و حاضر بودند گفتند : ما گواهی دهیم که رسول صلی الله علیه وسلم گفت : هفت چیز از مسلمانی است ، هر که از آن هفت چیز سر بتابد از راه سنت و جماعت سر

۱- ب : نرود چنانچه کافر اگر همان خیرها بکند و طاعتهایی بجای آورد از کافری بیرون نرود تا مسلمان نشود و مسلمان نیز . ۲- قرآن - التحريم یعنی : ای آن کسها که بگرویدید توبه کنید سوی خدای عزوجل توبتی درست (طبری ۱۸۹۴) . ۳- ب : گفتی . ۴- قرآن - النور ۳۱ - یعنی : ونوبت کنید سوی خدای عزوجل همه ای مؤمنان (طبری ۱۱۱۶) . ۵- اصل : ذلت ؟ ولی زلت : لغزش است . ۶- ب : موجود شد . ۷- قرآن - طه ۱۲۱ یعنی : نافرمان شد آدم بخدای خویش و از راه بشد (طبری ۹۹۸) . ۸- ب : بیدار

بتافئه باشد .

اول : آنست که گواهی ندهید بر اهل قبله بکافری و نه بشرك و نه به نفاق و سرهای ایشان بخدای تعالی بگذارید^۱ .

دویم : آنکه هر که از اهل قبله بمیرد بروی^۲ نماز کنید .

سیم : از پس هر نیک و بد نماز کنید و نماز عیدین و نماز آدینه بگذارید^۳ .

چهارم : جهاد بکنید با دشمنان و یاری کنید امیرانرا هر که عادل باشد

[۲۰] و یا جابر^۴ .

و مر امیران خود را دعای خیر کنید . و دعای بد مکنید ، اگر چه ظالم باشد^۵ . و بر امام خود ، بشمشیر بیرون میآید اگر چندی جور کند^۶ .

و دیگر از همه هواداران و مبتدعان دور باشید که ایشان بر باطلند .

پس بحقیقت بدانکه : اگر کسی گناه بسیار دارد ، و آن گناه را گناه

داند او مؤمن بود حقا بیشک . و اگر توبه کند خدای تعالی آنرا بیامرزد .

و اگر بی توبه ازین جهان بیرون رود ، آن در مشیت حق باشد . خواهد

بیامرزد بفضل خویش و خواهد عذاب کند بعدل خویش باندازه گناه ، و باز

به بهشت فرستد ویرا برحمت خویش .

هر که گوید : بنده مؤمن بگناه کافر شود ، آن حروری^۷ باشد و

۱- زیر این سطر بخط نوی نوشته : چرا که بگناه کسی کافر نکرد مگر

بقول کفر . ۲- ب : بران . ۳- ب : و نماز آدینه و نماز عید بکنید .

۴- ب : هر که باشد عادل باشد و یا جابر . ۵- ب : باشند . ۶- ب : اگر

هر چند جور کنند . ۷- حروری : منسوب به حروراء دهبی در دومیلی کوفه

(مراصد) چون خوارج در مسئله حکمین با حضرت علی و معاویه هر دو اختلاف کردند

دوازده هزار نفر روی به حروراء آوردند ، و ازین رو حروریه نامیده شدند (الفرق

بین الفرق ۴۳) اساس اختلاف خوارج درین مسایل بود : اول : حکم به کفر مرتکب گناه

کبیره . دویم : خروج بر امام جائز واجب است . سوم : مسلمانان در اختیار امام و ←

خوارج^۱.

و هر که گوید: از ایمان بیرون شود و در کفر در نیاید^۲ آن معتزلی^۳ باشد.

و هر که گوید: هر چند مؤمن گناه کند، آنرا زیان نکند، آنکس مرجبی^۴ باشد.

و هر که گوید: چون مؤمن گناه کند، پس توبه کند، حق تعالی آنرا پیامرزد^۵.

و اگر بی توبه از دنیا بیرون رود [۲۱] بقدر گنااهش عقوبت کند و باز به بهشت فرستد، آنکس سنتی و جماعتی باشد. این مقدار بس بود خردمند را.

۱- ب: و خارجی. ۲- ب: دراید. ۳- چون واصل بن عطاء (۸۰ - ۱۳۱ هـ) از حلقه درس حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هـ) اعتزال کرد، پیروان او را معتزله گفتند. ایشان پنج اصل عقیدوی داشتند: اول: توحید که صفات خدا را غیر ذات ندانند. دوم: عدل از صفات خداست که اراده خیر دارد نه شر، و خالق افعال خیر و شر خود انسان است. سوم: وعد و وعید و پاداش اعمال. چهارم: منزله بین منزلتین که مرتکب کبائر و فاسق نه مؤمن است و نه کافر. پنجم: امر به معروف و نهی از منکر، که درین راه خروج را بر خلیفه هم جائز دانند. و امامت را منصوص شمارند الا آنکه نظام یکی از ائمه معتزله بغداد (متوفی ۲۲۱ هـ) در عصمت امام و ضرورت وجود امام مرشد و هادی معصوم با شیعیان موافقه دارد. ۴- مرجئه: بین خوارج و شیعه از اهل ارجاء و تأخیر بوده اند، که حکم به تکفیر هیچ مسلمان نمی کردند، و آنرا بخدا باز می گذاشتند و ایمان را تنها تصدیق و اقرار دانسته و عمل را رکنی از داخل آن نمی شمردند، و در مسئله خلافت هم از هیچ یکی تبری نمی کردند و بنی امیه و شیعه و خوارج را مؤمن (ولی مخطیء و مصیب) می گفتند که امتیاز آن مشکل است و بنابراین حکمت آنرا بخدا باز می گذاشتند. ۵- اصل: پیاموزد؟ ب: پیامرزد.

→ خلیفه مختاراند و حسب و نسب در آن شرط نیست. چهارم: اعمال اسلامی جزو ایمانند و تنها اقرار و تصدیق کافی نیست (عقیده اسلامی ۱۷۱ و تاریخ تشریح ۱۴۳).

مسئله پنجم

آنست : که بر جنازه هر خورده و بزرگ نماز کند . هر چند آنکس بد بوده باشد ، چون اهل قبله باشد . زیرا که رسول علیه السلام گفت : بر هر جنازه خوردی و بزرگی نماز کنید !
و رسول علیه السلام (را) چهار پسر بود ، و هر چهار نارسیده فوت شدند . و رسول علیه السلام بر ایشان نماز کرد . هیچ اختلاف نیست و صحابه و تابعین بر خوردان نماز کردند ، و هر که بر جنازه کودکان و خوردان نماز نکند ، آن مبتدع و هوادار و احمق بود .
این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله ششم

آنست : که تقدیر نیکی و بدی همه از خدای عزوجل بینید . زیرا که اندر خبر است : که روزی جبرئیل پرسید مر رسول را علیه الصلوة والسلام که ما الایمان ؟ ایمان چیست ؟ تا آنجا که القدر خیره و شره من الله تعالی^۱ .
و رسول علیه الصلوة والسلام گفت : تقدیر نیکی و بدی از خداست^۲ عزوجل . و هیچ چیز بی تقدیر خدای عزوجل نیست . و بنده را از قضا چاره نیست و از قضا جدا نیست . و هر که مؤمنی را بخطا بکشد [۲۲] دیت بر وی واجب شود و کفارت . و اگر بعدا بآلت کشتن بکشد ، بر وی قصاص

۱- این جزو حدیث مفصلی است که در صحاح خمسہ بخاری - مسلم - ابی داؤد ترمذی و نسایی از عمر بن خطاب باصحت نقل شده که جبرئیل از حضرت محمد پرسید : فاخبرنی عن الایمان ! قال : ان تؤمن بالله وملائکته وکتابه ورسوله والیوم الآخر وتؤمن بالقدر خیره وشره . . . (التاج الجامع ۱ / ۲۰) .
۲- ب : نیکی و بدی بتقدیر خداست .

واجب شود .

و مومنی که کشتن آن واجب نشده باشد ، هر که کشتن آنرا حلال دارد کافر شود و در دوزخ جاویدان^۱ بماند . اما اگر حلال نه داند^۲ و توبه کند و آمرزش خواهد ، امید بود که خدای تعالی توبه آن پذیرد و بیامرزد و آن در مشیت خداست عزوجل . خواهد بیامرزدش بفضل خویش . و خواهد عذاب کندش بعدل خویش . و آخر در بهشت شود ، و در دوزخ جاودانه نماند .

و هر که گوید : که هر که مؤمنی را بکشد کافر شود و جاودانه در دوزخ بماند ، آن مبتدع و هوادار باشد .
این مقدار کفایت بود خردمند را .

مسئله هفتم

آنست : که از پس هر امیری جابر باشد^۳ یا عادل ، نماز روا بود . زیرا که طاعت داشتن سلطان فریضه است و ترك وی^۴ ، عاصی شدن و معصیت است و بدعت .

و هر که سلطان را طاعت ندارد آن هوادار باشد . زیرا که حق تعالی فرموده در کتاب خود که : **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**^۵ . ای مؤمنان ! خدای [۲۳] عزوجل را طاعت دارید و رسول را طاعت دارید ! و امیران را طاعت دارید .

رسول گفت علیه الصلوة والسلام : که دعای بد کردن مر امیرانرا بدعت است . و گفت : یارب ! مر امیران را نیک گردان ! و جاهلان را بر

۱- ب: جاودانه . ۲- ب: ندارد . ۳- ب: بود . ۴- ب: و دروی

۵- اصل و ب: اولوا ؟ ۶- قرآن - النساء ۵۹ .

ایشان مسلط مگردان!

و رسول گفت علیه السلام: اگر نه امیران^۱ و نه فقیها(ن) بودی نتوانستی^۲ که خدای را عزوجل باخلاص پرستند^۳.

و خواجه حسن بصری^۴ رحمه الله علیه گفت: اگر مرا کسی گوید^۵: که یکی دعای تو مستجاب خواهد شد، من آن دعا^۶ سلطان را کنم. زیرا آنکه چون آن دعا خود را کنم، يك تن را دعا کرده باشم. و اگر مادر و پدر^۷ را دعا کنم، دو تن را خواسته باشم. و چون سلطان را دعا کنم، جمله خلق را خواسته باشم^۸. چون در صلاح سلطان، صلاح مؤمنان است. و در فساد آن فساد مؤمنانست^۹.

و باید که چون رفضیان^{۱۰} نباشی که ایشان بر سلطان بیرون آیند و شمشیر کشند. و به هیچ وجه بر سلطان عاصی نباید شد. اگر عدل کند مزد و ثواب یابد. و اگر ظلم کند، بزه^{۱۱} و عذاب آنرا بکشد^{۱۲}.

- ۱- بالای این کلمه بخط غیر از متن در اصل نوشته اند: در دنیا بودی.
- ۲- پ: شما نتوانستی. ۳- پ: پرستندی. محشی در اصل اضافه کرده: و اگر علم و فقیه نمی بودی معرفت خدا و رسول نمیشد. ۴- ابوسعید حسن بن یسار بصری (۲۱ - ۱۱۰ هـ) تابعی مشهور و امام اهل بصره. و فقیه زاهدی بود، که در مدینه بدنیا آمد و در حضور حضرت علی تربیه دید، و ربیع بن زیاد او را در بصره سکونت داد، و از مشاهیر خطیبان و پارسایان امت است که به سیستان هم سفری برای تبلیغ دین کرده و مدتی در اینجا کاتب ربیع بود (الاعلام ۲/۲۴۲ و فتوح البلدان ۴۸۵ و تاریخ سیستان ۸۳).
- ۵- اصل: کویند؟ پ: کویید. ۶- اصل: دعای
- ۷- پ: اگر پدر و مادر خود را کنم دو تن را. ۸- پ: را دعا کرده باشم.
- ۹- پ: و در فساد او فساد مسلمانانست. ۱۰- روافض و رفضه یکی از فرق اسلامی اند که بازید بن علی بن حسین بن علی (رض) در مسئله امامت مفضل با وجود فاضل اختلاف کردند و آنرا جائز ندانستند. ایشان از شیعیان کوفه بودند و چون دانستند که زید از شیخین نبراء نکرده او را بگذاشتند و لواء مخالفت افراشتند. (ترجمه ملل و نحل ۱۱۵). ۱۱- بزه: اکنون هم بمعنی گناه مستعمل است و بزه کار گناه کار باشد. ۱۲- در اصل این کلمه را باشد هم توان خواند.

بهمه وجهها سلطان را طاعت باید داشت . و هر که سلطان را طاعت ندارد آن از خوارج باشد .

این مقدار بس بود خردمند را . [۲۴]

مسئله هشتم

آنست : که مسح موزه در سفر و حضر^۱ از حدیث تابعی^۲ روا دارد . در حضر يك شبانروز ، و در سفر سه شبانروز . که رسول علیه الصلوة والسلام گفت : يَمَسِّحُ الْمَقِيمُ كَمَا لَيَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَالْمَسَافِرُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلَيْالِيهَا^۳ . گفت : مقيم مسح كشد بر موزه ، تمامی يك شبانروز ، و مسافر مسح كشد سه شبانروز و اگر کسی سفر معصیت كند ، چون دزدی كردن و راه زدن و كاله^۴ مردم سندن و مردم كشتن . این همه يكسان باشد و باید که نماز دو گذارد . و بر پای برهنه مسح نشاید كشیده^۵ .

و هر که بر موزه مسح روا ندارد ، و بر پای برهنه روا ببند ، آن رافضی و هوادار و شیعه^۶ باشد . و مرد و زن در كشیدن مسح يكسان است^۷ . و بر كلاه و مقنعه^۸ و عمامه روا نبود . و بر جوراب اگر چه سخت بافته باشند . و ابویوسف^۹ و محمد^{۱۰} رحمه الله علیهما گویند : اگر سخت بافته باشند

۱- حضر : بدو فتحه در خانه ساکن بودن که ضد سفر است (غیاث) .

۲- حدیث : بدو فتحه بی وضو بودن (غیاث) . ۳- ابن حدیث در صحاح و کتاب الطهاره بهمین عبارات نیامده ، ولی مطالب آن در صحیح مسلم و نسایی و ابی داؤد بسند صحیح چنین منقولست : المسح علی الخفین للمسافر لثلاثة ايام و للمقیم يوم و ليلة (التاج ۹۵/۱) . ۴- كاله = کالا و متاع . ب : و كاله مردمان . ۵- ب : كشیدن .

۶- ب : شیعی . ۷- ب : يكسانند . ۸- مقنعه : چادر . ۹- ابویوسف یعقوب بن ابراهیم انصاری (۱۱۳ - ۱۸۳ هـ) محدث و فقیه بزرگ حنیفیه از بزرگترین تلامذۀ امام ابوحنیفه و ناشر مذهب اوست که بین محدثان هم به ثقت شهرت دارد (تاریخ تشریح ۲۳۴) وی در كوفه بدنیا آمد و در اوقات مهدی و هادی و رشید قاضی —

چنانک بهر سفر^۱ بافته باشند روا باشد .
این مقدار بس باشد مر خردمند را .

ﷺ فهم

آنست : که ایمان عطای خداست عزوجل و عطای [۲۵] خدای تعالی
ببند . زیرا آنکه فعل از بنده است و توفیق از خداوند . چنانکه شناختن ، فعل
بنده است . و شناسا گردانیدن صنع خدای عزوجل . و اقرار کردن ، فعل
بنده است و توفیق دادن اقرار ، صنع خدای عزوجل^۲ .

و اگر کسی گوید : ایمان آوردن فعل منست و خدای را دران صنع
نیست آنکس قدری^۳ بود .

و اگر گوید : از من هیچ فعل نیست . هر چه هست ، فعل از خدای
است عزوجل جبری^۴ باشد .

۱- ب : از بهر سر بافتند . ۲- درینجا محشی بر حاشیه نوشته : و خلاصه
کلام اینست : که ایمان بنفسه و در نفس الامر عطای خداوندست و نامخلوقست . و ایمان
که اقرارست فعل بنده است و توفیق دادن بر اقرار صنع خداست مخلوق است . و عطا
را به هر که داد فضل است و بر همان آدم شکر واجبست ، و عطا را که خداوند بکسی
نداد عدلست ، و بر همان آدم جهد واجبست ، شاید که خداوند ایمان دهد . و بقیر ازین
که گفته شده مذهب جبریه و قدریه است . ۳ و ۴- قدری و جبری : مسئله جبر ←

→ الفضاة بغداد و واضع کتب اصول فقه و مؤلف چندین کتاب در قضا و فقه حنفی است
(الاعلام ۲۵۲/۹) . ۱۰- محمد بن حسن بن فرقد شیبانی در سنه ۱۳۱ هـ در
واسط بدینا آمد و در کوفه از محضر امام ابوحنیفه استفاضه نمود و ببغداد آمد و
هارون الرشید او را به قضای رقه گماشت و در سفر خراسان باخلیفه آمد ، که در سنه
(۱۸۹ هـ) در ری بمرد . وی از مروجان مذهب حنفی و دارای فصاحت لسان و امام
اهل رأی بود ، در فقه و اصول مؤلف المبسوط در فروع فقه ، و الزیادات و جامع کبیر
وصغیر و الاثار و غیره است . (الاعلام ۳۰۹/۶) .

پس بحقیقت بدانکه : ایمان عطای خداست ، آنرا دهد که خواهد . یکی (را) بداد بفضل خویش . و از یکی بازداشت بعدل خویش . بدانکه فضل کرد، شکر واجب شود و بدانکه^۱ عدل کرد جهد واجب شود. قوله تعالی : **وَآتِبُوا إِلَيَّ رَبِّكُمْ وَآسِئُوا كُفَّ**^۲ . روا نباشد که چنین گوید : تا هدی ندهد نگریم . زیرا که این مذهب جبریه باشد . و روا نباشد که گوید^۳ : ناگرویدن از من است که این مذهب قدریه باشد .

پس بدان که همه فضل اوست : **قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ**^۴ . و جای دیگر

- ۱- ب : و اگر عدل کرد . ۲- قرآن - الزمر ۵۴ یعنی : و باز گردید سوی خدای شما و گردن نهید او را (طبری ۱۵۷۶) . ۳- ب : که چنین گوید . ۴- قرآن - یونس ۵۸ یعنی : بگو بفضل خدا و برحمت او .

→ و اختیار از رؤس مسائلی است که بران فرقه‌های مهم اسلامی فرقه بندی شدند . سوال مورد مناقشه این بود : که آیا انسان فاعل مختار و یا مجبور است؟ جمعی گفتند : که انسان دارای اراده آزاد و قدرت بر افعال خود است و «قدریه» نامیده شدند . که در رأس ایشان معبد جهنی و غیلان دمشقی بودند و پیدایشگاه این حرکت هم در عراق بین شاکردان حسن بصری بود. اما بالعکس فرقه دیگری هم وجود داشت، که ایشانرا جبریه - مجبره گویند که مؤسس آن جهم بن صفوان خراسانی در ترمذ بود (مقتول ۱۲۸ هـ) و عقیده داشتند که انسان مجبور است و اختیاری ندارد و خداوند ، اعمال او را قبلاً تقدیر کرده ، و به تمعین آن مجبور است و نسبت اعمال بانسان مجازست و هر فعلی از افعال او مخلوق خداست . (فجر الاسلام ۲۸۶) و خصائص عقیدوی مجبره (جهمی) چنین است : اول : عدم جواز موصوف شدن خدا بصفتی که بنده به آن موصوف تواند شد . دوم : عدم علم خدا به اشیاء پیش از آفرینش .

سوم : عدم قدرت آدمی بر افعال و مجبوریّت او . چهارم : فنای بهشت و دوزخ بعد از نوازش نیکان و تمذیب گنه گاران . پنجم : عدم کفر متکر بزبان ، بعد از معرفت الهی ، وعدم تفاضل میان اهل ایمان . (ملل و نحل ۶۲ بعد)

- گفت : اللهُ يَجْتَبِي ۱ . و جای دیگر گفت : ذِيكَ فَضَّلَ اللهُ دُوقِيهِ مِنْ يَشَاء ۲ .
و جای دیگر گفت : وَ لَوْ شِئْنَا لَاقَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا ۳ و جای دیگر گفت :
[۲۶] يَضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاء ۴ و جای دیگر گفت : مَنْ يَضِلُّ اللهُ فَمَالَهُ مِنْ هَادٍ ۵ و
جای دیگر گفت : وَمَنْ يَضِلُّ اللهُ فَمَالَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ ۶ .
و اگر همه آیات یاد کرده شود دراز گردد .
بدان که : ایمان نامخلوقست . زیرا که ایمان بنفسه عطای خداست .
و ایمان آوردن فعل بنده است . چنانکه قرآن بذات خویش ۷ نامخلوقست .
و خواندن بنده مخلوقست .
و هر که جز این گوید ، آنکس مبتدع و هوادار باشد .
این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله دهم

- آنست : که بنده با همه افعال خویش مخلوقست . و خدای تعالی با
همه صفات خویش خالق است .
زیرانکه فعل بنده همیشه نبود . پس هر چه بنده کند و گوید از نماز

- ۱- اللهُ يَجْتَبِي اليه من يشاء - قرآن - الشوری ۱۳ یعنی: خدای عزوجل بگزیند
برو ، آنرا که خواهد (طبری ۱۶۳۹) . ۲- قرآن - المائدة ۵۴ یعنی: آنست
از فضل خدای ، بدهد آنرا که خواهد (طبری ۴۰۹) . ۳- قرآن - السجده
۱۳ یعنی : اگر خواستیمی ما بدادیمی ، هر تنی را راه راست (طبری ۱۴۱۸) .
۴- قرآن المدثر ۳۱ یعنی : کم کند خدای عزوجل آنرا که خواهد (طبری ۱۹۵۴)
۵- قرآن - الرعد ۲۳ - الزمر ۲۳ و ۳۶ - غافر ۳۳ - یعنی : و هر که کم کند
خدای را، نیست او راهیچ راه نماینده (طبری ۱۵۷۴) دراصل بجای هاد - مهتد است ؟
۶- قرآن - الشوری ۴۴ یعنی : و هر کی را کم کند خدای عزوجل ، نیست او را هیچ
دوستی از پس وی (طبری ۱۶۴۳) . ۷- ب : خویش گویند نامخلوقست .

و روزه و حج ، و آنچه بدین مانند مخلوق باشد . زیرا آنکه حق تعالی گفت :
 اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ^۱ آفریننده^۲ همه چیزهاست خدای عزوجل .
 و جای دیگر گفت : وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ^۳ . پس هر که اعمال بندگان ،
 نامخلوق بیند او معتزلی^۴ باشد .
 این مقدار بس باشد خردمند را .

مسئله یازدهم

آنست [۲۷] : که قرآن کلام خداست نامخلوق . زیرا آنکه قرآن سخن
 خداست عزوجل به حقیقت نه به مجاز . و کلام خدای صفات خداست عزوجل .
 هر که را صفت آفریده بود ، آن نیز آفریده بود . پس هر که قرآن را آفریده
 گوید کافر شود به خدای عزوجل . زیرا آنکه قرآن ، سخن خداست و مخلوق
 نه بینده^۵ . که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کند که رسول علیه الصلوة
 والسلام گفت : الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ وَمَنْ قَالَ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ^۶
 گفت : قرآن کلام خداست عزوجل نامخلوق . و هر که گوید مخلوقست
 کافر شود . و سیصد تن از تابعین و مقدمان^۷ دین گفتند : که هر که قرآن را
 مخلوق گوید او کافر است .

۱- قرآن - الرعد ۱۶ . ۲- اصل : آفریده ؛ ب : آفریننده .

۳- قرآن - الصافات ۹۶ یعنی خداوند شما را آفرید و آنچه می کنید .

۴- در پاورقی (ص ۳۸) گذشت : که معتزلیان خالق افعال نیک و بد را خود انسان
 دانند و گویند : مردم در کار و پیشه خود آزادند ، و خداوند را در کار و پیشه ایشان
 و دیگر جانوران قدرت و کاری نیست ، و از جهت این سخن مسلمانان آنان را قدریه
 نامند (الفرق بین الفرق ۷۲) . ۵- ب : نه بینی . ۶- این حدیث بهمین

کلمات در جوامع صحاح دیده نشد . شهرستانی گوید : سلف اجماع کرده اند : بر آنکه
 قرآن کلام الله غیر مخلوقست و آنکس که گوید مخلوقست کافر باشد (ملل و نحل ۷۷)

۷- مقدمان : پیشروان .

روایت کنند: از ابوحنیفه^۱ رحمه الله علیه که گفت: که هر که قرآن را مخلوق گوید آن کافر است بخدای عزوجل .
 هر که وقف^۲ کند اندرین، آن نیز از ایشان باشد، و آنرا وقفی گویند^۳.
 و هر که گوید: نه مخلوق گویم و نه نامخلوق . بتر ازان باشد که مخلوق گوید .

وسفیان ثوری^۴ رحمه الله علیه گفت: مثل وقفیان چون مثل ترسیانست که ایشان [۲۸] سه گروه شدند:

یک گروه گفتند: که از عیسی مرده زنده کردن دیدیم . و مرده زنده کردن، کار خدایست عزوجل . آنرا خدا میگویم .

و گروه دیگر گفتند: بندگی کردن هم دیدیم، بنده گویم .
 و گروه سیم گفتند: خدایی ازان دیدیم: چون مرده زنده کردن، و نابینا بینا کردن، و پسر را نیکو کردن . و از گل مرغ ساختن و پرانیدن .
 و چیزهای دیگر . و بندگی کردن هم دیدیم^۵: چون نماز کردن و طاعت و خیرات و غیر آن . نه خدای گویم و نه بنده . واقفی نیز همین میگوید .
 و بدان که: همه کتابهایی که خدای عزوجل به پیغمبران فرستاد صلوات الله علیهم اجمعین، صد و چهارده کتاب بود: پنجاه صحیفه شیت ابن آدم را بود صلوة الله علیهما . و سی صحیفه ادریس را بود علیه الصلوة والسلام

۱- رڪ : باورقی ص ۲۲ . ۲- اهل توقف جماعتی بودند که در مسئله خلق یا قدم قرآن چیزی نمی گفتند و توقف محض و سکوت می کردند . ۳- ب : خوانند .
 ۴- سفیان بن سعید از بنی ثور قبیلہ مضر است که در ۹۷ هـ در کوفه بدنیا آمد و در علم دین و تقوی سرآمد بود ، خلیفه منصور او را به قضا خواند ، ولی قبول نکرد ، ددر سنه ۱۴۴ هـ از کوفه به مکه و مدینه رفت و در سنه ۱۶۱ هـ در بصره بمرد . جامع کبیر و جامع صغیر در حدیث و کتاب الفرائض از تألیفات اوست . پارسایی و حافظه او مشهور است . (الاعلام ۳/ ۱۵۸) . ۵- ب : نیز دیدیم .

و بیست صحیفه ابراهیم خلیل را بود صلوة الله علیه . ده صحیفه موسی را بود علیه الصلوة و السلام ، پیش از توریة . و توریة نیز بموسی کلیم الله فرستاد . و انجیل را بعیسی روح الله فرستاد ۲۹ و زبور بدادود فرستاد . و فرقان به محمد رسول الله فرستاد صلوة الله و السلام علیهم اجمعین .

و این همه که یاد کردیم ، کلام و صفت و بیست نام مخلوق و نا آفریده و هر که مخلوق گوید آن کافر است بخدای تعالی . و در لعنت خدای عزوجل باشد .

و انس بن مالک^۱ رضی الله عنه روایت کند : که رسول علیه الصلوة و السلام گفت : که قرآن کلام خدایست و وحی و تنزیل اوست . و هر که گوید : مخلوق است آن کافر بود و از مسلمانی بیزار است .

و ابوهریره^۲ رضی الله عنه روایت کند : که رسول علیه الصلوة و السلام گفت : که هر که بگوید : که قرآن مخلوقست آن مؤمن نیست .

و سلمان فارسی^۳ رضی الله عنه گفت : که رسول علیه الصلوة و السلام

۱- انس بن مالک بن نضر از انصار خزرچی و اصحاب بزرگ و خدمتکار حضرت محمد است . وی در سنه ۱۰ قبل هجرت در مدینه بدنیا آمد ، و در کودکی مسلمان شد ، و تا آخر حیات نبوی خدمتکاری او را ادامه داد ، و بعد از آن به دمشق و بصره رفت و در سنه ۹۳ هـ در بصره بمرد . احادیث زیاد از او نقل شده ، که از آنجمله ۲۲۸۶ حدیث را بخاری و مسلم آورده اند (الاعلام ۱ / ۳۶۵) .
 ۲- عبدالرحمن بن صخر ملقب به ابوهریره در سنه ۲۱ ق . هـ در مکه تولد یافت و در سنه ۷ هـ در مدینه مسلمان شد ، وی از مشاهیر صحابه است که صحبت نبوی را تا آخر درک و ۵۳۷۴ حدیث را روایت کرد ، که از او ۸۰۰ نفر صحابی و تابعی روایت کنند . در عصر خلافت عمر (رض) حاکم بحرین بود و در سنه ۵۹ هـ در مدینه بمرد . چون او گریه می را با خود میگشتاند ، به ابوهریره مشهور شد (الاعلام ۴ / ۸۰) .
 ۳- سلمان اصقهان بود ، که بمدینه افتاد ، و بحضور رسول صلعم رسید و مسلمان شد . وی از بزرگان صحابه و عالم به شرایع بود ، و احادیثی را هم روایت کرده ، که بخاری و مسلم ۶۰ حدیث را از او آرنند . او در عصر خلیفه چهارم حاکم مداین شد و هم در آنجا ←

گفت: که قرآن کلام خداست عزوجل، مخلوق نیست. و هر که جز این گوید آن کافر است.

ابوسلیمان^۱ روایت کند از محمد حسن که آن گفت: که هر که گوید که قرآن مخلوقست از پس وی نماز مکنید! و بعبادت وی مروید! و از پس جنازه [۳۰] وی مروید!

ابوذر^۲ رضی الله عنه روایت کند: که رسول علیه الصلوة والسلام گفت: که قرآن کلام خداست عزوجل. هر که گوید مخلوقست، آن از اهل دوزخ است، مگر^۳ باز گردد و توبه کند.

عبدالله بن مسعود^۴ گوید رضی الله عنه: که رسول گفت علیه الصلوة

۱- اصل و ب: ابوسلمان؟ هو موسی بن سلیمان مشهور به ابوسلیمان جوزجانی فقیه معروف حنفی است که فقه را از امام محمد فراگرفت و در بغداد شهرت یافت و چون مأمون عباسی او را به قضا کماشت گفت: ای امیر مؤمنان! حقوق خدا را در قضا نگهدار! و برین امانت همچو منی را مگمار! زیرا من از خشم خودداری نتوانم و بنا برین روا ندارم که بین خلق خدا حکم کنم. از تألیفات او السیر الصغیر والصلوة والرهن و نوادر الفتاوی شناخته شده است و بعد از (۲۰۰ هـ) از جهان رفت (الاعلام ۸/ ۲۷۲ و جواهر ۲/ ۱۸۶ و الفوائد ۲۱۶).
 ۲- ابوذر جندب بن جناده از بنی غفار کنانه ابن خزیمه یکی از کبار صحابه و پنجم مرد مسلمانست که به صدق شهرت داشت. پس از وفات حضرت پیغمبر به شام و دمشق رفت و در آنجا مستمندان را به شرکت در اموال متمولان تحریک می کرد، و چون معاویه والی شام ازو شکوه نمود، حضرت عثمان او را به مدینه خواست و در قریه ربه مدینه ساکن کرد و هم درینجا در سنه ۳۲ هـ بمرد وی شخص کریمی بود که مال را ذخیره نمیکرد بخاری و مسلم ۲۸۱ حدیث را ازو روایت کرده اند (الاعلام ۲/ ۱۳۶).
 ۳- ب: مگر از گفته باز گردد.

۴- عبدالله بن مسعود بن غافل هذلی کوفی یکی از سابقین اسلام که در ۳۲ هـ در مدینه بمرد و در حدود ۸۰۰ حدیث روایت کرده (خلاصة تذهیب الکمال ۱۸۱).

→ از جهان رفت (سنه ۳۶ هـ) در حالیکه منسوج می بافت و از کسب خود نان جوین میخورد (الاعلام ۳/ ۱۷۰).

والسلام : که قرآن کلام خداست عزوجل . هر که مخلوق گوید ، آن مغ است^۱ مگر که توبه کند .

و معاذ گفت^۲ رضی الله عنه از رسول صلی الله علیه وسلم : که هر که قرآن را مخلوق گوید من از وی بیزارم .

وسعد ابن (ابی) وقاص^۳ گوید رضی الله عنه که رسول گفت علیه الصلوة والسلام : که قرآن کلام عزیز غفار است . هر که گوید مخلوقست^۴ ، دست و پای وی (و) زبان آنرا خشک گرداند .

و عبدالرحمن ابن عوف^۵ روایت کند که رسول علیه الصلوة والسلام گفت : که هر که گوید قرآن مخلوقست آن دهری^۶ باشد .

وابوعبیده جراح^۷ گفت رضی الله عنه که رسول گفت : که قرآن کلام

- ۱- مغ : مراد مجوس و آتش پرست یا زردشتی است . ب : او مغیست .
- ۲- اصل : معاذ ؟ بنام معاذ در روایان احادیث و صحابه چندین نفر مشهوراند (رك : خلاصه تذهیب ۳۲۴) چون درینجا نام پدرش تصریح نشده تعیین آن مشکل است . شاید مراد معاذ بن جبل انصاری خزرجی راوی ۱۵۷ حدیث از جامعان قرآن باشد که پیغمبر او را دامام العلماء^۵ گفت و در طاعون عمواس در سنه ۱۸ هـ بمرد تولدش در سنه ۲۰ قبل از هجرت است (الاعلام ۱۶۶/۸ خلاصه ۳۲۴) .
- ۳- سعد بن ابی وقاص مالک ابن اهبی قرشی از عشره مبشره و فاتح عراق و مداین و فارس اسلام که در سنه ۲۳ ق . هـ بدنیا آمد و بعمر ۱۷ سالگی مسلمان شد ، و قادیسه را فتح نمود ، و در کوفه سالها والی بود ، و در سنه ۵۵ هـ در ده میلی مدینه در قصر عقیق بمرد . در صحیحین ۲۷۱ حدیث از روایت شده و از مشاهیر اسلام است (الاعلام ۱۳۷/۳) .
- ۴- ب : هر که مخلوق گوید .
- ۵- عبدالرحمن بن عوف بن عبدعوف قرشی ، یکی از عشره مبشره و اصحابیست که حضرت عمر نامزد خلافت نموده بود . وی از سابقین اسلام و سخنی و دلیر بود ، در سنه ۴۴ ق . هـ بدنیا آمد . و نامش عبدالکعبه بود که بعد از قبول اسلام حضرت پیغمبر او را عبدالرحمن نامید . تجارت میکرد و مال فراوان داشت . در صحیحین ۶۵ حدیث از روایت . در مدینه در سنه ۳۲ هـ وفات یافت (الاعلام ۹۵/۴) .
- ۶- ب : یهودی باشد .
- ۷- عامر بن عبدالله بن جراح از بنی هلال قرشی و صحابی بزرگ از عشره مبشره و سابقین اسلام و ملقب به امین الملله و فاتح شام است که در سنه ۴۰ ق . هـ در مکه بدنیا آمد و بعد از خالد بن ولید قائد لشکر اسلام در شام بود و تا ←

حی قیوم است . هر که گوید مخلوقست آن مسلمان نبود [۳۱] .
 و یحیی ابن اکثم^۱ گوید: که هر که گوید که قرآن مخلوقست چنانستی
 که گوید : که خدای مخلوقست و آن کافر و زندیق^۲ است .
 وهب ابن منبه^۳ گوید : من چهل کتاب خواندم ، ازان کتابهایی که
 حق تعالی بر چهل پیغمبر فرستاده بود . هر که يك حرف ازان که به پیغمبران
 فرستاده گوید مخلوقست . بآنکه که آن از کافرانست . و از خلفا هیچ کس
 قرآنرا مخلوق نگفتند مگر مأمون ، که آن قرآن را مخلوق گفت . و علما
 آنرا منع کردند . فائده نکرد .

۱- یحیی بن اکثم بن محمد مروزی (۱۵۹ - ۲۴۲ هـ) قاضی و فقیه معروف که
 در مرو تولد یافت و بحضور مأمون بیوست و در سنه ۲۰۲ هـ قاضی بصره و بعد ازان
 قاضی بغداد و مدار مهم امور خلافت بود . وی آنقدر بر مأمون عزیز بود که
 شب و روز در حضرت خلافت حضور داشت . و دارای حسن معاشرت و سخنان شیرین
 بود و در سنه ۲۱۶ هـ بغزو روم رفت ولی بعد از مرگ مأمون خلیفه معتمد او را از قضا
 معزول کرد و خانه نشین شد . اما المتوکل او را واپس بقضا گماشت تا که در سنه
 ۲۴۰ هـ عزل و مصادره شد و در ربهه قریه مدینه بمرد . کتاب الاصول و کتاب التنبیه
 از دست (الاعلام ۱۶۷/۹) . ۲- زندیق کلمه عربست بمعنی ملحد و دهری که
 به دوام دهر قائل باشد . (المعرب جوالیقی ۱۶۷) در پهلوئی زندیق بمعنی مانوی
 فاسدالعقیده بود و مانی که به عقیده زردشتیان دروغگو و فریبکار بود زندیق خوانده
 شد و عربان هر پیرو مانی و شخص مرتد و دهری مخالف اسلام را زندیق گفتند (حواشی
 برهان ۱۰۳۹) و ازین ریشه کلمات زندقه و تزندق و غیره ساختند . ۳- وهب بن
 منبه (۳۴-۱۱۴ هـ) مورخ و راوی اخبار و اسرائیلیانست که اصلاً پارسی بود ، ولی
 در صنعاء یمن تولد و وفات یافت . عمر بن عبدالعزیز او را قاضی صنعاء ساخت . کتابهای
 ملوک حمیر و قصص انبیاء و قصص اختیار باو منسوبست . گویند که او زبانهای یونانی
 سریانی - حمیری را میدانست و اصلاً یهودی بود (الاعلام ۱۵۰/۹) .

→ کناره‌های فرات و مرز آسیای صغیر رسید . در سنه ۱۸ هـ در طاعون عمواس بمرد ، و در
 غور بیسان مدفونست در صحیحین ۱۴ حدیث ازو روایت شده (الاعلام ۲۱/۴) .

احمد بن حنبل^۱ نزدیک آن شد^۲ و حجتها و دلایل بگفت قبول نکرد و گفت: اگر تو قرآن را مخلوق نگویی، گردنت بزخم . احمد حنبل گفت: ای خلیفه! سه روز مهلت ده . گفت: دادم . بعد از سه روز احمد حنبل را مأمون طلب کرد . و احمد حنبل گفت: خلیفه را بگویند که مشغولم . اگر پرسند که بچه مشغولست؟ بگویی: سورة الاخلاص سه روز بیمار بود، و این ساعت فرمان یافت^۳ و ما در تجهیز و دفن آن مشغولیم . قاصد گفت: سورة الاخلاص چگونه بمیرد؟ [۳۲] احمد حنبل گفت: پس خلیفه میگوید مخلوقست، پس هر که مخلوقست بمیرد و هلاک شود . قاصد مرخلیفه را گفت: که احمد چنین میگوید . مأمون ساعتی تفکر کرد و گفت: احمد را بیارید! احمد حنبل نوحه گران را جمع کرد و بفرمود: تا نوحه میگردند .

۱- امام احمد بن محمد بن حنبل شیبانی وائلی مؤسس مذهب حنبلی ، اصلش از مرو و پدرش والی سرخس بود در سنه ۱۶۴ هـ در بغداد بدنیا آمد ، و در طلب علم به ممالک عربی و یارس و خراسان و افریقا سفرها نمود ، و در عصر خود استاد فقهاء و محدثین بود و امام شافعی را پروراند . او خبر واحد صحیح السند را بدون قید و شرط معتبر شمرد ، و اقوال صحابه را بر قیاس ترجیح میداد . از تألیفات او المسند در ۶ جلد دارای سی هزار حدیث و التاریخ و الناسخ و المنسوخ - التفسیر - فضائل الصحابه المناسک - الزهد - الاشریه - المسائل - علل الحدیث و رد بر مدعیان تناقض در قرآن شناخته شده است . چون در سنه ۲۱۸ هـ مأمون به خلق قرآن دعوت کرد ، او تا سنه ۲۳۳ هـ که المتوکل این دعوت را متوقف ساخت ، بر عقیده نامخلوق بودن قرآن ثبات و مقاومت کرد . و در همین راه در عصر المعتصم ۲۸ ماه محبوس ماند و مصایب را دید . تا که در سنه ۲۲۰ هـ رها شد و در عصر الواثق محنتی ندید . و المتوکل او را بیش بنواخت ، تا که در سنه ۲۴۱ هـ از جهان رفت (الاعلام ۱/ ۱۹۲) و تاریخ التشریح (۲۶۳) . ۲- ب : بنزدیک او شد . ۳- فرمان یافت : بمرد و درگذشت .

مامون پرسید : که این چه نوحه است ؟ گفتند : که احمد حنبل است که بر سوره الاخلاص نوحه میکند . چون مامون او بدید ، توبه کرد و ازان بازگشت . و شیخ احمد را بنواخت .

و آورده اند : که مقری^۱ بود در بغداد ، در علم قرآن مناظره میکرد و میگفت : قرآن مخلوقست . و اگر نه خدای عزوجل بر دل من^۲ فراموش گرداند . در حال ، کل قرآن بر دل آن^۳ فراموش شد . و زبانش خشک شد و جان بداد^۴ .

مسئله دوازدهم

آنست : که عذاب گور حق است . هر که منکر شود ، معتزلی باشد

۱- مقری : بضم میم و سکون قاف نسبت است به فرائد قرآن . و اکنون قاری کوئیم (اللباب) . ۲- ب : بر دل وی . ۳- ب : بر دل او . ۴- احادیث و روایاتی که درین مسئله نقل شده وهمه راجع است به مسئله خلق قرآن . من سندی برای آن نیافتم . چون این مسائل هنگام ترتیب علم کلام و تشتت عقاید از خلط فلسفه یونان و اهواء ملل دیگر در اسلام در عصر عباسیان بمیان آمده ومورد توجه حضرت رسول و صحابه و تابعین نبوده ، بنا برین در احادیث صحیحه بنظر نمی آیند و مذهب جمهور متکلمان و فقیهان نیز چنین است : که اهل قبله را تکفیر نکنند . و صحت دین ، متوقف بر معرفت امر واقعی درین گونه مسائل نیست ، که خالق قرآن هم دران باشد (شرح مواقف ۳/ ۲۵۸) جلال الدین سیوطی (متوفی ۹۱۱ هـ) در آغاز کتاب اللآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه طبع قاهره ۱۳۵۲ ق کتاب التوحید (ص ۳-۱۰) جلد اول اکثر احادیثی را که در باره خلق قرآن وارد شده ، ضعیف یا موضوع نشان داده است . مثلاً خطیب در تاریخ خود این حدیث را به نقل از عبدالله بن مسعود آورده : سمعت رسول الله صلعم يقول القران كلام الله عزوجل ليس بخالق ولا مخلوق . فعن زعم ذلك فقد كفر بما انزل على محمد (صلعم) خطيب گوید که این حدیث منکر است و در روایان آن مجاهیل موجوداند که ازان جمله ابوعماره است و همچنین دارقطنی این حدیث را جداً ضعیف شمرده است (اللآلی ۴/۱۰) .

وملعون . زیرا آنکه رسول علیه الصلوة والسلام گفت : القبرُ روضةٌ من رياض الجنة او حُفْرَةٌ مِنْ حُفْرِ النَّيرانِ^۱ . گفت : گور از دو حال بیرون نبود . یا روضه باشد از ریاض بهشت . یا کنده بود از کندهای^۲ دوزخ .

در خیر است از [۳۳] رسول صلی الله علیه وسلم : که چون سعد را در گور نهادند ، گور مر سعد را بیفشرد فشردنی که پهلوهاش^۳ درهم شد . از بهر آنکه در همه عمر خود یکبار بول جامه آنرا پلید کرده بود .

و رسول گفت علیه الصلوة والسلام : که آن افشردن برتر از آن^۴ بود ، که هفتاد بار در دوزخ عذاب کنند . یاران همه گریان شدند و گفتند : یا رسول الله ! حیات چیست؟ گفت : هر که هر روز یکبار سوره یاسین^۵ بخواند . خداوند عزوجل آنرا از عذاب گور برهاند^۶ .

گفتند : یا رسول الله ! اگر کسی یاسین نداند . گفت : سوره اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ^۷ بخواند . و اگر نداند سوره اَلْحَمْدُ لِدِه بخواند هر روز . خداوند عزوجل آنرا از عذاب گور برهاند .

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت : هر که هر شبی سوره قَبَارِكِ اِنْدِي^۸

- ۱- این کلمات را ترمذی در صحیح خود از ابی سعید بطور حدیث حسن در آخر حدیث طویلی روایت کرده : انما القبر . . . من حفرا النار (جامع الصغیر ۱ / ۶۳) ناصر خسرو گفت : این گورتو چنانکه رسول خدای گفت : یا روضه بهشت است یا کنده سعیر . در کشف الاسرار (۱ / ۶۵۴) هم حدیث نبوی شمرده شده ، ولی در سفینة البحار (۲ / ۳۹۵) در آخر يك قول حضرت علی (رض) هم آمده است . ۲- کنده که معرب آن خندق است ، مفاک و حفرة عربی باشد . چنانچه در بیت ناصر خسرو هم آمد . در پشتو تا کنون کنده بهمین معنی است و پیش کنده جای معرفت بین مقر و قلات ولایت زابل افغانستان . ۳- ب : پهلوهایش . ۴- ب : برنج تر از آن .
- ۵- سوره ۳۶ پاره ۲۲ قرآن . ۶- ب : برهاند از فشارش و تنگی و تاریکی گور برهاند . ۷- سوره ۵۶ پاره ۱۷ قرآن . ۸- سوره ۶۷ پاره ۱۹ قرآن .

برخواند ، آنرا عذاب گور نباشد^۱ .

و رسول علیه الصلوة و السلام گفت : که خود را از بول نگاه دارید
که بیشتر عذاب گور از بول است^۲ .

و رسول علیه السلام گفت : که عذاب گور از سه چیز است :
یکی از غیبت مسلمان . و دویم از سخن چینی کردن . سیم خود را از
بول نگاه نداشتن .

و عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما [۳۴] گوید : در معنی قوله تعالی^۳
مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا^۴ . گفت : معنی^۵ معیشت ضنکا عذاب
گور باشد .

در خبر است : که چون فاطمه زهرا رضی الله عنهما در گذشته شد^۶ جنازه
آنرا شب بیرون آوردند تا چشم نامحرم^۷ بر وی نیفتد . چون شب درآمد ،
علی و حسن و حسین و ابوذر غفاری رضی الله عنهم چهار گوشه جنازه برداشتند .
چون بر سرگور بنهادند ، ابوذر غفاری رضی الله عنه گفت : که ای گور !
میدانی که در تو که می سفارند^۸ ؟ فاطمه زهراست دختر محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم . خاتون علی مرتضی است . مادر حسن و حسین است .
از پیغوله^۹ گور آواز آمد : که بوذر ! من جای حسب و نسب نیستم . من

۱- ب : بخواند عذاب گور نه بیند . ۲- عذاب القبر من اثر البول

حدیث حسن است که طبرانی از میمونه بنت سعد نقل کرده (جامع الصغیر ۵۹/۲) .

۳- اصل : قوله خدایتعالی ؟ ۴- قرآن - طه ۱۲۴ یعنی : و هرک روی بگرداند
از یاد کرد من ، او را بود زندگانی تنگ (طبری ۹۹۹) . ۵- اصل : گفت من

معیشت ؟ ب : ضنکا معیشت ضنک عذاب . ۶- یعنی وفات یافت و از دنیا رفت .

۷- اصل : نامحروم ؟ ب : نامحرم . ۸- کذا در اصل . اکنون سیارند نویسند .

۹- پیغوله : بر وزن زنگوله بمعنی گوشه و کنج (برهان) .

جای کردار نیکم . هر که در من آید و کردار نیک آرد ، مرا مرغزار یابد از مرغزارهای بهشت . و هر که کردار بد آرد مرا کننده یابد از کنده های دوزخ . بدین دلایل که یاد کردیم ، دلیل است که عذاب گور حق است . هر که منکر شود مبتدع و هوادار باشد .

مسئله بیست و نهم

آنست : که سوال منکر و نکیر حق است . و هر که حق نه بیند ، آن قدری باشد و هوادار^۱ بود . زیرا آنکه رسول [۳۵] علیه السلام گفت : چون مرده را در گور نهند ، دو فرشته نزدیک آن آیند ازرقان و اسودان سیاه رویان سبز چشمان^۲ . و آتش از دهان ایشان میجهد . و دود از بینی ایشان بیرون می آید . و زمین را به اشکهای^۳ خویش میدرانند تا بدان گور برسند . خدای عزوجل آن مرده را زنده گرداند ، تا هر دو فرشته آنرا سه سؤال کنند :

یک سؤال آن باشد . که گویند : مَنْ رَبُّكَ؟ خدای تو کیست ؟

دویم : گویند وَمَا دِينُكَ ، دین تو چیست ؟

سیم : گویند وَعَنْ نَبِيِّكَ ، پیغمبر تو کیست ؟

اگر جواب صواب^۴ گوید ، نیک بخت باشد . والا که^۵ بصواب نگوید بدبخت باشد .

۱- اصل : هوادر . ب : هوادار . ۲- ازرقان : سبزچشمان . اسودان : سیاه رویان . ۳- اشک : در فرهنگهای مروج دیده نشد ، و غالباً دندان نیش است که در عربی تاب (جمع انیاب) گویند . در زین الاخبار گردیزی در شرح بت مهاکال (باب معارف هندوان) گوید : و مهاکالیان را بتی باشد که مهاکال گویند . . . و موی بسیار باشد او را ، و اشکهای او بیرون خزیده (ص ۲۹۴ طبع حبیبی در تهران) مردوزی در طبایع الحيوان عبارت عربی آنرا کاشرالناب آورده ، که دندان نیش نمایان باشد . ۴- ب : بصواب . ۵- ب : و اگر بصواب .

و رسول علیه السلام را چهار پسر بود : قاسم و طاهر و طیب و ابراهیم چون ابراهیم فرمان یافت . رسول علیه السلام آنرا در گور نهادند ، چون نخست راست کردند . رسول گفت صلی الله علیه و سلم : قُلْ آدِی، قُلْ آدِی . بگو : پدر من .

پرسیدند یاران : که ما را ازان حال خبر کن . رسول گفت علیه الصلوة و السلام : چون ابراهیم را در گور نهادند [۳۶] منکر و نکیر آمدند و آنرا سوال کردند : که مَنْ رَبِّكَ خدای تو کیست ؟ آن جواب داد . گفتند : وَمَا دِينُكَ ؟ جواب داد . گفتند : وَمَنْ نَبِيِّكَ ؟ اینجا فروماند^۱ . پس من تلقین کردم : که بگویی : پدر من .

روزی امیر المؤمنین عمر خطاب رضی الله عنه ، از رسول صلی الله علیه و سلم سوال کرد : یا رسول الله ! چون بمیرم و مرا در گور نهند ، منکر و نکیر مرا سوال کنند . من برین حال که هستم باشم و عقل با من باشد ؟ گفت : باشد . گفت : یا رسول الله ! من ایشانرا بسندم^۲ . چون عمر فرمان یافت . آنرا در گور نهادند . منکر و نکیر بیامدند ، و آنرا سوال کردند . بیک دست منکر را بگرفت و بیک دست نکیر را . و گفت : بخدای که اگر شما را بگذارم تا نگوئید : که خدای شما کیست ؟ در یک دیگر نگریستند^۳ و تبسم کردند و گفتند : عمر است و برفتند .

سوال کردند : که سوال تن را باشد یا جانرا باشد؟ بعض گفتند : تن را باشد . و بعض گفتند : جانرا باشد .

اما معتزله عذاب گور (را) منکرند گویند : ما ندانیم : که بعد از زوال

۱- ب : فرود ماند . ۲- بسند بروزن سمند، سزاوار و کافی و تمام (برهان)

ب : بسند ام . ۳- ب : نگریستن و گفتند .

حیوة که بنده جماد گردد [۳۷] لذت و الم چگونه باشد؟
 باز اهل سنت و جماعت، مر عذاب گور و سوال منکر و نکیر را مفراند
 زیرا آنکه کتاب خدای تعالی عزوجل و اخبار مصطفی علیه الصلوة و السلام
 بدین ناطق است. که خدای تعالی گفت: **مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا
 نَارًا**^۲. خبر داد که مر قوم نوح را علیه السلام بآب غرق کردیم و به آتش
 در آوردیم. آن حال^۳ بر ماضی افکنند هم چون اغراق^۴. و از قدرت خبر داد
 که مر ایشانرا^۵ در میان آب و آتش میسوزند.

و در قصه آل فرعون یاد کرد که: **النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا
 وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ**^۶ پیش از قیام ساعت ایشان
 را بر آتشی عرض کردند بامداد و شبانگاه.

و اما در اخبار رسول علیه الصلوة و السلام آنست که: **إِسْتَنْزَهُوا مِنْ
 الْبَوْلِ فَإِنَّ عَمَلَهُ عَذَابُ الْقَبْرِ مِنَ الْبَوْلِ**. گفت: پاك دارید خود را از بول.
 بدرستی^۷ که عذاب گور از بول باشد^۸. [۳۸]

در خبر است: که امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه نزدیک رسول
 صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! آن عم تو بمرد، چه فرمایی؟
 رسول صلی الله علیه وسلم گفت: برو و آنرا بشوی، و کفن ساز و بخاک دفن

۱- ب: جماد گردد، مر جماد را الم ولذت. ۲- قرآن. نوح ۲۵
 یعنی: از آنچه بگناهان ایشان غرقه شدند و اندر آوردندشان آتش (طبری ۱۹۳۴)
 ۳- ب: ادخال بر ماضی. ۴- اغراق: غرق گردانیدن. ۵- ب: مر ایشان
 در میان. ۶- قرآن. المؤمن ۴۶ یعنی: آتش عرضه میکنند بران بامداد و
 شبانگاه، و آن روز که برخیزد رستاخیز، اندر شوند گروه فرعون بسختترین عذاب
 (طبری ۱۵۹۳). ۷- ب: بیشتر عذاب. ۸- ابن ماجه در صحیح و احمد
 در مسند و حاکم در مستدرک خود حدیث صحیحی را از ابی هریره چنین روایت کنند:
 اکثر عذاب القبر من البول (جامع الصغیر ۵۳/۱).

کن! و با کسی مگویی تا مرا نه بینی!

امیر المؤمنین علی آنچه رسول علیه الصلوة والسلام گفته بود کرد و بنزدیک رسول علیه الصلوة والسلام آمد. رسول علیه الصلوة والسلام بسر گور آن آمد و آواز داد: یا عم! سه بار آواز داد. جبرئیل آمد و گفت: یا رسول الله! تو مرده را سخن نتوانی شنوانیدن.

اکنون آواز ده! گفت: یا عم! گفت: لبیک یا فرزند. گفت: یافتی آنچه وعده کرده بود حق! گفت: نعم. گفت: یا عم! حال تو چگونه است در آتش؟ گفت: بر من آسانتر است از دیگران بحرمت و شرف تو! اما نعلین از آتش در پای من کرده اند، که مغز سر من میجوشد^۲.

پس بدین دلایل درست شد، که عذاب گور حق است. و رسول علیه الصلوة والسلام گفت: چون مرده را در گور نهند، بیشتر عذاب که کند بگریستن [۳۹] اهل آن بود. چون گویند: و اسیداه! و اشریفاه! و امیراه! فرشته عمودی بر سر مرده زند از آتش و گوید: تو سید بودی! تو شریف بودی! تو امیر بودی!

مرده گوید: کاشکی ازین گریستن و ستودن دست باز دارندی^۳.

۱- ب: آنچه وعده حق بود. ۲- صحیح بخاری و مسلم و نسایی در کتاب الفضائل و غیره احادیثی را در باره ابوطالب آورده اند، که این چنین حدیث در آن نیست. و سه حدیث دیگر است که ازان ظاهراً وفات او بردین سابقش ظاهر می آید. ولی علماء را در نجات او اقوال و احادیث دیگریست، که زینی دحلان در کتاب اسنی المطالب فی نجات ابی طالب گرد آورده است (رک: تیسیر ۳/۳۱۱ و التاج ۴/۱۲۰) ۳- در کتاب الموت صحاح و کتاب الصلاة احادیث زیادی در نهی از گریه بر مردگان آمده، که ازان جمله بقول ترمذی حدیث حسن غریب و بقول احمد در مسند بسند حسن آمده: ما من میت یموت فیقوم باکیه، فیقول: وا جبلاه! و اسیداه! و نحو ذلك. الا وکل به ملکان بلهزانه و بقولان: اهكذا کنت. (تیسیر ۴/۲۰۱ و التاج ۱/۳۰۹) و مضمون این حدیث به متن نزدیکست.

و اخبار بسیار آمده است اندرین باب . اما معتزله گویند : که جماد را لذت و الم نباشد . ما میگوییم : که عذاب^۱ حق است . اما چگونگی الم و لذت ندانیم . و خبر عذاب گور آمده است آمنا و صدقنا و خبر چگونگی نیامده است . بخدا و رسول آن باز گذاریم^۲ . آن قادر است هر چه خواهد و هر چگونه خواهد تواند کرد .

و جمله جواب آنست : که عذاب گور از حکم آخرتست نه از حکم دنیا . به حیوة دنیا نتواند یافت^۳ . ایمان آریم بهستی . چون آنجا رسیم چگونگی ببینیم و اعتقاد ما در همه احوال آخرت همین است . اما آنچه گفت : جماد را لذت و الم نباشد . ما گوئیم : باشد بران وجه ، که خدای عزوجل خواهد .

دلیل آنکه : در مدینه [۴۰] مصطفی صلی الله علیه وسلم پشت مبارك را بر ستون خانه نهادی و خطبه خواندی و خلق را وعظ کردی . چون خلق بسیار شدند ، و رسول بی طاقت شد گفت : مرا چیز^۴ بیارید ، که بران نشینم . کرسی ساختند سه پایه . رسول علیه الصلوة والسلام بران کرسی شد تا خطبه گوید . آن ستون بناله آمد . چنانکه گاو را بچه^۵ گم کرده باشد . و صحابه همه گریان شدند .

رسول صلی الله علیه وسلم از منبر فرود آمد ، و آن ستون را در کنار گرفت و گفت : کدام خواهی ؟ آن خواهی تا دعا کنم ، که سبز گردی ! و خرما بار آوری ، تا قیامت مؤمنان از تو میخورند ، یا آنکه از خدای عزوجل بخوادم تا در بهشت ترا درخت خرما گرداند ، تا اولیا از تو میخورند .

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- ب : عذاب گور حق است . | ۲- ب : و خبر عذاب آمده است بخدای |
| و رسول او باز گذاریم و او قادر است . | ۳- ب : دنیا ، حکم آخرت بحیات دنیا . |
| ۴- ب : مر چیزی بیارید که برانجا . | ۵- ب : گاو بچه را . |

آن ستون جواب داد که : یا رسول الله ! سرای بقا را دوست تر دارم ، که در سرای بقا باشم که این سرای فناست. رسول علیه الصلوة والسلام روی سوی صحابه کرد و گفت : این چوبیست نه لحم و نه دم (نه) بر وی امر و نهی [۴۱]. سرای بقا را بسرای فنا اختیار کرد. شما را اولی تر است : که سرای بقا را بر سرای فنا اختیار کنید!

اینک جمادی که هرگز در وی اثر حیوة^۲ نبود حق تعالی در وی حیوة نهاد^۳. اگر این همه در شخص نهد ، که اول حیوة بوده است ، چرا روا نباشد؟

و بزغاله مسمومه ، که آن جهود برده بود نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم . رسول صلی الله علیه و سلم دست دران کرد^۴ که لقمه بخورد . آن بزغاله بسخن آمد و گفت : یا رسول الله ! لَأَتَاكُنِّي فَيَأْتِي مَسْمُومٌ . گفت : از من مخور ، که مرا بزهر آلوده اند^۵ . و آن بزغاله بچند سبب از اسباب مرگ مرده بود^۶ .

۱- این حدیث را بخاری و نسایی و ترمذی از انس و جابر روایت کرده اند که حسن صحیح غریب باشد : خطب رسول الله صلعم الی اذق جذع ، فلما صنعوا له المنبر فخطب علیه ، حسن الجذع حنین النافه ، فنزل فمسه فسكن . (تیسیر ۲۴۳/۴ و التاج ۳۵۳/۳) برای شرح این فسه به مثنوی مولوی دفتر اول (ص ۴۳ طبع خاور) رجوع شود . ۲- اصل : اسر حیوة ؟ ب : در وی حیوة نبود . ۳- ب : نهاد و قدرت و الم فراق و لذت وصال نهاد ، اگر . ۴- ب : دراز کرد . ۵- ب : آلوده کرده اند . ۶- بموجب حدیث صحیحی که بخاری از ابی هریره روایت کرده ، بعد از فتح خیبر زینب بنت حارث گوسپند مسمومی را بحضور نبوی اهداء کرد . رسول صلعم جمعی از جهودان را خواست و ازیشان چند سوال نمود و در آخر فرمود : اگر در باره چیزی از شما بیرسم ، راست خواهید گفت ؟ گفتند : بلی ! فرمود : آیا این گوسپند را زهر آلود ساخته اید ؟ گفتند : آری ! فرمود : چه چیز شمارا برین واداشت ؟ گفتند : مراد این بود که اگر کاذب باشی از تو رهایی یابیم . و اگر راستگو باشی زبانی بتو نخواهد رسید (تیسیر ۲۴۱/۴) .

پس آن خداوندی که بزغاله را با چندین اسباب مرگ بسخن آورد^۱، قادر است: که مرده را در گور بسخن آورد.

اما دلیل عقلی است^۲: که هر ذره که در هوا^۳ می‌جنبد، حق تعالی قادر است که در وی حیوة و قدرت نهد، و علم و لذت و الم نهد. چون برین قادر است. باتفاق هیچ بعید نماند انکار عذاب گور و آتش.

چون عذاب گور ثابت شد بدین دلائل که یاد کردیم. از پس این، اصحاب ما اندرین اختلاف کرده‌اند. بعضی گفتند: عذاب گور آن مقدار باشد، که در وی حیوة نهند و سوال کنند. باز مضطجع [۴۲] گردد^۴.

بعضی گفتند: تا کالبد بر جای باشد، مرده را عذاب باشد. چون متفرق شد عذاب برخیزد.

و بعضی گفتند: عذاب بر کالبد باشد نه جان^۵. و بعضی گفتند: بر جان باشد نه بر کالبد.

و بعضی گفتند: جانرا بکالبد باز برند و عذاب می‌کنند و این تکلف باشد.

جواب آنست: که اول یاد کردیم. زیرا آنکه ما این مسئله بدانستیم. که بهستی خبر آمده است. بچگونگی خبر نیامده است. اما گرویدیم بدانچه حق تعالی خواست و گفت. و بدانچه رسول علیه الصلوة و السلام آورد و گفت، بهمه گرویدیم.

و اندرین سریست و این آنست: که عذاب گور مر عاصیانراست و مر کافرانرا. و نعمت و لذت، مؤمنانرا و مطیعانراست. و اندرین سریست.

۱- ب: آورد. ۲- ب: آنست. ۳- اصل: در هر آدمی جنبد.

۴- مضطجع: بر پهلو خفته (غیاث). ۵- ب: باشد و بعضی.

زیرانکه . ولایت مخلوقات^۱ بر بنده چندانی باشد که زنده است. چون بمیرد سلطانی مخلوقات^۱ از وی منقطع گردد. و اگر خدای را عزوجل از پس مرگ بر بنده قدرت عذاب کردن نبودی ، میان قدرت قدیم و حادث ، هیچ فرقی نبودی .

و بزرگان چنین گفته اند : که حکمة در سوال منکر و نکیر آنست :
 که چون حق تعالی فرشتگانرا [۴۳] گفت : *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲*
 جواب دادند که : *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا^۳* . حق تعالی گفت : *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ^۴* . کس ندانست که آن علم کدامست ؟ تا آنگاه که مؤمن را اجل فرا رسد^۵ حق تعالی زن و فرزند و مال و اهل و مادر و پدر^۶ و سرای و بوستان و نعمت از وی جدا کند . و جان از تن آن بر دارد^۷ و مر آنرا در گور تنگ و تاریک در آورند . پس فرمان آید بفرشتگان : که دو فرشته اختیار کنید و بگور بنده در آرید^۸ .

و مر آنرا گویند . بآن همه محنتها که بدان رسیده است گویند :
مَنْ رَبُّكَ؟ گوید : رَبِّيَ اللَّهُ . به آسمان باز روند و فرشتگان را خبر دهند .
 آنگاه حق تعالی مر ایشانرا باز نماید، که در وی طعن همیکردید، شما جفای وی میدیدید . من وفای (وی) میدیدم . هر چند بلا بر وی گماشتم، بمن زاری و تضرع بیشتر کرد و بر من بدل نیاورد .
 این مقدار کفایت بود خردمند را .

-
- ۱- ب : مخلوقان . ۲- قرآن - الم ۳۰ یعنی : من خواهم آفریدن اندر زمین خلیفتی (طبری ۴۳) . ۳- همان سوره و آیت . یعنی : بیافرینی اندرانجا ، آنکس که تباهی کند ؟ ۴- یعنی : من دانم آنچه ندانید شما (طبری ۴۳) . ۵- اصل : فراسد ؟ ب : اجل فراز آید . ۶- ب : و مال و نعمت و اهل مادر و پدر و برادر و خواهر و دوستان از وی . ۷- ب : برارد . ۸- ب : در آید .

مسئله چهاردهم

آنست : که بدانی که به دعای زندگان و بصدقه ایشان ، مردگانرا منفعت است . زیرا آنکه در خیر است : که رسول صلی الله علیه وسلم [۴۴] با جمعی از صحابه بگورستان مکه بیرون آمدند ، و بر سرگوری باستاند و گریان شد . یاران نیز گریان شدند . پس گفت ! ای کاشکی که بدانی که حالت چیست ؟

جبرئیل آمد و گفت: وَلَا تَسْتَلْ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ^۲ . رسول علیه الصلوة والسلام روی باز پس کرد و گفت : مرا نهی کردند و گفتند : مادر و پدر را دعا مکن و مخواه . و شما برای مسلمانان دعا کنید^۳ ! و از خدای عزوجل بخواهید .

روزی عیسی علیه السلام بگورستان بگذشت . از گور ناله عذاب می آمد . چون باز آمد اثر رحمت دید . عجب داشت از حق تعالی درخواست : تا^۴ آن مرده را با وی بسخن آورد .

پرسید از حال عذاب و رحمت . گفت: مرا انبازیت که به دعا و صدقه مرا یاد کرد . حال عذاب بر رحمت بدل شد .

و اندر روایت دیگر آنست : مرا دوستی است بفلان رباط رسید و از بهر دوستان خود^۵ تکبیری گفت . ازان تکبیر نصیب من چندان رسید ، که عذاب برداشتند ، و رحمت فرستادند [۴۵] .

ابوهریره رضی الله عنه روایت کند : که رسول علیه الصلوة والسلام

۱- ب : خبر آمد . ۲- قرآن - البقره ۱۱۹ یعنی: و مه پرس از خداوندان

دوزخ (طبری ۱۰۱) . ۳- ب : شما را باری مادر و پدر مسلمان اند دعا کنید .

۴- اصل : با ؟ ۵- ب : بفلان رباط و از بهر خود تکبیری گفت .

گفت : که مردگان را هدیه فرستید ! گفتند^۱ : یا رسول الله ! چگونه فرستیم ؟
گفت : دعا و صدقه برای مردگان^۲ .

شیخ حسن بصری رضی الله عنه گوید: که چون فرزند آدم دعا و صدقه از مادران و پدران^۳ بازگیرند در روزی ایشان نقص^۴ پدید آید . و برکت برخیزد از ایشان .

رسول صلی الله علیه وسلم گفت : با مادران و پدران نیکوکار باشید^۵ و از پس وفات ایشان ، از بهر ایشان دعا کنید ! و صدقه دهید ! و حج کنید ! و برده آزاد کنید ! نه بینی که اندر شریعت روا باشد (که اگر مرده را وام باشد . با وی حج یا نماز یا روزه باشد) ؟ یا آنچه بدین ماند ، که از پس وفات آن بدهند روا باشد و مرده را منفعت کند .

وانس ابن مالک رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت : چون کسی به نیت مرده صدقه دهد ، جبرئیل را از حق تعالی فرمان رسد ، تا آن صدقه بسرگور آن مرده برد ، با هفتاد هزار فرشته ، بدست هر فرشته نوری .

و سلام کنند و گویند : السلام عليك ! یا دوست خدای [۴۶] این هدیه فلان ابن فلانست . و گور آن بنده روشن شود^۶ . و حق تعالی آن بنده را را هزار شهرستان^۸ دهد . و هزار حور جفت آن گرداند و هزار حله^۹ دران پوشاند^{۱۰} . و هزار حاجت آنرا روا گرداند .

-
- ۱- ب : فرستید . یاران گفتند چگونه هدیه فرستیم ؟ ۲- ب : گفت :
دعا کنید و صدقه دهید برای مرده . ۳- ب : از مادر و پدر . ۴- ب : نقصان .
۵- اصل : باشد ؟ ۶- آنچه در قوسین آمده در اصل نیست ، از (ب) گرفته شد .
۷- ب : روشن کنند . ۸- ب : شهرستان . ۹- حله : جامه و برد (غیاث) . ۱۰- ب : در پوشاند .

در خبر است : که چون بنده گناه کند ، حق تعالی این بنده را عذاب نکند ، تا مگر از پشت آن فرزندی آید ، که آنرا بدعای خیر یاد کند . حق تعالی آن گناه ویرا بیامرزد . اگر فرزندش نماند که آنرا دعا کند ، مسلمانی برگور آن بگذرد و بر وی دعا کند . حق تعالی آنرا بیامرزد^۱ . و چون گور وی ویران شود و بر زمین پست شود ، حق تعالی با فرشتگان گوید : نشان بنده من از دنیا بیرون شد^۲ اکنون من بر وی رحمت کردم ، آنرا بیامرزدیم .

و در خبر است : که هر که برگورستان بگذرد ، و آن مردگان را دعا نکند ، مردگان با یکدیگر گویند : این مرد که بر ما گذشت مسلمان بود؟ بعضی گویند : چرا بر ما دعا نکرد؟ که محتاج^۳ بدعای ایشان هستیم .

و گویند : مرد اهل سنت^۴ [۴۷] با مادر خود به حج میرفت . چون بصره رسیدند پسر فرمان یافت و مادر او در بصره بماند و شوهر کرد^۵ صالح مردی شبی از روستا به نیت نماز آدینه برخاست^۶ و بشهر آمد . چون بگورستان رسید گفت : اینجا ساعتی درنگ کنم تا سپیدی بدمد^۷ .

بر گوشه باستان^۸ و دو رکعت نماز گذارید^۹ و در خواب شد . دید که اهل گورستان از گورها بر آمدندی و حلقه حلقه نشستندی و حدیث می‌کنندی . جوانی دید با جامه‌های خلقان^{۱۰} غمناک برگوشه نشسته . ساعتی بود طبقه‌ایی دید که می‌آورند سرپوشیده ، و هر یکی از آن طبقه‌ها برگرفتند و بگور خود فرو رفتند ، و بدان برنا^{۱۱} هیچ نرسید . من گفتم : یا برنا ! اندوه‌گینی^{۱۲} ! و

-
- ۱- ب : و اگر نه چون گور . ۲- اصل : شود . ۳- اصل : محتاجیم .
 ب : که ما محتاجیم بدعای ایشان . ۴- ب : مردی از اهل . ۵- ب : دشوی کرد .
 ۶- اصل و ب : خواست . ۷- مراد وقت سپیده دم است . ب : تا سپیده بدمد .
 ۸- کذا در اصل . ب : بایستاد . ۹- ب : نماز کرد . ۱۰- خلقان : کهنه .
 ۱۱- برنا : جوان . ۱۲- ب : چرا چنین اندوهگین نشسته و ازان .

ازان طبقه^۱ نصیب تو ندادند . برنا گفت : آن طبقه صدقه‌ها بود از زندگان و دعای ایشان . آنرا شبهای آدینه بر طبقه نهند و بر ایشان آرند^۲ . ایشان آن هدیه‌ها را بگیرند و شاد شوند^۳ و من غریبم و با مادر به حج میرفتم . من اینجا فرمان یافتم و مادر من شوهر کرد^۴ و مرا فراموش کرد ، من چرا اندوهگین نباشم [۴۸] .

صالح پرسید^۵ : که خانه مادرت کجاست؟ نشان داد . روز دیگر صالح بدرخانه آن آمد^۶ و مادر آنرا ازان حال خبر داد و مادرش بسیار بگریست و هزار درم به صالح داد ، که از بهر فرزندم صدقه کن^۷ ! صالح چنان کرد . شب آدینه دیگر همانجا بخواب بخفت^۸ ، همان حال باز دید ، و آن جوان را دید با جامه های نیکو و شادمان بیامدی^۹ و میگوید : یا صالح ! جزا لله خیراً . که آن هدیه بمن رسید . ازان پرسیدم : که شما آدینه را دانید؟ جوان گفت : مرغان هوا روز آدینه را دانند ، یکدیگر را گویند : سلام ، سلام !

ابن عباس رضی الله عنه روایت کند : که عیسی علیه الصلوة و السلام برگوری بگذشت . نوری را دید که همه گور را گرفته بود ، و بوی خوش همی آمد . عیسی علیه الصلوة و السلام گفت : یا صاحب گور ! سخن گوی بفرمان خدای عزوجل . از بالا ندا آمد : که یا پیغمبر خدای ! سخن گوی ! عیسی گفت : این نورتو از کجاست ؟ گفت : این از رحمت خداست عزوجل و از دعا و صدقه فرزندان نیک من است که از بهر من میکنند^{۱۰} . عیسی گفت صلوة الله علیه : که از فرزندان، شما را منفعت رسد در خاک ؟ گفت : یا روح الله !

۱- ب : چرا نصیب . ۲- ب : رسانند . ۳- ب : و بروند .

۴- ب : شوی کرد . ۵- اصل و ب : فرسید . ۶- ب : بدرخانه شد .

۷- ب : صدقه ده . ۸- ب : همانجا بخفت . ۹- ب : جامه های نیکو پوشیده

۱۰- اصل : میکنند . ب : میکنند .

ما بفرزندان نيك چنان فخر ميكنيم ، كه شما به نبوت [۴۹] .
 بس گفت : چون شب آدينه شود ، حق تعالی خوانی^۱ از نور بدست
 فرشتگان آسمان بفرستد. بدان خوان^۲ نور صدقات و ثواب و خيرات و اعمال
 ايشان باشد بمردگان . بعضی ازان بگور من رسيد ، اين رحمت و نور از
 آنست .

عیسی گفت : چون رحيم است خداوند بربندگان خویش ؟ پس آن
 مرده گفت : ياروح الله ! فرزند نيك از پس وفات ما دوست تر ازان كردار ،
 كه ما پيش فرستاديم .

عیسی عليه الصلوة و السلام گفت : قَبَارِكُ رَبِّي . چون كريم و رحيم
 است خداوند ! كه خشنود كند مردگانرا بزندگان و زندگانرا بمردگان . تا
 همه را جمع كند در دارالسلام .

پس هر كه گوید : دعا و صدقه مؤمنان، مردگان را نفع نكند آن هوادار
 و مبتدع و معتزلی و ملعون باشد .
 اين مقدار بس باشد خردمند را .

مَسْئَلَةٌ پانزدهم

آنست : كه شفاعت رسول عليه السلام ، مر اهل كباثر را حق بيند از
 امت . و هر كه شفاعت رسول را منكر شود^۳ معتزلی باشد . و شفاعت رسول
 عليه الصلوة و السلام ، در نص كتاب خدايست عزوجل وهم درخبر .
 اما كتاب : وَكَسَوَىٰ جَعْبِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ^۴ . اين عطا شفاعتست . و اما

۱- اصل : خانی . ب : خوانی . ۲- اصل : جوان ؟ ب : بران خوان .

۳- ب : را حق نبيند . ۴- قرآن - الضحی ۵ يعنى زود بود كه بدهد ترا خداى

تو تا خشنود شوى (طبرى ۲۰۲۷) .

خبر است : که ابوظلمحه^۱ روایت [۵۰] میکند رضی الله عنه : که رسول علیه الصلوة والسلام گفت : که هر که بر من صلوة فرستد^۲ آنرا بر من عرضه کنند روز قیامت . اول آنرا شفاعت کنم .

وعایشه رضی الله عنها روایت کند: که شبی رسول علیه الصلوة والسلام به حجره من بود ، بیدار شدم ، رسول را علیه الصلوة والسلام ندیدم . چون طلبیدم در نماز یافتم . چون از نماز فارغ شد . سر بسجده نهاد و میگفت : امت من! امت من! و چندانی بگریست که من را نیز بگریه آورد^۳ .

دست دراز کردم و ردایش را بکشیدم گفتم : یا رسول الله ! این امت کیانند؟ که بدین حال و بدین زاری ، ایشانرا از خدای عزوجل میخواهی؟ گفت : یا عایشه ! امتانی که^۴ از پس چهار صد سال بیرون آیند . تا در دنیا باشم میگویم : امتی . و روز قیامت نیز گویم : امتی ! امتی !

پس فرمان آمد : یا حبیب من ! هر که از امتان تو مرا به یگانگی گواهی^۵ داده‌اند و به رسالت تو اقرار کرده‌اند ، همه را بشفاعت تو بخشیدم و آمرزیدم .

و عبدالله ابن عباس^۶ گفت رضی الله عنه : کعب الاحبار^۷ را پرسیدم :

۱- ابوظلمحه زید بن سهل بن اسود نجاری انصاری از نقباء انصار بود که در جنگ بدر شامل شده و از ۹۲ حدیث روایت گردیده ، وفاتش سنه ۳۴ هـ است . وی در جنگ حنین ۲۰ نفرا کشته بود (خلاصه تذهیب ۱۰۹) . ۲- ب : فرستد .

۳- ب : که مرا نیز گریه آمد . ۴- اصل : اممانتی؟ ب : امتانی که از پس من .

۵- اصل : یگانگی مرا گواهی؟ ب : مانند متن . ۶- رك : یادرقی ص ۳۱ .

۷- هوکعب بن ماتب حمیری مشهور به کعب الاحبار از تابعین است که از بزرگترین علماء یهود در یمن بود و در عصر حضرت ابی بکر مسلمان شد و در خلافت حضرت عمر به مدینه آمد و صحابه از او اخبار امم سابقه را فرا گرفتند و او احادیث نبوی را از ایشان آموخت و در حمص شام ساکن شد ، و هم درین جا در سنه ۳۲ هـ بمصر ۱۰۴ سالگی بمرد (الاعلام ۸۵/۶) .

که چرا بوقت^۱ رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمان نشدی؟ که بوقت عمر مسلمان شدی؟ [۵۱] گفت: زیرا آنکه در توریة یافتم و آنرا پدران ما پنهان کرده بودند و آنکه^۲: امت محمد سه گروهند^۳ که در بهشت شوند. یک گروه بی حساب در بهشت شوند. و یک گروه دیگر را حساب باشد سبک^۴ و در بهشت شوند. و گروه سیم صاحب کبیره باشند بشفاعت محمد علیه الصلوة والسلام ایشانرا به بهشت فرستد.

چون در توریة چنین یافتم و در قرآن نیز چنین یافتم مسلمان شدم. قوله تعالی: فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ^۵. پس باک ندارم، ازین سه گروه (هر کدام) باشم^۶ آخر در بهشت شوم.

و رسول صلی الله علیه وسلم گفت: شفاعت من، مر اهل کبائر را باشد از امت من. گفت: هر پیغمبری را یک دعایی مستجاب بود، و من آن دعای مستجاب خود را عفو امت خواستم.

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت: اهل صلاح و عافیت را بشفاعت من حاجت نیست، و ایشانرا در مردمان شفاعت باشد^۷.

و شفاعت من مر اهل کبیره راست از امت من.

پس هر که منکر شود از شفاعت. آنرا از شفاعت رسول علیه السلام نصیب نیست.

این مقدار بس بود خردمند را.

۱- اصل: بوقتی؟ ۲- ب: واد آنست که. ۳- اصل: کو رهند؟

ب: گروهند. ۴- ب: سبکتر. ۵- قرآن - فاطر ۳۲ یعنی: ازیشان ستم کار مر تن خودرا، و ازیشان میانجی، و از ایشان آنک پیشی کردند بنیکها. (طبری ۱۴۹۲).

۶- اصل: هر کدام - ندارد. ۷- یعنی ایشان شفاعت مردمان دیگر را کنند

مسئله شانزدهم

آنست که شب معراج ، رسول علیه الصلوة والسلام به آسمان بردن^۱ حق بینی . زیرا نکه معراج رسول صلی الله علیه و سلم بنص کتاب حق است : قوله تعالى : سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ (الآیة)^۲ [۵۲] .
و جای دیگر گفت : وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ . و جای دیگر گفت : ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ، فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ نَا أَنْجَاكَ : مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى^۳ .

و این همه آیات آنست : که آنرا به آسمان بردند . هر چند بعضی تاویل میکنند آیاتها را^۴ ، تا بیت المقدس مفراند . و هر که تا بیت المقدس را منکر شود کافر شود . و اگر تا بیت المقدس را مقرأید و اگر گوید^۵ بخواب دید، یا گوید من ندانم به آسمان شدن ، آنکس مبتدع و هوادار وضال باشد.

۱- اصل : بردند ؟ ب : بردن . ۲- قرآن - الاسراء یعنی : پاکت از هنباز و زن و فرزند آن خدای که ببرد بنده خویش را - محمد - بیک شب از مزکت خانه مکه - از خانه ام هانی - بدان مزکت که آن دورترست از مکه ، آنک برکه کردستیم کرد بر کرد آن (طبری ۸۹۱) . ۳- قرآن - النجم ۱-۱۸ معنی آیت اول : سوگند بستارگان چون فروشوند . معنی آیت ۹ تا ۱۸ : پس نزدیک شد و فرود آمد - و بود چون دو کمان یا نزدیکتر - و وحی کرد سوی بنده خویش آنچه وحی کرد - و نه دروغ گفت دل آنچه دید - آیا می پیکار کنید با او بر آنچه دید ؟ و بدرستی که دید آن یک باری دیگر - نزدیک درخت کنار کی - نزدیک آن بهشت جایگاه - که فراز آمد بدان درخت آنچه فراز آمد - نه گشت خیره چشم و نه گردن کش شد - و بدرستی که دید از علامت خدای او بزرگی (طبری ۱۷۶۳) . ۴- ب : میکند اینها را تا . ۵- ب : دیگر گوید .

و انس بن مالک^۱ روایت کند که رسول علیه الصلوة والسلام گفت :
 که شب معراج که مرا به آسمان بردند ، جبرئیل علیه السلام براق آورد ، زین
 کرده ، و لگام نهاده ، و گفت : بر نشین! خواستم که بر نشینم. براق تندی کرد.
 جبرئیل تازیانه فرو گذاشت گفت : نمیدانی! که این کیست؟ گفت : میدانم
 محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم. گفت: ازان مرغزار که مرا آوردی. ششصد^۲
 هزار براق دیگر است ، همه با داغ مصطفی . اگر من امشب بمانم ، که بر
 من نشیند، من با وصال آن خوکنم . فردا که بر براق دیگر نشیند، من طاقت
 فراق آنرا ندارم . من خود نگذارم که بر من نشیند . تا فردا فراق نباید کشید^۳.
 رسول علیه الصلوة والسلام پرسید: که براق چه میگوید؟ جبرئیل آن
 حال با رسول علیه الصلوة والسلام گفت . رسول گفت : بگو مر براق را ،
 که با تو عهد میکنم : که روز [۵۳] قیامت بر تو نشینم .

پس بر براق نشست، تا بیت المقدس مر کبش براق بود و از بیت المقدس
 تا آسمان دنیا معراج بود . و از آسمان دنیا تا آسمان دویم مر کبش جزوم^۴
 بود . و (از) آسمان دوم تا سدره المنتهی^۵ مر کبش جبرئیل بود . و از سدره
 المنتهی تا منظر اعلی مر کبش رفر ف بود . و از منظر اعلی تا بکرسی مر کبش
 تایید بود . و از کرسی تا عرش مر کبش عزت^۶ بود . و از عرش تا بقات قوسین^۷
 مر کبش قدرت بود . و هم چندان که^۸ از مرکب تا مرکب فرق بود . رسول

۱- رك : یاورقی ص - ۴۸ . ۲- پ . ششصد براق . ۳- پ : نیاید

۴- پ : حیزام ؟ ۵- درخت کنار است برفلك هفتم که منتهای اعمال مردم و نهایت
 رسیدن علم خلق و منتهای رسیدن جبریل است و هیچکس ازان نگذشته مگر حضرت
 محمد صلعم (غیاث) . ۶- پ : عزات . ۷- قاب قوسین : قاب مقدار نصف
 و تر قوس است (المنجد) و درین جا بمعنی مطلق اندازه بود . القوس مایقاس به الشی
 و الذرع یقاس به . و مراد اندازه دو ذراع باشد (مجمع البیان ۱۷۱/۵) در اصطلاح
 عارفان مراد مقام قرب الهی است . ۸- پ : همچنانکه .

را صلی الله علیه وسلم بر رسولان دیگر فرق بود^۱. و هر پیغمبری را معراج بود و هر یکی را مرکبی بود. معراج آدم صلوة الله علیه آن بود که تختی زرین بر گردن چهل فرشته^۲ بدنیا فرستاد، تا آدم را بران تخت نهادند^۳ و به بهشت بردند. و مرکب ادريس بران فرشته کردیم، که هم بر آفتاب موکلت. و مرکب نوح شفینه کردیم. و مرکب صالح ناقه کردیم. و مرکب ابراهیم منجنیق کردیم. و مرکب سلیمان باد کردیم. و مرکب یونس ماهی کردیم. و مرکب موسی عصا کردیم. و مرکب عیسی علیه الصلوة والسلام پر^۴ فرشتگان کردیم. و مرکب مصطفی صلی الله علیه وسلم براق کردیم، و معراج کردیم، جزوم کردیم، رفر ف کردیم، جبرائیل کردیم، عزت کردیم، قدرت کردیم [۵۴].

اول کسی که معراج رسول الله صلی الله علیه وسلم (را) مقرر آمد ابوبکر صدیق رضی الله عنه (بود) و هر که معراج را مقرر آید، امامش ابوبکر صدیق بود. و هر که معراج را منکر آید امامش ابوجهل بود^۵.
و اندر معراج آیات و اخبار بسیار آمده است. اما این مقدار بس بود عاقل را^۶.

مسئله هفدهم

آنست که نامه خواندن حق بیند، که هر که منکر شود، هوادار و

- ۱- ب: فرقت. ۲- ب: از بهشت دنیا. ۳- ب: نشانند.
- ۴- اصل: بسر. ب: پر. ۵- ب: منکر شود امامش ابوجهل زندق باشد.
- ۶- درباره معراج حدیث اسری در کتب روایات و قصص فراوان در ده قرن اخیر ساخته و پرداخته شده. ولی در صحاح احادیث هیچ یکی از آن نیست. بخاری - مسلم - ترمذی - نسائی - مالک حدیث طولی را از مالک بن صعصعه روایت کرده اند که در تیسیر (۲/۲۳۵) و جامع (۳/۲۳۰) هم نقل شده، به این کتب رجوع کنید.

معتزلی باشد. زیرا آنکه کتاب خدای عزوجل بدان ناطق است قوله تعالی :
 اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا^۱ و جای دیگر گفت : فَاَمَّا مَنْ
 اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ^۲ . و جای دیگر گفت : كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ^۳ و جای
 دیگر گفت : وَكُلُّ اِنْسَانٍ اَلْرَّمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا
 يَلْقَاهُ مَنشُورًا^۴ . و جای دیگر گفت : وَاَمَّا (مَنْ) اُوْتِيَ كِتَابَهُ وِرَاءَ ظَهْرِهِ^۵
 و رسول گفت عليه الصلوة و السلام : روز قیامت ، بنده در نامه خود
 نگرود ، حج بیند ، و غزا بیند ، و صدقه و زکوة بیند ، که نکرده باشد در دنیا.
 گوید : بار خدایا ! این نامه من نیست . ندا آید : که راست گفتمی ، این طاعتها
 نکرده ! و لیکن میگفتمی و می اندیشیدی ، که اگر مال بودی ، حج کردی !
 و غزا کردی ! و صدقه دادی !^۶ [۵۵] .

پس بدان نیت نیکو که بکردی ، ما اینها در نامه تو ثبت کردیم ، و آن
 نیت ترا از تو قبول کردیم^۷ .

و در خیر است : که روز قیامت ، بنده در نامه اعمال خود نیکی بسیار
 بیند که نکرده باشد . گوید : بار خدایا ! این اعمال خیر من نکرده ام .
 فرمان آید : که ای بنده ! مردمان ترا غیبت کرده اند^۸ و تو ندانستی .

- ۱- قرآن - الاسراء ۱۴ . یعنی : درخوان نامه کردار ترا بنده است بتن تو
 امروز برنوگواه و شمار کن (طبری ۸۹۳) .
- ۲- قرآن - الانشقاق ۷-۸ . یعنی :
- ۳- قرآن - المطففين ۷ . یعنی : حقا که نامه کافران اندر
 سحین باشد (طبری ۱۹۹۶) .
- ۴- قرآن - الاسراء ۱۳ . یعنی : و هر مردمی را
 لازم کرده ایم نامه جرم و کار نیک و بد اندر گردن او - و بیرون آریم و بدست او دهیم
 روز قیامت نامه که ببیند آنرا واکرده (طبری ۸۹۳) .
- ۵- قرآن - الانشقاق ۱۰
 یعنی : اما آنک داده شد نامه او پس پشت او - زود باشد که بخواند : وای وایلا
 (طبری ۲۰۰۰) .
- ۶- ب : بودی حج و غزو کردمی و صدقه دادمی .
- ۷- ب : در نامه تو نوشته کردیم و از تو قبول کردیم .
- ۸- ب : ای بنده ترا غیبت .

ما فرمودیم: تا آن نیکی‌های ایشانرا در نامهٔ تو نوشتند. و دیگریرا نامه در دست دهند و هیچ کردار نیکو نه بیند^۱. گوید:

یارب^۲ من در دنیا طاعت^۳! و خیرات بسیار کرده‌ام و درین نامه نه بینم. از حق تعالی فرمان رسد: که طاعات و خیرات ترا به آن کسان دادیم، که تو در دنیا ایشانرا غیبت میکردی!

و رسول‌الله علیه الصلوة والسلام گفت: هر که بگوید در دنیا بصدق^۴ که لا اله الا الله محمد رسول الله این گفتار در نامهٔ وی^۵ در آرند و گناهان از نامهٔ وی پاک کنند، تا آنجا رسد که این کلمه گفته باشد قرار گیرد.

و اندرین باب آیات و اخبار بسیار آمده است. هر که این را منکر شود کافر شود. این مقدار بس باشد عاقل را^۶.

مسئله هزدهم

آنست: که شمار روز قیامت حق بیند. و هر که حق نه بیند هوادار باشد. زیرانکه: کتاب خدای عزوجل بدین ناطق است. قوله تعالی: مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ^۷: پادشاه روز قیامت، ای روز شمار^۸.

جای دیگر گفت [۵۶]: لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا^۹.

و رسول گفت: علیه الصلوة والسلام: حلالها را حساب و حرامها را عذاب (باشد).

-
- ۱- ب: هیچ اعمال و گفتار نیکو. اصل: دهند - ندارد. ۲- ب: بارخدا یا!
 ۳- ب: طاعات. ۴- ب: بصدق دل. ۵- ب: نامهٔ اعمال وی.
 ۶- ب: بس بود خردمند را. ۷- قرآن - الفاتحه ۴. ۸- جای دیگر گفت فسوف يحاسب حساباً يسيراً. جای دیگر گفت: يوم يقوم الحساب. ۹- قرآن - الکهف ۴۹
 یعنی: دست باز نداشته اند گناهی خرد دله بزرگ، که نه برشمرده است (طبری ۹۲۹)،

و در خبر دیگر گفت: **مَنْ دُوَّقَشَ الْحِسَابَ عَذَّبَ^۱**: هر کرا در حساب^۲ کشیدند عذابش کردند.

و رسول علیه الصلوة والسلام وقتی از غزائی^۳ آمده بود و در خرماستان فرود آمده و استراحت کرده. مردی از در خرماستان درآمد فریاد کنان می گفت: **المستغاث یا رسول الله!** رسول علیه الصلوة والسلام گفت: تو کیستی؟ گفت: من صاحب این خرماستانم. رسول علیه الصلوة والسلام گفت: مرده‌یی یا زنده؟ گفت: مرده‌ام.

رسول علیه الصلوة والسلام گفت: چند گاهست که مرده‌یی! گفت: بیست و هفت سالست تا مرده‌ام و درین مدت مرا یکساعت از عذاب رهایی نیست. گفت: چرا؟ گفت: زیرا آنکه چون بمردم مرا در پیش عرش برپای کردند. فرمان آمد: که شمار آن خرماستان بده! گفتم: بارخدا یا! طاقت ندارم. فرمان آمد که حساب آن یک درخت خرما بده! گفتم: بارخدا یا! طاقت ندارم و زاری کردم. فرمان آمد: که حساب یک خرما بده! اکنون بیست و هفت سالست تا در حساب آن یک خرما می‌ام.

پس بدین آیات و اخبار درست شد، که شمار قیامت حق است. این مقدار بس بود خردمند را.

مسئله نوزدهم

آنست: که ترازو حق بیند^۴ و هر که حق نبیند هوادار باشد. زیرا آنکه [۵۷] ترازو حق است هم بکتاب خدای تعالی و هم باخبار رسول.

۱- این حدیث حسن را از عایشه روایت کرده‌اند در صحیح بخاری و مسلم.

ب: ندارد. ۲- ب: هر کرا حسابش کشیدند. ۳- اصل: غزایتی؟ غزایی.

۴- ب: ترازوی قیامت حق بیند.

اما کتاب : فَأَمَّا مَنْ ثَقَلَتْ مَوَازِينُهُ فَبُهِتَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَهُ ، وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمْتُهُ هَادِيَهُ^۱ .

و اما خبر آنست : که رسول علیه الصلوة و السلام گفت : بنده را بنزدیک ترازو آورند و کردار آنرا بر کشند . اگر پله^۲ نیکی گران آید ، جبرئیل ندا کند : أَلَا إِنَّ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ سَعَدَ سَعَادَةً لَا يَشْقَى بَعْدَهُ أَبَدًا . گوید: بدانید و آگاه باشید! که فلان ابن فلان نیک بخت شد، که هرگز بدبخت نخواهد شد. و هر که ترازوی آن به بدی گران آید ، جبرئیل ندا کند : که فلان ابن فلان بدبختی شد ، که هرگز نیک بخت نخواهد شد^۳ .

در خبر است : که داؤد علیه السلام روزی سر بر آورد و گفت : بار خدایا ! میخواهم که ترازوی قیامت را ببینم . فرمان آمد : که به صحرا بیرون آی ! بیرون آمد . پس ترازوی قیامت را بدان^۴ نمودند . هر پله چندان بود ، که از مشرق تا مغرب .

(گفتند) یا رسول الله! آن پله را که تواند پر کردن؟ رسول علیه الصلوة و السلام گفت : هر که نیم خرما از بهر خدای تعالی بدهد ، که در وی روی و ریا نبوده^۵ . حق تعالی آن نیم خرما را در خزانه قدرت پیوردد^۶ چندانکه کوه احد گرداند . و روز قیامت در ترازوی آن نهد ، تا نیکیش گران آید^۷ .

پس بدین دلایل معلوم شد ، که ترازو حق است . این مقدار بس بود

عاقل را .

۱- قرآن - الفارعه ۶-۹ یعنی : واما آنک گران شد ترازوی او از نیکی اوست اندر زندگانی پسندیده . اما آنک سبک شود ترازوی او از نیکی ، جای او هادیة دوزخ است (طبری ۲۰۴۵) . ۲- اصل : پلینه . ب : اگر نیکی گران . ۳- ب : کند : الا ان فلان بن فلان شقی شقاوة لاسعادة بعده ابدأ . گوید بدانید و آگاه باشید ، که فلان بن فلان بدبخت شد ، که هرگز بعد از آن نیک بخت نشود . ۴- ب : بدو ۵- ب : در وی ریا نباشد . ۶- در خزینه قدرت پیورراند . ۷- ب : گران تر آید .

مسئله بیستم

آنست : که صراط حق ببند ، که هر که [۵۸] صراط حق نه ببند ، آن هوادار باشد . و صراط حق است هم بقرآن و هم باخبار .

اما بقرآن : قوله تعالی : **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** و جای دیگر گفت : **وَإِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ** . یعنی فرشتگان باشند ، که بندگانرا بر صراط بگذرانند ، بفرمان خدای عزوجل .

اما خبر آنست : که رسول علیه الصلوة و السلام گفت : چون حشر کند خدای تعالی خلایق^۳ . امت من بر کرانه صراط را ببینند بدان صعبی و بدان هولی^۴ . سی هزار سال راه ، ده هزار سال راه بالا ، و ده هزار ساله راه نشیب . و ده هزار سال راه همواره^۵ ، باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر . امت من متحیر گردند ، که چگونه برین صراط بگذریم^۶ ؟

پس فرمان آید : که یا امت محمد ! شما چون در دنیا بودید ، اگر دریایی پیش آمدی چگونه گذشتی ؟ ایشان گویند : آنجا ما را کشتی بودی . حق تعالی فرماید : مسجدها را کشتی ایشان گرداند^۷ . پس اهل مسجد و محلتی جمع شوند از اهل مرد و زن^۸ . حق تعالی فرماید : تا اهل آن مسجدها

۱- قرآن - مریم ۷۱ یعنی : نیست از شما درآینده بووران آتش (طبری ۹۶۵)

۲- قرآن - الفجر ۱۴ یعنی : که خدای تو بر راهگذر است (طبری ۲۰۱۷) .

۳- ب : که چون خداوند عالم حشر کند خلایق بر کرانه صراط آیند ، صراط را ببند .

۴- یعنی با دشواری و ترسناکی . ۵- ب : و ده هزار ساله راه همواره ، و ده

هزار ساله راه راست ، و باریک تر . ۶- اصل : بگذاریم ؟ ب : بگذریم .

۷- ب : فرمان دهد تا مسجدهای هر قبیله را کشتی ایشان گردانند . پس اهل هر مسجدی

و محلی . ۸- ب : از مرد و زن .

را در آن مسجدها نشانند^۱. حق تعالی بر است و چپ مسجدها پرها برویاند و آن مسجدها چنان فراخ گرداند که همه در آنجا بگنجند. چون خلق جمله در آیند، آن مسجدها بپزند. تا بندگان چشم بر هم زنند، خود را در بهشت بینند.

رسول صلی الله علیه وسلم گفت: صراط هفت [۵۹] پل است باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر. هر یکی سه هزار ساله راه^۲. هزار ساله فراز و هزار ساله راه نشیب و هزار ساله ره هموار. بهر پلیکه^۳ بنده برسد بازش دارند و پرسند.

بر پل اول از ایمان پرسند. بر پل دوم از نماز پرسند. بر پل سیم از زکوة پرسند. بر پل چهارم از روزه پرسند. بر پل پنجم از حج پرسند. بر پل ششم از خیانت پرسند. بر پل هفتم از حق مادر و پدر پرسند.

و عبدالله ابن مسعود^۴ رضی الله عنه روایت کند: که روز قیامت که خلق بر صراط بگذرند. بعض چون برق و بعضی چون باد، و بعضی چون مرغ تیزپر، و قومی چون سوار تیزرو، و بعضی دوان، و بعضی می افتند و میخیزند. و بر کرانه صراط، فرشتگان عذاب ایستاده باشند بانیزهای آتشین. و خلق را می ربایند در دوزخ می اندازند. و ملائکه رحمت ایستاده و میگویند:

یارب! سلم سلم: بارخدا یا! سلامت گذران!

روزی رسول علیه الصلوة والسلام، مر حدیفه یمان^۵ را گفت: یا حدیفه!

۱- ب: بر نشانند. ۲- اصل: هر یکی هزار. ب: هر پلی سه هزار.

۳- اصل: پلیه که؟ ب: بهر پلی که برسد. ۴- رك: پاورقی ص ۴۹.

۵- اصل: خدیجه یمانی؟ و ظاهراً تحریف کاتب است زیرا بنام خدیجه یمانی کسی در روایت احادیث و اصحاب پیامبر نیست. اما حدیفه بن حسل بن جابر عسی، از اصحاب معروف و الیمان لقب پدرش حسل است. وی در مورد منافقان صاحب سر پیامبر بوده ←

شَدَّ السَّفِينَةَ فَإِنَّ الْبَحْرَ عَمِيقٌ وَ أَحْمِلِ الزَّادَ فَإِنَّ السَّفَرَ جَعِيدٌ . گفت: یا حذیفه^۱ کشتی عمر استوار کن! که دریا ژرفست و توشه بردار! که سفر دور است. بار سبک کن، که عقبه^۲ بس بلند است. یعنی برصراط نتواند رفت، مگر کسی که سبک بار باشد، و کار باخلاص کن که ناقد بصیر است.

ابوهریره رضی الله عنه روایه کند: که روزی بنزدیک رسول صلی الله علیه وسلم [۶۰] شدم. رسول را دیدم که نماز نشسته میکرد. گفتم^۳: یا رسول الله! چه بوده است که نماز نشسته میگذاری؟ گفت: یا ابا هریره! از گرسنگی و ضعیفی استاده نمیتوانم گذارد^۴. در پیش ما عقبه ایست بس بلند، یعنی صراط، بران نتواند رفت^۵ مگر کسی که سبکبار باشد.

ابوهریره گفت: یا رسول الله! من ازان سبکباران هستم؟ گفت: یا ابا هریره! قوت فردا داری؟ گفت: دارم. گفت: قوت پس فردا داری؟ گفت: نه، گفت اگر قوت پس فردا میداشتی! تو از گران باران بودی. پس بدین اخبار درست شد که صراط حق است، این حجت بس بود عاقل را.

مسئله بیست و یکم

آنست: که بهشت و دوزخ حق است. و هر دو آفریده^۶ است. هر که

۱- اصل: خدیجه؟ ۲- عقبه. راه دشوار در کوه (غیاث).

۳- اصل: گفت. ۴- ب: نمیتوانم کرد ابوهریره بگریست. رسول گفت یا ابوهریره در پیش ما. ۵- ب: بران نتوان گذشت مگر کسی که. ۶- مراد مخلوق بودن است.

→ و حضرت عمر او را برمداین والی گردانید و فاتح دینور و همدان و ری است که در سنه ۳۴ هـ در مداین بمرد. بخاری و مسلم ازو ۲۲۵ حدیث را روایت کنند (الاعلام ۱۸۰۲).

گوید آفریده نیست ، روز قیامت آفریند ، آن مبتدع و هوادار باشد . و هر که گوید آفریده است و لکن نعمت و حوران و غلمان و ولدان^۱ و آنچه در بهشت است همه فانی شود . آن جهمی^۲ و هوادار بود .

و آفریده شدگی^۳ بهشت و دوزخ حق ببیند . زیرا آنکه قرآن و اخبار رسول علیه السلام بدین ناطق است .

اما قرآن: قوله تعالی: وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ^۴ از بهشت خبر داد ، که آماده و آراسته شده است مر پرهیزگاران را .
و جای دیگر گفت: وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ^۵ مر آدم و حواریا گفت: در بهشت قرار گیرید ، و لکن ازان درخت مخورید .
وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ .

اگر بهشت ناآفریده بود ، در کدام بهشت گفت که بباشید ، و از کدام درخت نهی کرد؟ [۶۱]

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت: که آنشب که مرا به معراج بردند بهشت و دوزخ بر من عرض کردند . حوران دیدم و ولدان و غلمان دیدم . و دیگر بباید دانست: که نعمت بهشت هرگز فانی نگردد و ابدالاً باد^۶ جاودانه

۱- ولدان: جمع ولید بمعنی کودک و بنده (منتهی الارب) . ۲- اصل:

حجمی؟ ولی فرقه جهمیّه منسوبند به جهم بن صفوان که در نزد برآمد و در سنه ۱۲۸ هـ بدست سلم بن احوز در مرو کشته شد . این فرقه خلود جنت و دوزخ را به تأکید و مبالغه تأویل کنند نه حقیقت تخلید . بنا برین به فانی شدن هر دو بعد از لذت گرفتن اهل بهشت و الم یافتن اهل دوزخ قایلند (الملل و النحل ۶۲) . ۳- ب: آفریده کی

۴- قرآن - آل عمران ۱۳۳ یعنی: و بهشتی که پهنای آن چند آسمانها وزمین باشد ساخته شد پرهیزگاران را (طبری ۲۵۴) . ۵- قرآن - البقره ۳۵ یعنی: و گفتیم: ای آدم بیارام تو و زن تو اندر بهشت ، و بخورید ازان خوش هر چه خواهید و مه شوید نزدیک بدین درخت که باشید از متمکاران (طبری ۴۷) . ۶- ابد: آنست که نهایت ندارد (تعریفات) و ابدالاً باد: عبارت از امتداد وجودیست (فرهنگ علوم عقلی ۸) .

بماند . و حوران نیز هرگز نمیرد . زیرا که بهشت جای مرگ نیست . و چون حق تعالی همه خلق بمیراند ، خوابی بر حوران بهشت افگند . بعضی گفته اند : خواب نشوند ، همچنان بیدار می باشند تا قیامت .

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت : در بهشت درختی است که اگر سوار صد سال در زیر سایه آن درخت بتازد ، از سایه آن درخت بیرون نیابد قوله تعالی : وَظِلٌّ مَّمْدُودٌ^۱ .

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت : که در بهشت نعمتها آفریده است ، که هیچ چشم ندیده است و هیچ گوش نشنیده و بخاطر هیچ آدمی نگذشته^۲ . و عبدالله ابن عباس گوید رضی الله عنهما : که حق تعالی در بهشت حوری آفریده است که آنرا «لعبه» خوانند . اگر آن حور آب دهان خویش در دریاها اندازد ، که تلخ و شور است ، همه شیرین گردد . و بر سینه آن حور نوشته : هر که خواهد که چون منی ، آنرا باشد ، کوشان باشد^۳ .

و ابوهریره روایت کند و سوگند یاد کرد ، که بدان خدای که قرآن را براستی به محمد صلی الله علیه وسلم [۶۲] فرستاده ، که اهل (بهشت را در بهشت هر روز جمال و نیکویی زیاده باشد . چنانکه در دنیا پیری و ضعیفی) زیادت ، آنجا جمال و حسن زیادت گردد به هر ساعت^۴ .

۱- ترمذی از انس روایت کند : ان فی الجنة شجرة يسير الراكب فی ظلها مائة عام لا یقطعها . و اقرؤا ان شتم « وظل ممدود » (تیسیر ۱۲۳/۴) آیت و ظل ممدود در سورة الواقعة عدد ۳۰ باشد .
 ۲- بخاری و مسلم و ترمذی بروایت ابی هریره : قال الله تعالی اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأی ، ولا اذن سمعت ، ولا خطر علی قلب بشر (تیسیر ۱۲۱/۴) .
 ۳- ب : خواهد که آنرا چون منی باشد گو بطاعت کوشان باش .
 ۴- در صحیح مسلم از انس : ان فی الجنة لسوقاً یأتونها کل جمعة فتهب ریح الشمال فتحشو فی ثیابهم و وجوههم فیزدادون حسناً و جمالاً ، فیرجعون الی اهلیهم و قد ازدادوا حسناً و جمالاً . فیقول اهلوهم : والله لقد ازددتم بعدنا حسناً و جمالاً (تیسیر ۱۲۴/۴) در اصل جمل بین قوسین نیست از (ب) گرفته شد .

اما حدیث دوزخ آنست که: ابوهریره روایت کند که رسول علیه الصلوة والسلام چنین گفت: که دوزخ را بتافتند هزار سال^۱ تاسفید شد. و هزار سال بتافتند تاسرخ شد. و هزار سال دیگر بتافتند تا باز سیاه شد^۲. و اکنون همچنان سیاهست چون شب تاریک^۳.

و عبدالله ابن مسعود^۴ را پیوسته گریان دیدندی. پرسیدند: که چیست که پیوسته گریانی؟ گفت: اگر حق تعالی مرا وعید کردی که اگر گناه کنی، یکروز ترا بگرمابه^۵ باز دارم، واجب بودی که من همیشه گریان باشم. و حق تعالی عزوجل فرموده است: که اگر گناه کنی، ترا در دوزخ باز دارم که آنرا سه هزار سال بتافتند.

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت: که در دوزخ مارانند، هر یکی چون اشتری^۶ هرگزندی که بگزند درد آن تا چهل سال بماند. این آیتها و اخبار دلیل است که بهشت و دوزخ آفریده است، هر که گوید: نیافریده است آن هوادار و جهمی^۷ باشد. این مقدار بس بود عاقل را.

مسئله بیست و دوم

آنست: که حق تعالی شمار کند بایندگان بی واسطه ترجمان. حق تعالی می پرسد و بنده جواب میگوید، هر چه کرده باشد از نیک و بد [۶۳] قوله تعالی:

- ۱- ب: را هزار سال بتافتند تا. ۲- ب: تا سیاهست چون شب تاریک.
 ۳- مالك و ترمذی از ابیهریره: او قد علی النار الف سنة حتی احمرت. ثم او قد علیها الف سنة حتی ابيضت. ثم او قد علیها الف سنة حتی اسودت، فهي سوداء مظلمة (نیسیر ۱۲۵/۴). ۴- رك: یاورقی ص ۴۹. ۵- اصل: بگرمابه؟ ۶- ب: چون اشتری بختی، هرگزندی که بگزند. ۷- اصل: جحمی. رك: یاورقی ص ۸۱.

فَوَرَبِّكَ لَنَسَأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ^۱ .

و جای دیگر گفت : لَأَيُّغَادِرُ صَغِيرَةً وَتَآكِبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا^۲ . و رسول گفت علیه الصلوة والسلام : که ما را روز (ی) در پیش است که همه اندامها بحضرت حق گواهی دهند بر ما : يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ^۳ و جای دیگر گفت : وَقَالُوا لِيَجْلُو ذَهَبٌ لِمَ شَهِدْتُمْ^۴ . پس باین آیات و اخبار مقرر شد ، که حساب روز قیامت حق است . این مقدار بسنده بود خردمند را .

مسئله بیست و نهم

آنست : که بدانی که آن ده تن را که رسول صلی الله علیه وسلم گواهی داده اند به بهشت ، که اهل بهشت اند^۵ . و هر که يك تن از ایشان را طعن کند هوادار باشد . زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام مر ایشانرا نامزد کرد و گفت : من در بهشت شوم و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه^۶ و

۱- قرآن - الحجر ۹۲ یعنی : بخدای تو یا محمد ! که بپرسم شان همه بجمله (طبری ۸۴۹) . ۲- رك : یاورقی ص ۷۵ . ۳- قرآن - النور ۲۴ یعنی : آن روز که گواهی دهند بر ایشان زبانهاشان و دستهاشان و پایهاشان ، بدانچه هستند و می کنند (طبری ۱۱۱۴) . ۴- قرآن - فصلت ۲۱ یعنی : وگفتند مر پوستهای ایشان : چرا گواهی دادید بر ما (طبری ۱۶۲۰) . ۵- مراد عشره مبشره اند و بموجب دو حدیثی که از سعید بن زید در صحیح ترمذی و ابوداؤد و نسایی روایت شده ، این ده نفر از اصحاب رسول صلعم اهل بهشت اند . و بایشان بشارت داده شده است (تیسیر ۳/۲۶۰ و جامع ۳/۳۰۶) . ۶- ابومحمد طلحه بن عبیدالله تمیمی مدنی از عشره مبشره و یکی از اصحاب سته شوری و سابقین اسلام است ، که به طلحه الجود و طلحه الخیر شهرت داشت ، تولدش در سنه ۲۸ قبل از هجرت و وفاتش در جنگ جمل سنه ۳۶ ه است که در بصره دفن شد . در صحیحین ۳۸ حدیث از او مرویست (الاعلام ۳/۳۳۰) .

زبیر^۱ و سعد^۲ و سعید^۳ و عبدالرحمن ابن عوف^۴ و ابو عبیده ابن جراح^۵
رضی الله عنهم .

فاما بدانکه بعد از رسول صلی الله علیه وسلم ، کسی فاضلتر از ابوبکر
صدیق رضی الله عنه نبود ، و خلیفتی آن حق بینی ، از پس رسول علیه الصلوة
والسلام . و فضل آن پیداست هم بکتاب وهم بخبر .
اما بقرآن قوله تعالی : **ثُمَّ أَنبَىٰ اثْنَيْنِ إِذْهُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ
لَا تَحْزَنْ ۖ**^۶ .

و جای دیگر گفت : **لَا يَسْتَوِي مَنكُم مَّنْ أَتَّقَىٰ مَن قَبِلَ الْفَتْحَ وَقَاتَلَ
أُوثِنَكَ أَكْثَرُ دَرَجَةٍ**^۷ [۶۴] هشیارباش تا در صدیق اکبر چیزی نگویی ، که
دین بیاد دهی . باز پس از ابوبکر صدیق کسی نبود از عمر فاضلتر رضی الله
عنه . و از پس ابوبکر ، خلیفتی آن حق بینی و فضل عمر پیداست در قرآن :

- ۱- زبیر بن العوام اسدی پسر عمه رسول صلعم (۲۸ ق ۵ - ۳۶ هـ) از صحابه
مشهور است که در ۱۲ سالگی مسلمان شد و در صحیحین ۳۸ حدیث از او مرویست . وی
در روز جمل در وادی سباع ۷ فرسخی بصره قتل شد (الاعلام ۳/ ۷۴) . ۲- رك :
- ۳- سعید بن زید عدوی قرشی مشهور به ابوالاعور و مولدش
در سنه ۲۲ قبل هجرت در مکه و وفاتش در مدینه سنه ۵۱ هـ است . در صحیحین از او
۴۸ حدیث مرویست (الاعلام ۳/ ۱۴۶) . ۴- رك : پاورقی ص ۵۰ . ۵- رك :
- ۶- قرآن - التوبة ۴۰ یعنی : یاری کرد خدای آن دوتن را
پیغامبر و بوبکر - آنوقت که ایشان هر دو بگریخته بودند - دران غار گوه بودند که
میگفت پیغمبر مر یار خویش را بوبکر : هیچ اندوه مدار (طبری ۶۱۲) .
- ۷- در اصل يك سطر اخیر صفحه ۶۴ بریده شده ، و بعد از کلمه لا یستو بنظر نمی آید .
این آیت ۱۰ سورة الحديد است . یعنی : نه همسانست از شما آنک هزینه کرد از پیش
فتح و کارزار کردند ، ایشان بزرگتر پای گاهی اند (طبری ۱۸۰۵) کلبی گوید که
این آیت در باره ابوبکر صدیق نازل شده ودلالات دارد بر تفضیل و تقدیم او (کشف الاسرار
۴۸۰/۹) .

قوله تعالى: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ^۱ .
 و رسول عليه الصلوة والسلام گفت : مرادو وزیر است بر زمین . و
 دو در آسمانند . آنکه بر آسمانند جبرئیل و میکائیل . و آنچه بر زمین است
 ابوبکر و عمر رضی الله عنهما^۲ .

و از پس عمر ، خلیفتی عثمانرا حق بینی ، و در وی طعن نکنی .
 زیرا آنکه رسول علیه الصلوة والسلام گفت : افضل هذه الأمة ابوبکر ثم عمر
 ثم عثمان ثم علی رضوان الله عليهم اجمعین^۳ . گفت : فاضلترین امت از پس
 من ابوبکر است . پس عمر ، پس عثمان ، پس علی رضی الله عنهم .

و از پس عثمان خلیفتی علی را حق بینی و هر چهار دوست داری تا
 بدوستاری ایشان از دوزخ برهی^۴ و به بهشت برسی . زیرا آنکه حق تعالی فرمود:
 مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ - یعنی ابوبکر - أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ - یعنی عمر -
 رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ - یعنی عثمان - تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا^۵ - یعنی علی ابن ابی طالب .
 و رسول علیه الصلوة والسلام فرمود : که هر که درین چهارتن طعن

- ۱- قرآن - الانفال ۶۴ یعنی : ای پیغمبر ! بسنده نورا در دوجهان خدای و آن
 کسها که پس روی کرده اند ترا بفرمان فابردن از گرویدگان (طبری ۵۹۰) سعیدبن
 جبیر از ابن عباس روایت کرد که این آیت در شان عمر خطاب نازل شده است . (کشف الاسرار
 ۷۷/۴) .
- ۲- این حدیث در صحیح ترمذی از ابی سعید خدری چنین آمده : ما من
 نبی الا وله وزیران من اهل السماء و وزیران من اهل الارض ، فاما وزیرای من اهل
 السماء فجبیریل و میکائیل ، و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر (التاج ۲۸۱/۳)
- ۳- این حدیث در صحاح و فصل مناقب الخلفاء دیده نشد . سیوطی چندین حدیث این
 ترتیب مرتبت خلفاء اربعه را ضعیف یا موضوع شمرده (اللآلی المصنوعه ۳۸۳/۱ بیعد)
- ۴- ب : تا بدوست داری ایشان از دوزخ برهی . ۵- قرآن - الفتح ۲۹ یعنی :
 محمد پیغامبر خدای است و آن کسها که با وی اند - یعنی ابوبکر - سختند بر کفار -
 یعنی عمر - مهربانان میان یکدیگر - یعنی عثمان - بینی ایشانرا رکوع کنندگان
 و سجود کنندگان - یعنی علی (طبری ۱۷۱۴/۶) .

کند ، او منافق است .

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت: أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ فَبِأَيِّ تَهِمِ إِقْتَدَيْتُمْ
إِهْتَدَيْتُمْ^۱ . یاران من چون ستارگانند ، بهر کدام اقتدا کنید راه راست [۶۵]
یابید .

و درخبر است: روز قیامت - آمَنَّا وَصَدَّقْنَا - ابوبکر صدیق رضی الله
عنه ، در مشاهده عرش آید و گوید: مرا حاجتی است . ندا آید که چه حاجت
داری ؟ گوید : خدایتعالی دانایتر . ولکن برای اظهار کرامت ، ابوبکر را
پرسند^۲: که چه حاجت داری ؟ گوید : یارب ! امت محمد گناهان بسیار
دارند ، از گناهان ایشان برگردن من بنه ! و ایشان را به بهشت فرست .

و علما چنین گفته اند در معنی این آیت که: تَمَّأَيِ الْاُمْنَيْنِ اِذْهُمَا فِي الْغَارِ
که ابوبکر دویم رسول بود علیه الصلوة والسلام . و خلافت از پس رسول
صلی الله علیه وسلم آنرا بود .

و بعضی از مشایخ گفتند: که چون ابوبکر بخلافت بنشست در خلافت
آن سه تن بودند ، چون عمر و عثمان و علی .

و چون عمر بخلافت نشست ، در خلافت آن دو تن بودند ، چون عثمان
و علی . و چون عثمان بخلافت نشست در خلافت آن يك تن بود ، چون علی .
و چون علی بخلافت نشست ، در خلافت آن چون ابوبکر و عمر و عثمان نبود ،
تا بدانی که خلافت مر ابوبکر را بود . و تقدم و تفضل^۳ آن بر همه یاران رسول
علیه الصلوة والسلام ظاهر بود .

چون رسول علیه الصلوة والسلام بنای مسجد مدینه می نهادند ، رسول

۱- این حدیث را بیهقی در شعب الایمان روایت کرده است (کنوز الحقائق ۱/۳۱)
و همچنین در التجرید رزین از سعید بن مسیب روایت شده که او از عمر شنیده بود
(نسیب ۲/۲۶۰) . ۲- اصل : پرسید ؟ ۳- ب : تقدیم و تفضیل .

علیه السلام ، سنگی بدست خود بیاورد و نهاد، و ابوبکر را بفرمود : تا سنگی بیاورد و در پهلوی سنگ آن نهاد . پس بفرمود عمر را تا سنگی [۶۶] بیاورد و در پهلوی سنگ ابوبکر نهاد . پس عثمان را بفرمود ، تا سنگی بیاورد و در پهلوی سنگ عمر نهاد . پس علی را بفرمود تا سنگی بیاورد ، و در پهلوی سنگ عثمان نهاد رضی الله عنهم .

رسول علیه الصلوة والسلام روی بدیشان کرد گفت :

همچنین باشید از پس من خلیفتان من .

و رسول علیه السلام ، روز خندق بفرمود: تا میتین^۱ بیاورند .

نخست ابوبکر را داد و گفت: چون فارغ شوی، کسرا مده مگر مرا .

چون ابوبکر فارغ شد، رسول علیه السلام بفرمود : تا عمر را داد گفت: کسی

را مده بی دستوری من . چون عمر فارغ شد رسول علیه السلام بفرمود، تا عثمان

را داد . و چون عثمان فارغ شد بعلی داد . و چون علی فارغ شد . رسول

علیه الصلوة والسلام گفت : یا علی ! بر زمین زن ! تا هر که خواهد برگردد .

اندرین خبر دلیل است: که خلافت از پس رسول علیه الصلوة والسلام

ابوبکر را بود . پس عمر را بود . پس عثمان را . پس علی را رضی الله عنهم .

و روزی علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت : شما را خبر کنم (به)

بهترین امت ؟ گفتند : بلی^۲ ! گفت ! ابوبکر صدیق رضی الله عنه .

گفت : شما را خبر کنم به بهترین امت از پس ابوبکر ؟ گفتند : بلی .

گفت : عمر خطاب رضی الله عنه .

گفت : خبر کنم شما را به بهترین امت ، از پس ابوبکر و عمر رضی الله

عنهما ؟

۱- میتین : کلنگ برای کندن زمین (لفت فرس) اصل : میتی ؟ ۲- در اصل

بریده شده خوانده نمی شود .

گفتند : بلی . گفت : عثمان رضی الله عنه .
 پس گفت : خبر کنم شما را به بهترین امت ، از پس عثمان ؟ گفتند :
 بلی !

گفت : علی رضی الله عنه [۶۷] .
 چون رسول علیه الصلوة والسلام از معراج باز گشت، ابوبکر را گفت:
 من دوش به بیت المقدس بودم . گفت : بودی . گفت : باسماں دنیا بودم .
 گفت : بودی . گفت : بیهشت بودم . گفت : بودی ! گفت : دوزخ را دیدم .
 گفت : دیدی !

گفت : مرا از سدرۃ المنتهی گذرانیدند . گفت : گذرانیدند .
 گفت : از کرسی گذشتم . گفت : گذشتی !
 (گفت : از حجابها گذشتم . گفت : گذشتی !)
 گفت : تا عرش رسیدم . گفت : رسیدی !
 پس رسول علیه السلام گفت : یا ابابکر ! گوی^۳ که تو بامن بودی ؟
 ابوبکر گفت : یا رسول الله ! بدان خدای که جز وی خدای نیست، که هر کجا
 ترا می بردند ، مرا می نمودند .

پس فضل ابوبکر ، بر همه یاران و خلافت آن پس رسول علیه السلام
 بدلیل این اخبار^۴ که یاد کرده شد حق دانی .
 بدان بحقیقت : که از پس ابوبکر ، هیچ کس فاضلتر از عمر نبود ،
 و اندر قرآن چند آیتست که در شأن عمر آمده است و رسول علیه الصلوة

۱- این حدیث در صحیح بخاری و ابوداؤد از محمد بن حنفیه چنین نقل شده :
 قلت لابی رضی الله عنه ، یا ابا ! ای الناس خیر بعد رسول الله صلعم ؟ قال ابوبکر . قلت:
 ثم من؟ قال عمر . وخصیت ان اقول ثم من؟ فيقول عثمان . فقلت: ثم انت؟ قال ما انا الا
 رجل من المسلمين (تیسیر ۲/۲۶۹) . ۲- جملات بین قوسین در اصل نیست، از (ب)
 گرفته شد . ۳- ب : گویا تو . ۴- اصل : علیه السلام دلیل بدین ای برین اخبار؟

و السلام گفت: سراجُ اهل الجنةِ عمراً یعنی: چراغ اهل بهشت عمر است در بهشت.

و رسول علیه السلام گفت: که دیو از سایه (عمر) بترسد و گریزان گردد، و در هر کوی که عمر آنجا بگذرد، چهل روز دیو ازان کوی نیارد گذشت^۲.

و بدانکه: از پس عمر، خلافت عثمان را بود، و آنرا بخلافت حق بینی! و در وی طعن نکنی! زیرا آنکه (در خبر است) چون روز قیامت باشد حق تعالی با همه خلق عتاب کند مگر با عثمان رضی الله عنه. و حق تعالی [۶۸] فرمان دهد: که با عثمان! خواهی به بهشت رو، و خواهی در عرصات خلق را نظاره کن!

و اما بدانکه: از پس عثمان خلافت مر علی را بود رضی الله عنه، و آنرا خلیفتی حق بینی، و آنرا دوست داری، و در وی طعن نکنی، و در وی جز به نیکویی سخن نگویی، تا مبتدع و هوادار نباشی.

نقل است

که مردی بود در وقت خلافت امیر المؤمنین علی، آنرا اسود گفتندی. امیر المؤمنین علی بفرمود: تادستش بسبب جنایت بیریدند. چون بسوی خانه روان شد. سلمان فارسی^۳ آنرا پیش آمد گفت: یا اسود! دستت که برید؟

۱- این حدیث در کتاب الفضائل و مناقب جوامع صحاح دیده نشد، ولی در مناقب عمر چندین حدیث دیگر وارد است. ۲- نزدیک بهمین معنی، چند حدیث در مناقب عمر وارد است مثلاً طبرانی این حدیث حسن را از سدیسه روایت کرده: ان الشیطان لم یلق عمر منذ اسلم الا خر لوجه (جامع الصغیر ۱/ ۸۱). ۳- رك: پاورقی ص ۴۸.

گفت: یعسوب دین^۱ امیرالمومنین، داماد سید المرسلین، رسول رب العالمین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه.

سلمان گفت: یا اسود! دست برنده خود را ثنا میگوی! گفت: یا سلمان! چرا^۲ ثنا نگویم مردی را، که دست من برید، و مرا از آتش دوزخ برهانید. پس سلمان نزدیک امیرالمومنین علی آمد رضی الله عنهما و آنرا خبر کرد از گفتار اسود. علی رضی الله عنه کسی فرستاد، تا آنرا بیاوردند. دست بریده آنرا بر بند دست او نهاد و دستاری بهوشید و چیزی بخواند و بردست آن دمید پس گفت: بیرون کن! دست بیرون کرد، دستش درست شده بود بقدرت خدای عزوجل (چنانکه گویا هرگز اثر زخم و جراحت بوی نرسیده است)^۳.

و این از کرامت [۶۹] علی است رضی الله عنه.

و اندر وقت خلافت عمر رضی الله عنه مردی بیامد، و سه کله بدست گرفته. گفت: ای پسر خطاب! آن مرتبه شما چنین می گفتید: که هر که بکافری بمبرد، آنرا عذاب کنند، از پس مرگ آن. و آتش عرضه کنند بر ایشان بامداد و شبانگاه. و ازین سرها یکی سر پدر منست. دویم سر برادر منست. و سیم سر پسر منست. و هر سه تن بکافری بمردند^۴. و دست بر سر ایشان می نهم، و هیچ اثر آتش نمی بینم. عمر رضی الله عنه، مر علی را رضی الله عنه بخواند. عمر گفت: حدیث این کافر بپراه بشنو!

کافر همچنانکه در پیش عمر گفته بود، پیش علی بگفت. علی گفت ترا دلیل نمایم، که ایشان را (عذاب) از درونست، از ظاهر پدید نیست. گفت: سنگ

۱- اصل: بمسودین ولی یعسوب بر دزن یعقوب بمعنی امیر زبوران عسل و سر گروه، و یعسوب المؤمنین لقب مرتضی علی (ع) زیرا که در هنگام خلافت آنحضرت تمامی مؤمنین تابع او بودند (غیاث).
 ۲- ب: چگونه ثنا. ۳- ب: جعل بین قوسین ندارد. ۴- ب: مرده اند.

و آهن و آتش زنه بیارید بیاوردند^۱. آهن و سنگ بر هم زد، آتش بجست. پس علی گفت: این آتش از کجا پدید آمد؟ گفت: از میان آهن و سنگ. گفت: اکنون دست بر سنگ و آهن نه، تا ببینی که هیچ گرمی هست؟ کافر گفت: نی! علی گفت: خدای عزوجل قادر است که از میان سنگ و آهن آتش پدید می آرد، که آهن و سنگ گرم نمیشود. قادر است این هر سه سر را عذاب کند در باطن، و در ظاهر نشان عذاب نبود.

پس این اخبار دلیل است بر فضل ایشان بر یکدیگر (و ثبات خلافت ایشان)^۲ پس این مقدار بس بود عاقل را.

مسئله بیست و چهارم

آنست: که خداوند را عزوجل صفاتست هم غضب هم رضا. و نشاید گفت: که خشم خدای عزوجل آتش است و خشنودی وی بهشت. هر که چنین گوید او هوادار [۷۰] و معتزلی^۳ باشد. زیرا آنکه خشنودی و خشم ما، نه چون خشنودی و خشم خداست. زیرا آنکه خشنودی و خشم، ما را از حال بگرداند، و آن ملک است که از حال نگردد و تغیر بران^۴ روا نباشد. زیرا آنکه صفات مخلوقست و ما بصفات^۵ مخلوقیم، و خالق بصفات خویش قدیم. و بهشت و دوزخ مخلوقست. و چیز که مخلوق باشد صفات خدای نباشد.

نبینی! که بهشت را خدای عزوجل یاد کرد: **يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتٍ^۶**.

۱- این کلمه در متن اصل آتش زبانه و در ب آتش زنه است که مراد چقماق باشد (غیاث) ب: سنگ و آتش زنه بیارید. اصل: آتش زبانه بیاوردند. ۲- کلمات بین قوسین در اصل نیست، از ب گرفته شد. ۳- رك: پاورقی ص ۳۸. ۴- ب: بر او. ۵- ب: بصفات خویش. ۶- قرآن - التوبه ۲۱ یعنی: مزدگان میدهد ایشانرا خداوند ایشان به بخشودنی ازو، و بدادن نعمت بهشت و به خشنودی خدای از ایشان و بیوستانهای که ایشان را بود (طبری ۳/ ۶۰۵).

و دوزخ را یاد کرد و گفت : وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ^۱
 دوزخ را یاد کرد، و خشم را یاد کرد و گفت : وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ^۲ نه بینی که
 بهشت را یاد کرد و خشنودی را یاد کرد و گفت : جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا . پس گفت : رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ^۳ .
 و جای دیگر گفت : وَمَسَاكِينٌ طَيِّبَةً فِي جَنَّةٍ عَدْنٍ . و بهشت را یاد کرد
 پس گفت : وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ^۴ .

پس خشنودی را یاد کرد دلیل آمد، که خشنودی خدای عزوجل دیگر
 است و بهشت دیگر . نه بینی که مردی مر زن خویش را میگوید : که این
 فرزند از من نیست . به مجلس قضا مراجعت^۵ کند . مردگواه ندارد ، قاضی
 چهار سوگند مرد را دهد ، پس بار پنجم گوید : لعنت خدای بر آن باد ، اگر
 دروغ میگوید . باز چهار سوگند ، زن را دهد ، بار پنجم گوید : خشم خدای
 بران باد که هیچ اگر راست میگوید روا باشد؟^۶

پس درست و ثابت شد : که خشم خدای عزوجل [۷۱] دوزخ نباشد .
 (و خوشنودی او بهشت نباشد)^۷ .
 و اندرین معنی حجت بسیار است . اما این قدر کفایتست^۸ خردمند را .

مسئله بیست و پنجم

اینست: که دیدار خدای عزوجل حق است هم بکتاب وهم بخبر . اما

- ۱- قرآن النساء ۹۳ یعنی: و هر کسی بکشد مؤمنی را بعمد، پاداش او دوزخ است (طبری ۳۱۱) .
- ۲- قرآن - الفتح ۶ یعنی: و خشم گرفت خدای بر ایشان (طبری ۱۷۱۰) .
- ۳- قرآن - البینه ۸ یعنی: بهشتهاست همیشه که میرود از زیر آن جویها، جاودان اندر آنجا همیشه و خشنودی خدای عزوجل از ایشان و خشنود شدند از او. (طبری ۲۰۴۰) .
- ۴- قرآن - التوبه ۷۲ یعنی: و جایهای پاکیزه اندر بهشت میانگین - و خشنودی از خدای بزرگتر (طبری ۶۲۰) .
- ۵- ب: مرافعت .
- ۶- کذا در اصل. ب: نباشد. ۷- کلمات بین قوسین در اصل نیست از ب گرفته شد .
- ۸- ب: کفایت بود عاقل را .

کتاب : قوله تعالى : **يَلْتَمِذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَهُ**^۱ زیادت اینجا دیدار خدای عزوجل است که مؤمنان بینند (در بهشت) بچشم سر . زیرا آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت : این حسنی بهشت است و زیاده دیدار خداست عزوجل . زیرا آنکه بهشت بی دیدار خدای عزوجل خوش نباشد .

و جای دیگر گفت : **لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ**^۲ . این مزید دیدار است خدای عزوجل (را)^۳ .

و جای دیگر گفت : **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ إلی رَبِّهَا نَاظِرَةٌ**^۴ . اینجا می شناسی خدای را عزوجل بیچون و بیچگونه^۵ . فردایش به بینی و چگونگی در میان نی .

و رسول علیه الصلوة والسلام گفت : **إِنَّكُمْ سَتَرُونَ رَبَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ كَيْلَمَةَ الْبَدْرِ وَالْقَضَائُونَ فِي رُؤْيَيْهِ**^۶ ای لاتشکون . گفت : روز قیامت ببینید خداوند خویش را ، چنانکه ببینید در دنیا ماه را در شب چهاردهم بیگمان^۷ . همچنین ببینید خدای عزوجل . و بی گمان شوند که خداست عزوجل بیچون و بی چگونه .

نه بینی که حق تعالی در قصه موسی علیه السلام گفت : **وَكَأَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ**

- ۱- قرآن - بونس ۲۶ یعنی : آنرا که نیکوی کرد نیکویی و زیادتیی . (طبری ۶۷۰) .
- ۲- قرآن - ن ۳۵ یعنی : و ایشانراست آنچه خواهند اندرانجا ، و نزدیک ما افزونی (طبری ۱۷۴۳) .
- ۳- ب : دیدار خدای عزوجل است .
- ۴- قرآن - القیامه ۲۳ یعنی : رویهایی آروز درفشنده ، سوی خدای ایشان نگرنده (طبری ۱۹۶۱) .
- ۵- ب : خداپرا و چگونگی در میان نی . فرداش .
- ۶- این حدیث صحیح را در بخاری و مسلم و سند امام مالک چنین آورده اند : **انکم سترون ربکم كما ترون هذا القمر لاتضامون فی رؤیته ... (جامع الصغیر ۱۰۱/۱) ۷- ب :** چنانکه در دنیا ببینید ماه را در شب چهارده بی گمان ، همچنین بهشتیان ببینند .

لَمِيحَاتِنَا وَكَلِمَهُ رَبِّهِ قَالَ: رَبِّ اَرْنِي اَنْظُرُ اِلَيْكَ، قَالَ كُنْ تَرَانِي^۱. گفت: یا موسی! نه بینی در دنیا، زیرا آنکه دنیا فانی و توفانی میخواهی در سرای فانی، خدای باقی^۲ را ببینی! باش! تا در سرای باقی، بجشم باقی [۷۲] در بهشت، خدای باقی را ببینی!

و ابن ابی لیلی^۳ روایت کند از صهیب رومی^۴ رضی الله عنه، که رسول گفت علیه الصلوة والسلام: که چون اهل بهشت در بهشت شوند، و اهل دوزخ در دوزخ شوند. منادی ندا کند: که یا اهل بهشت! شما را نزدیک خدای عزوجل وعده ایست، میخواید تا آن وعده را تمام کند؟

اهل بهشت گویند: آن وعده تمامست^۵. نه رویهای ما را سفید برانگیخت از گور؟ و نه ترازوی ما را گران کرد به نیکی؟ و از دوزخ ما را برهانید، و بیبهشت رسانید. پس ندا آید^۶ که شما را وعده دیدار است. پس حجابها بردارند تا بندگان خدای را عزوجل ببینند بیچون و بیچگونه. پس رسول صلی الله علیه وسلم گفت: هیچ چیز بهشتیانرا از دیدار خدایتعالی دوستر نباشد^۷

۱- قرآن - الاعراف ۱۴۳ یعنی: و چون آمد موسی به وعده گاه ما و سخن گفت او را خدای او. گفت: یا خداوند من! بنمای مرا، تا بنگرم سوی تو. گفت: نه بینی مرا (طبری ۵۳۴). ۲- ب: دیدار خدای باقی. ۳- هو محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی اصراری کوفی (۷۴ - ۱۴۸ هـ) قاضی و فقیه صاحب رأی است که از طرف امویان و عباسیان مدت ۳۳ سال قاضی کوفه بود (الاعلام ۶۰/۷). ۴- صهیب بن سنان بن مالک از بنی تمیم عربست که پدرش بر ابله (بصره) حکمرانی داشت و او در سنه ۳۲ ق هـ در موصل بدنیآ آمد، و رومیان برین قبیله تاخته و صهیب را به اسیری بردند چون بین رومیان تربیه دید به رومی شهرت یافت و از آنجا بمکه برده شد و تجارت میکرد و از سابقان اسلامست. در صحیحین ۳۰۷ حدیث از روایت شده، در سنه ۳۸ هـ در مدینه وفات یافت (الاعلام ۳۰۲/۳). ۵- ب: وعده کدامست. ۶- اصل: آمد؟ ۷- این حدیث در صحیح مسلم و ترمذی از صهیب چنین آمده. اذا دخل اهل الجنة ←

ورسول گفت عليه الصلوة والسلام : که چون روز قیامت باشد . حق تعالی خلق اولین و آخرین را جمع کند بريك جای . پس هر قوم را که چیزی پرستیده باشد، آنرا پیش ایشان آرند . پس موحدان بمانند . گویند ایشانرا : که شما را چه میخواهید و چه میباید^۱ و کرا چشم میدارید ؟ گویند : آنرا که در دنیا می پرستیدیم نمی بینیم . گویند اگر ببینید می شناسید ؟ گویند : اگر ما را شناسا گرداند شناسیم . پس حق تعالی تجلی کند . ایشان همه در سجده افتند . فرشتگان گویند : ای^۲ موحدان ! سرها بردارید ، که حق تعالی جای شما را بهشت کرد و فرمود : تا تبديل شما ، هریکی جهود و ترسایی را به دوزخ فرستد ، و شما را بهشت برد [۷۳] . حسن بصری^۳ رحمة الله علیه گوید: اگر بندگان بدانند، که ایشان خدای را عزوجل در قیامت نه بینند . دلهاشان بگداختندی^۴ در دنیا ، وعیش برایشان تلخ شدستی^۵ .

و یحیی بن معاذ^۶ رضی الله عنه گوید : الهی ! روز خوش نگذرد مگر بطاعت تو ، و شب خوش نگذرد مگر بمناجات تو ، و دنیا خوش نگذرد ، مگر بذکر تو ، و عقبی خوش نگذرد مگر به عفو تو ، و بهشت خوش نباشد ،

۱- ب : شما را چه می باید و کرا . ۲- اصل : این . ب : ای . ۳- رك : یاورقی ص ۴۱ . ۴- ب : بگداختنی . ۵- ب : گشتی . ۶- یحیی بن معاذ بن جعفر رازی واعظ وزاهد معروف اهل رأیست که در بلخ میزیست و در سنه ۲۵۸ هـ در نساپور بمرد (الاعلام ۹/ ۲۱۸) .

→ الجنة يقول الله تعالى : نريدون شيئاً ازیدکم ؟ فيقولون : الم تبيض وجوهنا ؟ الم تدخلنا الجنة ؟ الم تنجنا من النار ؟ قال : فيكشف الحجاب . فما اعطوا شيئاً احب اليهم من النظر الى ربهم تبارك و تعالی ثم تلا هذه الآية : للذين احسنوا الحسنی و زیاده (تیسیر الوصول ۴/ ۱۲۶) . ب : گفت : هر ایشانرا هیچ چیزی بهتر از دیدار خدای تعالی نباشد .

مگر بیدار تو .

پس باین آیات و اخبار دلیل است ، که دیدار خدای تعالی حق است .
و هر که گوید^۱ که نه بیند ، او جهمی^۲ باشد و معتزلی .
این مقدار بس باشد خردمند را^۳ .

مسئله بیست و ششم

آنست : که مرتبت انبیا صلوات الله علیهم اجمعین برتر از مرتبت اولیاست . و مرتبت اولیا کمتر از مرتبت انبیا باشد . و هر که هر دو یکسان نهد ، آن مبتدع و هوادار باشد . و معجزات انبیا راست . و کرامات اولیا راست . و اولیا را کرامات آن وقت باشد که خدای عزوجل را مطیع باشد ، و مر رسول علیه السلام (را) اطاعت دارند . قوله تعالی : مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ^۴ . و جای دیگر گفت : وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا^۵ پس هر که خدای عزوجل و رسول را علیه السلام طاعت دارد ، آنرا کرامت باشد . و هر که جز این گوید کفر باشد .

و اندر خبر است : که رسول صلی الله علیه وسلم گفت : که من سید ولد آدمم و مرا فخر نیست . روز قیامت آدم و دون آن ، در زیر علم من [۷۴] روند ، و مرا بدین فخر نیست^۶ .

۱- اصل : کویند ؟ ب : گوید . ۲- اصل : جهمی ؟ ر : پاورقی ص ۸۱
۳- ب : این مقدار بس بود دانا را . ۴- قرآن - النساء ۸۰ یعنی : هر کی فرمان برد پیغامبر را ، چنانست که فرمان برد خدای را (طبری ۳۰۸) . ۵- قرآن - الاحزاب ۷۱ یعنی : و هر کی فرمان برد خدای عزوجل را و پیغامبر او را ، بدرستی رست رستنی بزرگ (طبری ۱۴۳۴) . ۶- این حدیث حسن را در مستند احمد و صحیح ترمذی و ابن ماجه از ابی سعید چنین روایت کرده اند : انا سید ولد آدم ، يوم - القيامة ، و لافخر ، و بیدی لواء الحمد و لافخر ، و ما من نبی یؤمئذ آدم فمن سواه الا تحت لوائی ، و انا اول شافع و مشفع و لافخر (جامع الصغیر ۱/۱۰۷) .

و در خبر است : که اگر همه اولیای حق را و کردار ایشانرا جمع کنند ، بکر دار قدم پیغمبر نرسد . چون چنین باشد ، معجزات مر انبیا را و کرامات مر اولیا را حق بینی . پس این مقدار کفایه بود خردمند را .

مسئله بیست و هفتم

آنست : کرامات اولیا را حق بینی ، و کتاب خدای عزوجل و اخبار رسول علیه الصلوة والسلام ناطق و متوالی^۱ است . اما کتاب آنست : که در قصه آصف ابن برخیا^۲ گفت که وزیر حضرت سلیمان بود صلوات الله علیه قوله تعالی : قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ اَنَا اَقِيكَ بِه قَبْلَ اِنْ يَرْتَدَّ اِلَيْكَ طَرْفُكَ^۳ (و آصف از جمله اولیاست . سلیمان را علیه السلام)^۴ گفت^۵ : باید که پیش از آنکه تو چشم باز کنی و فراز کنی ، من تخت حاضر کرده باشم . آصف سر بسجده نهاد و گفت : یا حی یا قیوم . و بعضی گویند : اهیای شراهیا^۶ گفت . بعضی گفتند که گفت : دِحِی آیت منزل بر امت احمد ، که تخت حاضر کنی ! از هزار و دو بیست فرسنگ تخت

۱- متوالی : پیایی . ۲- آصف بفتح صاد ، نام وزیر سلیمان یا یکی از علمای بنی اسرائیل (غیاث) . ۳- قرآن - النحل ۴۰ یعنی : گفت آنک نزدیک او بود دانش از کتاب : که من بیارم بتو آنرا ، پیش از آنکه باز آید سوی تو چشم تو (طبری ۱۲۰۴) . ۴- ب : کلمات بین قوسین ندارد . ۵- ب : گفت که باید پیش از آنکه باقیس بما رسد ، تخت او بما رسیده باشد . آصف گفت پیش از آنکه . ۶- این کلمات در اصل مشوش است . در کشف الاسرار گوید : وقیل قال آصف بالعبریه آهیا شراهیا و هو الاسم الاعظم (۲۲۳/۷) این آصف بن برخیا از فرزندان اشمویل پیغمبر بود و مادرش از بزرگان بنی اسرائیل و از فرزندان لادی بن یعقوب بود (تاریخ بلعی ۵۷۴/۱) . ب : یا اهیای شراهیا ؟

حاضر شد .

پس چون روا بود ، که در قوم سلیمان اولیا باشد ، و مر آنرا کرامت باشد ، چرا روا نبود که در امت احمد اولیا باشد و آنرا کرامت باشد . زیرا که امت محمد از امت سلیمان فاضلترند . و اگر طاعنی^۱ گوید : آن کرامت از جهت سلیمان بود صلوات الله علیه . ما گوییم : این کرامت از جهت مصطفی باشد . صلی الله علیه وسلم .

در قصه^۲ مریم گفت : وَهَزَيْتِ إِيكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ^۳ درخت خشک شده را سبز کرد [۷۵] در وقت خرما بار آورد . این کرامت مریم را بود رضی الله عنهما . كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا^۴ : هر گاه که زکریا علیه الصلوة بنزدیک مریم در آمدی ، بتابستان میوه زمستان ، و بزستان میوه تابستان دیدی نهاده ، و در خانه بسته بودی ، و کلید بدست زکریا بودی صلوات الله علیه . چون زکریا آن عجائب دیدی گفتی : یا مریم ! بتابستان میوه زمستان ، و بزستان میوه تابستان بنزد تو که آورد ؟ و این مجلس بر تو که می آراید^۵ ؟ مریم گفت : باز زکریا ! من کجایم ؟ گفت : در خانه خدای عزوجل . گفت : کسی که در خانه خدای عزوجل باشد . آراینده^۶ مجلس آن جز خداوند^۷ که باشد . قَالَتْ هُوَ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ ، إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ . و قصه اصحاب کهف نمیخوانی ؟ قوله تعالی : وَلَيْسُوا فِي كَهْفِهِمْ

۱- اصل : طاعنی ؟ ب : طعنی ؟

۲- قرآن - مریم ۲۵ یعنی : و بجنبان سوی خویش ستون خرما بین (طبری ۹۵۹) .

۳- قرآن - آل عمران ۳۷ یعنی :

چون در شد براو زکریا به محراب یافت نزدیک او روزی (طبری ۲۰۴) . ۴- اصل :

می آرد ؟ ب : می آراید . ۵- اصل : آرنده . ۶- اصل : آن خداوند که

باشد ؟ ب : مانند متن . ۷- بقیه آیت ۳۷ - آل عمران : گفت (مریم) : آن

از نزدیک خدای ، که خدا روزی دهد آنرا که خواهد بی شمار (طبری ۲۰۴)

كُلْتُمْ مِائَةَ سِنِينَ وَأَزْدَادُوا قِسْعًا^۱ . وایشان از پس عیسی بودند صلوة الله علیه .
و از ملك دقيانوس گريخته بودند و در غاری درآمده . سيصد سال شان در غار
بخوابانيد و ایشان هفت تن بودند ، و هشتم ایشان سگ بود .

ازان هفت تن اول يملیخا بود . دویم مکسلیما بود . سیم ملکوس بود .
چهارم یوانوس بود . پنجم دادنوس بود . ششم لسادلوس بود . هفتم کسناطوس
بود . و نام شبان [۷۶] ساریش بود . و نام سگ ایشان قطمیر بود^۲ .

حق تعالی خواب سکینه^۳ بر ایشان افگند ، و جبرئیل بفرمان خدای
عزوجل در سالی دوبار ازین پهلو بدان پهلویشان گردانیدی هرشش ماه ، تا
زمین پهلوی ایشان را نخوردی .

مر ایشانرا کرامت بود . زیرا نکه بر دین عیسی بودند صلوة الله علیه
وسلم . و راست بودند ، و در روزگار دقيانوس بودند ، و شخص های^۴ عظیم
داشتند : چنانکه در پیغواله چشم هریک ایشان سیصد کیل^۵ شش سینی^۶ گندم
بگنجیدی . و هریک درمی که در وقت ایشان بود ، بوزن شش من بود و
بگردی چند کف پای شتر بود .

چون ایشانرا این کرامت بود ، آن اولیتر که این امت را باشد .

- ۱- قرآن - الکهف ۲۵ یعنی : و درنگ کردند خفته اندر غارشان سیصد سال
و بیفروند نه سال (طبری ۹۲۴) .
- ۲- این نامها عیناً از اصل نوشته شد . ترجمه
تفسیر طبری : تکسینا - محلینا - ملیخا - بطوش - یملیخا - فریاش - نام شبان :
شارش (ص ۹۴۲) در تاریخ بلعمی (ص ۸۳۱) چنین است : مکسلیما - محسلیما -
یملیخا - فریطوس - سرطوس - بیرونس - شبان : دهموس . این نامها در نسخ خطی
باشکال مختلف ضبط شده اند . ب : تملیخا - ملسکیمنا - ملکوس - یوانس - دادنوس -
سادلوس - کسفاطوس . شبان : سادس ؟
- ۳- سکینه : آرام و آسایش (غیاث) .
- ۴- یعنی : بدنهای بزرگ . ب : چشمهای . ۵- کیل : پیمانته . ۶- سینی :
مجسمه . ب : شش منی .

زیرانکه این امت بهترین امتان اند . قوله تعالی: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ۱ . اگر کسی کرامت اولیا را حق نه بیند ، آن هوادار و ملمعون و معتزلی باشد .
 پس اگر طاعنی گوید : بیک شب ، بخانه کعبه شدن محال باشد ، که رسول علیه الصلوة والسلام ، از مکه هجرت کردن بمدینه ، دوشبانه روز بایست تارسید^۲ . پس فلانرا گوید ، بیک شب بمکه رود^۳ محال باشد . جواب گوییم : که آن برای سبب^۴ بود ، تاحکم سفر پدید آید ، و مسح موزه و نماز دو رکعت کردن و احکام دیگر^۵ .

و آن کرامت و مرتبت که مصطفی را بود علیه الصلوة والسلام که بیک شب از هفت طبق آسمان و عرش بگذشت چون باز آمد بستر [۷۷] گرم بود اما اگر یکی از اولیاء خدای عزوجل در یکشب بمکه رود (روا باشد) زیرانکه بهمه حال مؤمن بهتر از کافر است . کافری در یک ساعت از مشرق بمغرب رود ، و آن ابلیس است و اتباع آن از دیوان . پس مؤمن که خدای تعالی و رسول را مطیع باشد و آنرا کرامت بود ، عجب نبود .

و اندر بنی اسرائیل سه مرد بودند بسفر شدند . باران گرفت درشگاف کوهی شدند . سنگی از بالای کوه فرود آمد و پیش غار بگرفت ، در انجا بماندند . و هیچ حیلۀ نداشتند گفتند : بیایید تا کردارهای نیک ، که از بهر خدا عزوجل خالص کرده ایم ، یاد کنیم مگر برهیم . برخاست^۶ یکی از ایشان و کردار خالص یاد کرد آورد و شفیع آورد و دعا کرد . سنگ از جای بجنبید و روشنایی در افتاد .

دویم برخاست و دو رکعت نماز بگذارید ، و کردار خالص شفیع آورد

۱- قرآن - آل عمران ۱۱۰ . ۲- ب : از مکه هجرت بمدینه بده شبانه روز رسید . ۳- ب : بمکه بودم . ۴- ب : که او بدان سبب بود . ۵- ب : نماز را دو رکعت گذاریدن و احکامهای . ۶- ب : یکی از ایشان کردار خالص یاد آورد

و دعا کرد ، سنگ پاره دیگر بجنیبد و روشنایی بیشتر شد . و سیم برخاست و يك کردار خالص شفیع آورد و دعا کرد ، آن سنگ بتمام از درغار بیفتاد . هر سه تن بیرون آمدند .

پس امت موسی را این کرامت بود ، اگر این امت را بود اولیتر . در حکایت آورده اند : که اندر روزگار ماضی امیری بود کافر و آنرا دختر بود [۷۸] نیک جمال ، و در سر مسلمان شده بود . چندی برآمد حال مند^۱ گشت و دیوانه ، گرد دشت و بیابان گرفت . هر چند اطبا علاج کردند سود نداشت . یکی از بزرگان دین برخاست^۲ و در بیابان نزدیک آن رفت و خدای را عزوجل یاد کرد و قرآن خواند . دختر بنزدیک آن آمد و گفت : توجه کسی ؟ گفت : مرد مسلمانم . پس گفت : دریغا ! که چون تو کسی در بیابان تنها مانده . دختر گفت : مرا حسرت نباشد . زیرا که انس من بنام و کلام خداست عزوجل و طاعت^۳ آن . و حسرت من آنگاه بود ، که در میان بیگانگان بودم . گفت : این عجب ! اگر کسی ترا محرم بودی ، تا ترا بخانه خدای بردی !

گفت : خداوند مرا خانه است که من ندیده ام ؟ گفت : آری ! خداوند را خانه ایست که سال بسال زیارت کنند و حج کنند . دختر سر بر آورد و روی سوی آسمان کرد و گفت : بار خدایا ! ترا^۴ حرمیست که این ضعیفه ندیده است . پس آنرا گفت : روی بگردان ! آن مرد روی بگردانید . چون باز روی سوی آن کرد ، خانه کعبه را دید نزد آن حاضر شده . و آن گرد کعبه طواف میکرد . پس روی آنطرف کرد^۵ و گفت : ای جوانمرد ! هر که حق را دوست

۱- حال مند : صاحب حال . ب : ناله مند . ۲- اصل و ب : برخاست .

۳- اصل : طاعتی . ۴- اصل : بار خدایا را حرمیست . ۵- ب : پس روی

سوی من کرد .

دارد، آنرا بمکه باید شد تا طواف کند. و هر کرا حق دوست دارد مکه [۷۹] را نزد آن فرستد تا طواف کند. پس کعبه و آن دختر هر دو غایب شدند.

حکایت

مرد بنزدیک رسول صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: یا رسول الله! من گاوی داشتم، روزی بر وی نشستم بامن سخن گفت و گفت: مارا برای این نیافریده‌اند. مارا برای کشت کردن آفریدند. رسول گفت علیه الصلوة والسلام: گرویدم بدین. (و ابابکر و عمر نیز گفت گرویدیم).

حکایت

ابراهیم خواص^۲ قدس الله روحه^۳ گوید: که در بادیه می‌شدم^۴ گرسنگی بر من غالب شد و راه گم کردم. ناگاه جوانمردی پدید آمد و بامن همراه شد و گفت: یا ابراهیم! خواهی تا براه آورم ترا^۵? گفتم: می‌خواهم. گفت: چشم فراز کن! چشم فراز کردم و گشادم، خود را در راه دیدم. آنرا پرسیدم: که تو کیستی؟ گفت: من خضرم صلوة الله علیه. گفتم: این صحبت من با تو از چه یافتیم؟ گفت: به نیکوی که کردی با مادر خویش.

حکایت

حسین منصور حلاج^۶ با جماعتی از فقرا رحمه الله بیادیه در آمدند،

- ۱- ب: کعبه بدان فرستد پس هر دو از پیش من غائب. ۲- ب: خالص؟
- هو ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسماعیل مشهور به خواص و صوفی زاهد معروف از اقران جنید و نوری که در سنه ۲۹۱ هـ در جامع ری وفات یافت (طبقات الصوفیه ۲۸۴)
- ۳- ب: وجهه؟ ۴- می‌شدم: می‌رفتم. ۵- ب: تا ترا براه برم گفتم.
- ۶- ابومغیث حسین بن منصور حلاج اصلاً از بیضاء فارس بود، که در واسط و بصره و بغداد نشو و نما یافت و در سنه ۲۹۹ هـ طریقه او در توحید و ایمان شهرت کرد و به عقیده—

درویشان گفتند: یا شیخ! ما را انجیر آرزو میکند. آن دست دراز کرد و طبق انجیر پیش ایشان نهاد. بخوردند عجب داشتند. آنرا گفتند: بچه یافتی؟ گفت دنیا و عقبی او راست، هر چه خواهد تو اند کرد. خواهی در بادیه دهد، و خواهی در غیر بادیه. توکل من بر خدای عزوجل چنانست: که بادیه و غیر بادیه یکسانست.

حکایت

شبی دو یار رسول الله صلی الله علیه وسلم بنزدیک آن بودند. بعضی از شب بگذشت [۸۰] هر دو بیرون آمدند. شب تاریک بود، هر دو عصا داشتند، عصاهای هر دو روشنایی میداد، چنانکه چراغ تابد. چون بسر دوراه رسیدند، خواستند که هر یک بخانه خود روند. چون جدا شدند عصا هر یک جداگانه روشنایی میداد، تابخانه رسیدند، بقدرت خدای عزوجل.

مسئله بیست و هشتم

آنست: که عقل انبیا برتر از عقل مؤمنان باشد و عقل مؤمنان برتر از عقل کافران باشد^۱ و هر که عقل ایشان را یکسان نهد در عقل آن نقصان باشد. و بدانکه: عقل بر پنج روی است:

۱- اصل: برتر از عقل مؤمنان باشد و عقل مؤمنان باشد و عقل مؤمنان برتر

الخ. ب: مانند متن.

→ حلول متهم شد ۴۶۱ کتاب باو منسوبست در سنه ۳۰۹ هـ کشته شد. برخی او را صوفی خداپرست بزرگ شمرده اند، و برخی او را فریبنده حلولی گفته اند، که بهمین نهمت هم کشته و سوخته شد (الاعلام ۲/ ۲۸۵).

اول : عقل غریزیست^۱ .

دوم : عقل تکلیفیست .

سیم : عقل عطایی است .

چهارم : عقل نبوتیست .

پنجم : عقل شریعتیست :

اما عقل غریزی^۲ آنست : که همه خلق را از مؤمنان و هواداران و مبتدعان و کافران را بود . بدان عقل صانع را بدانند که این عالم را صانع است . اما عقل دویم تکلیفی است ، که هر که با عاقلان مجالست دارد و مخالفت کند عاقلتر گردد .

اما عقل سیم عطایی است و دران کافران را هیچ نصیب نیست ، این عقل عطائی مؤمنانراست .

چهارم درجه مر انبیا راست ، و آن عقل نبوتیست و این خاصه مر انبیا راست صلوة الله علیهم .

واما پنجم عقل شریعتی است : و آن خاص مر مصطفی راست صلی الله علیه وسلم . و از دون وی مؤمنان راست که علم شریعت آرند و دین [۸۱] خود برپای دارند .

اما رسول را علیه الصلوة والسلام عقلی و خردی^۳ و خلقی بود ، که هیچ کسی را نبود ، نه از آدمیان و نه از فرشتگان . و حق تعالی بدان خلق کریم و عظیم بران ثنا گفت قوله تعالی : **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**^۴ .

و هب ابن منبه^۵ گوید : نود و یک کتاب بخواندم و کتاب^۶ اوائل

۱- اصل و ب غریزیست؟ ولی صحیح آن غریزی است یعنی طبیعی . ۲- غریزی؟

۳- اصل : جزوی؟ ب : خردی . ۴- قرآن - القلم ۴ یعنی : و که تو بر خلقی بزرگ

(طبری ۱۹۱۴) . ۵- رك : پاورقی ص ۵۱ ۶- ب : و کتب .

بخواندم ، در همه چنین یافتیم : که اگر همه عقول آدمیانرا از آدم تا قیامت جمع کنند ، درجنب عقل مصطفی علیه الصلوة والسلام چنانا نماید: که يك دانه ریگ در بیابانی . زیرا نکه خدای تعالی عقل را هزار جزو آفرید نهصد ونود ونه مر مصطفی را داد ، و يك جزو آنرا که خود خواست . چون چنین باشد عقل محمد و انبیا صلوة الله عليهم اجمعین و ازان عقل مؤمنان را با عقل کافران برابر نتواند کرد . این حجت کفایت بود خردمند را .

مسئله بیست و نهم

آنست : که بیاید دانست که حق تعالی همیشه بود و همیشه باشد . و آنرا همیشگی سزد . هرگز نبود که او نبود ، و هرگز نباشد که او نباشد . چنانکه گفت : هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۲ . حق تعالی اولیست بی بدایت ، و آخریست بی نهایت . اولیست از کی نه ، آخر است تا کی نه . ظاهر است پیدا بهستی . باطن است پنهان از چگونگی . و آفریدگار است که حال بر وی نگردد .

و هر که چنین گوید [۸۲] که خدای خالق نبود پیش از آفرینش خلق . چون خلق بیافرید خالق شد ، آن کافر است که حق تعالی گفت : اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ^۳ آن آفریدگار^۴ همه چیزهاست ، و آن یکی است قهر کننده مر بندگانرا بمرگ ، و آن حی است لایموت . و آن خداوندیست

۱- اصل : چنانماید . ب : السلام درارند چنان نماید . ۲- قرآن - الحديد

۳ - یعنی : اوست اول و آخر و آشکارا و پنهان ، و اوست به همه چیزی دانا (طبری ۴۰۴) (۱۸۰)

۳- قرآن - الرعد ۱۶ یعنی : خدایست آفریدگار همه چیزی و اوست یگانه و شکنده

کامها (طبری ۸۰۹) . ۴- ب : آفریننده .

نیست کننده مر هست را . و هست کننده مر نیست را ، و آلت در میان نی .
و آفریننده است و مشورت در میان نی . و شنونده است نه بگوش . و گویاست
نه بزبان . و بیننده است نه بچشم . و بداننده بدل . عرش بیافرید نه از بهر
قرار ، و کرسی بیافرید نه از بهر جلوس .

خانه آفرید ، نه از بهر دخول . بندگان آفرید ، نه از بهر حاجت .
هیچ کس بوی مانند نیست ، و وی بهیچ کس مانند نیست^۱ . چنانکه گفت
قوله : لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ^۲ . همه را بخسپاند و آن نخسپد
قوله تعالی : لَقَدْ أَخَذْنَا نَسْتَهُ وَالْأَنْوَمَ^۳ . همه را طعام دهد ، و آنرا بطعام حاجت
نیست : وَهُوَ يَطْعَمُ وَلَا يَطْعَمُ^۴ .

و هر که چنین گوید : که آن خالق نبود ، تا خلق را نیافرید ، آن هوادار
و ضال باشد . زیرا که حق تعالی گفت : وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ^۵ . و جای دیگر
گفت : هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِي الْمُصَوِّرُ^۶ .
پس این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله سیم

آنست : که بداند حق تعالی داناست بحقیقت ، و تواناست بقدرت ،

- ۱- ب : هیچکس بوی نماید ووی به هیچ کس نماید . ۲- قرآن - الشوری ۱۱ یعنی : نیست هم چون او چیزی ، و اوست شنوا و بینا (طبری ۱۶۳۹) .
- ۳- قرآن - البقره ۲۵۵ یعنی : نگیرد او را غنودنی و نه خواب (طبری ۱۶۱) .
- ۴- قرآن - الانعام ۱۴ یعنی : و اوست که خورش دهد و نه خورش داده آید (طبری ۴۳۷) .
- ۵- قرآن - یس ۸۱ یعنی : و اوست آفریننده و دانا (طبری ۱۵۰۲) . ۶- قرآن -
- ۶- قرآن - الحشر ۲۴ یعنی : اوست خدای آفریننده آفریدگار صورت کننده (طبری ۱۸۲۳) .

قوله تعالى: وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ^۱ [۸۳] و اندر آیت دیگر گفت: أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ^۲. و جای دیگر گفت: عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ^۳ پس دانا بحقیقت آن بود، که مر آنرا دانایی قدیم بود، و هر کرا دانایی قدیم نبود، آنرا دانای به مجاز خوانند، یا بقلب یا بدروغ.

پس حق تعالی دانای بحقیقت است و مر آنرا توانایی بود بر همه چیزها^۴. پس حق تعالی دانای بر کمالست وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۵. و عالم است و دانای آشکار و پنهانست. توانایی و دانایی بحقیقت آنراست. و هفت آسمان و هفت زمین را و آنچه درینهاست نگاه دار اوست، چنانکه بران رنج نرسد. قوله تعالى: وَلَا يُؤْدَهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ^۶.

درخبر است: که موسی علیه السلام در مناجات گفت: الهی! ترا خواب هست؟ فرمان داد تا دو قرابه^۷ در دست گرفت، یکی در دست راست، و یکی در دست چپ. پس حق تعالی خواب بر موسی افکند، هر دو قرابه از دست موسی بیفتاد و بشکست. پس حق تعالی گفت: یا موسی! اگر مرا خواب بودی، هفت آسمان و هفت زمین و آنچه درین میانست از عرش تا ثری^۸ که نگاه دارد؟ دانای بحقیقت خداست عزوجل. هر چه بنده گوید بشنود و هر چه کند

- ۱- قرآن - البقره ۲۵۵ یعنی: و نه اندر یابند بچیزی از دانش او، مگر بدانچه خواست (طبری ۱۶۱).
- ۲- قرآن - النساء ۱۶۶ یعنی: بفرستاد آنرا بدانش او (طبری ۳۴۰).
- ۳- قرآن - المؤمنین ۹۲ یعنی: دانای پنهانست و آشکارا (طبری ۱۰۸۳).
- ۴- اصل: مرا آنرا توایی بود همه چیزها؟ ب: و مر آنرا دانایی قدیم است و دانا بحقیقت او بود و مر آنرا توانایی.
- ۵- قرآن - الانعام ۱۰۱ یعنی: و اوست به همه چیزی دانا (طبری ۴۵۳).
- ۶- قرآن - البقره ۲۵۵ یعنی: و نه گران کند او را نگاه داشتن آن، و اوست برتر و بزرگوارتر (طبری ۱۶۱).
- ۷- قرابه: شیشه و صراحی (غیاث).
- ۸- اصل: سری؟ ثری: خاک نمناک زیر زمین (غیاث).

بیند . و هر چه اندیشد بداند ، و هر چه خواهد بداند . و هر که حق را عزوجل بدین وصف نداند کافر شود .

این مقدار بس بود خردمند را . [۸۴]

مسئله سی و یکم

آنست : که بدانی خلق از دنیا بر پنج فرقه بیرون شوند :

یکی : مؤمن . دیگر : کافر . سیم : منافق . چهارم : مؤمن گناه‌گار با توبه . پنجم : مؤمن گناه‌گار بی توبه .

پس بدانکه : هر که از دنیا با کفری و منافقی بیرون رود ، در دوزخ جاویدانه ابد الابد بماند .

و هر که مؤمن با توبه از دنیا بیرون رود ، آن در بهشت جاویدانه باشد . و هر که بی توبه از دنیا بیرون رود ، آن در مشیت خدای باشد . خواهد بیمارزدش بی عذاب . و خواهد بقدر گناه عقوبت کند ، و آخرش به بهشت فرستد . این قدر کفایت بود ، هر که بپذیرد . زیرا که حق تعالی گفت : اهل شرك را نیامرزم ، و هر چه از دون شرك باشد بیمارزم اگر خواهم . قوله تعالی :
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ^۱ .

و جای دیگر گفت : فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ^۲ .

و اما خبر آنست : که چون این آیت بیامد که : لَهَا سَبْعَةٌ أَجْوَابٍ لِكُلِّ جَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ^۳ رسول گفت صلوات الله علیه وسلم : این يك درك^۴ کراست؟

۱- قرآن - النساء ۱۱۶ یعنی : که خدای نه آمرزد که انباز گیرد بدو ، و بیمارزد آنچه بیرون او ، آن را که خواهد (طبری ۳۲۶) .
 ۲- قرآن - البقره ۲۸۴ یعنی : و بیمارزد آنرا که خواهد و عذاب کند آنرا که خواهد (طبری ۱۸۲) .
 ۳- قرآن - الحجر ۴۴ یعنی هر آن دوزخ را هفت درست مر هر دری را از ایشان برخی است و بخشیده ودانسته (طبری ۸۴۴) .
 ۴- درك : طبقه دوزخ (منتخب) اصل :-

گفت : گناه گاران امت تر است .

رسول علیه السلام گریان شد ، و در خانه در آمد ، و مدت هفت روز از خانه بیرون نیامد [۸۵] مگر بنماز . و با کسی سخن نگفت . تا حق تعالی آنرا وعده شفاعت کرد قوله تعالی : **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ فَتَرَضِي**^۱ پس گفت : دوزخ را هفت در است ، يك در ازان مر گناهگاران امت تر است ، تا بقدر گناهشان عقوبت کند ، و بجهت ایمان بیرون آرند ، بعضی را بشفاعت پس بتو^۲ بخشد . پس این مقدار پس بود خردمند را .

مسئله صبی و دویم

آنست : که بدانی که حق تعالی هر چه خواست کرد ، و هر چه خواهد کند . هر چند خلق بعضی نیکوئی کنند ، و بعضی بدی کنند . حق تعالی بر بعضی فضل کند و بر بعضی عدل^۳ . و آن از خدای عزوجل حکم است^۴ . و هرگز از حق تعالی بر بندگان ظلم نباشد . و هر که خداوند را صفت^۵ ظلم کند ، کافر باشد . و آن بر همه چیزها تواناست ، و بر همه خلق داناست . قوله عزوجل : **أَلَمْ تَعْلَمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**^۶ . و جای دیگر گفت : **وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**^۷ و جای دیگر گفت : **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**^۸ . پس ما همه نادانیم وضعیفانیم . اوست قادر بر کمال ، و بسیار

۱- قرآن - الضحیٰ ۵ یعنی : و زود بود که بدهد ترا خدای تو ، تا خشنود شوی (طبری ۲۰۲۷) .
 ۲- اصل : تو . ب : بشفاعت تو بخشند . ۳- ب : بر بعضی فضل عدل کند . ۴- ب : حکمت است . ۵- اصل : صنعت ؟ ب : صفت .
 ۶- قرآن - البقره ۱۰۶ یعنی : ندانید که خدای بر همه چیزی تواناست (طبری ۹۹) .
 ۷- قرآن - البقره ۲۱۶ یعنی : و خدای داند ، و شما ندانید (طبری ۱۳۴) .
 ۸- قرآن - مریم ۳۵ یعنی : چون خواهد که و رگزارد کاری همیدون گوید آنرا که : بیاش ، بیود (طبری ۹۶۱) .

→ درك دیگر است؟ ب : باجبرئیل ! این در که کراست؟ گفت .

چیز که ما بهتر می‌دانیم ، و بدتری ما اندران باشد . و بسیار چیز است که ما کراهت داریم ، و ما را بهتری اندر آنست . قوله تعالی : وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^۱ .

و اما خبر آنست : که رسول علیه الصلوة والسلام گفت : که حق تعالی گفت : از بندگان من بندگانند [۸۶] که صلاح ایشان در تندرستی است ، اگر بیمارشان دارم ، در من عاصی شوند . و بندگانند که صلاح کار ایشان در توانگریست ، اگر درویش دارم در من عاصی شوند .

روزی عیسی علیه الصلوة والسلام گفت : یارب ! دوستی از دوستان خود بمن نمای ! حق تعالی فرمود : که بفلان موضع شو ، که دوستی از دوستان منست تا آنرا ببینی . عیسی علیه السلام آنجا رفت ، مردی دید ، در ویرانی^۲ ، آفتاب بروی عمل کرده و سیاه شده ، و از همه دنیا هیچ چیز باوی صحبت ناکرده . گفت : یارب ! این دوست تست ؟ (حق تعالی فرمود که این دوست منست)^۳ عیسی علیه السلام گفت : دوست دیگر بمن نما ! فرمان آمد : که بفلان موضع دیگر است . عیسی علیه السلام آنجا شد . دید کوشک بلند و درگاهی عظیم . خادمان و حاجبان بردرگاه ایستاده برسم ملوک . چون عیسی علیه السلام را دید ، آنرا در کوشک بردند با عزاز و اکرام تمام . و خوانی^۴ برسم ملوک بنهادند ، از هر نوع طعام . عیسی علیه السلام دست باز کشید و نخورد . پس جبرئیل پیامد که حق تعالی میگوید : که بخور ! که

۱- قرآن - البقره ۲۱۶ یعنی : و باشد که دشخوار دارید چیزی و آنست بهتر

شما را ، و باشد که دوست دارید چیزی و آنست بدی شما را ، و خدای داند و شما نه دانید (طبری ۱۳۴) . ۲- ب: مردی دید در ویرانی افتاده افتان. گفت: یارب .

۳- کلمات بین قوسین در اصل نیست از ب گرفته شد . ۴- اصل : خانی .

این دوست من است. عیسی علیه السلام گفت: یارب! يك دوست بدین توانگری و يك دوست بدان درویشی است .

گفت : اگر توانگر درویش دارمش ، درمن عاصی شود ، و صلاح این دوست بدین توانگری است. اگر درویش توانگر دارمش، درمن عاصی شود، و من بر بندگان [۸۷] خود داناترم ، دانایم^۱ که صلاح هر بنده چیست؟ و از من بر بندگان ظلم نباشد . قوله تعالی : وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ^۲ . و جای دیگر گفت : وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ^۳ . این قدر بس بود خردمند را .

مسئله می و میم

آنست : که بدانی که قرآن در مصحفها نوشته است و بر زبانها خوانده است ، و در دلها یاد گرفته است . و کودکانرا بر لوحها که نوشته است^۴ و می نویسد قرآنست. و امامها که در محرابها میخوانند قرآنست . و اینکه در دنیا باماست قرآنست .

و بیاید دانست : که قرآن کلام خداست عزوجل نامخلوق . و جبرائیل قرآن از خود آورد یا از خدای عزوجل ؟ و قرآن که شنید بحقیقت شنید یا به مجاز ؟ پس اگر به حقیقت شنید ، به محمد به مجاز آورد ، پس اگر یکی به حقیقت است و یکی به مجاز ، پس قرآن دو آمد .

پس هر کسی که چنین گوید : در مصحفها قرآنست ، آن تنزیل قرآن را منکر است ، و آوردن جبرئیل را منکر است ، آن کافر است^۵ .

۱- ب : دانم . ۲- قرآن - فصلت ۴۶ یعنی : و نیست خدای تو ستمکار
 مر بندگانرا (طبری ۱۶۲۳) . ۳- قرآن - عافر ۳۱ یعنی : و نه خواهد خدای
 که کند ستمی مر بندگانرا (طبری ۱۵۹۱) . ۴- ب : که نوشته اند .
 ۵- ب : او کافر شود .

پس بیاید دانست به حقیقت : که در مصحفها قرآنست ، و ما قرآن میخوانیم قوله تعالی : اَلَمْ ، ذَلِكَ الْكِتَابُ لِذُرِّيَّتٍ فِيهِ^۱ . و جای دیگر گفت : وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنَ اَنْ يُفْتَرَى^۲ . و جای دیگر گفت : وَلَقَدْ يَسْرَنَ الْقُرْآنَ لِدَلِيلِ كَرِيْمٍ^۳ [۸۸] و جای دیگر گفت : وَاِنَّهُ لَكُنزٌ يُّرْسِلُ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ^۴ . و اندرین باب ، آیات بسیار است ، و از حق تعالی فرمان است : که قرآن خوان ! قوله تعالی : فَاقْرَءُوا مَا يَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ^۵ . پس اگر این قرآن نیست ، تو چه میخوانی؟ و جای دیگر گفت : وَاِذَا قُرِءَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَاَنْصِتُوْا^۶ گفت : چون قرآن خوانده شود ، بشنوید و خاموش باشید ! و جای دیگر گفت : يَسْمَعُوْنَ كَلَامَ اللّٰهِ^۷ . و جای دیگر گفت : اِنَّا سَمِعْنَا قُرْآَنًا عَجَبًا^۸ .

پس بدین آیات حقیقت گشت : که قرآن این قرآنست نه نبی^۹ . که منت نهاد حق تعالی بر مصطفی علیه الصلوة والسلام : وَلَقَدْ اٰكَيْنَاكَ سَبْعًا مِنْ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيْمِ^{۱۰} . و جای دیگر گفت : لَا يَمْسُهُ اِلَّا الْمَطْهُرُوْنَ

- ۱- قرآن - البقره ۱-۲ یعنی : منم خدای دانا - اینست کتاب و نیست شك اندران (طبری ۲۰) .
- ۲- قرآن - یونس ۳۷ یعنی : نبود این قرآن که فرا یافتند ، که بدروغ گفته آید از بیرون خدای (طبری ۶۷۲) .
- ۳- قرآن - القمر ۱۷ یعنی : و بدرستی که آسان کردیم این قرآن یادگرفتن را (طبری ۱۷۷۶) .
- ۴- قرآن - الشعراء ۱۹۲ یعنی : و این قرآن فرستاده خداوند جهانیانست (طبری ۱۱۷۴) .
- ۵- قرآن - المزمل ۲۰ یعنی : بخوانید آنچه آسان شد ازان (طبری ۱۹۵۰) .
- ۶- قرآن - الاعراف ۲۰۴ یعنی : و چون بخوانند قرآن ، بنیوشید بدان و خاموش باشید (طبری ۵۵۷) .
- ۷- قرآن - البقره ۷۵ یعنی : می شنوند سخنان خدای (طبری ۸۴) .
- ۸- قرآن - الجن ۱ یعنی : ما شنیدیم قرآنی عجب (طبری ۱۹۳۹) .
- ۹- نبی: بضمه اول و کسره دوم از ماده نیپک Niwek-nipek پهلوی بمعنی نامه - نوشته (حواشی برهان ۲۱۱۷) مراد کلام خدا باشد. ب : قرآنست نه نبی که .
- ۱۰- قرآن - الحجر ۸۷ یعنی : حقا که بدادیم ما ترا یعنی سوره الحمد هفت آیت از مثانی است و قرآن بزرگ و شریف (طبری ۸۴۸) .

تَنْزِيلُ مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ گفت: مصحف را مپساید^۲. مگر باطهارت باشید. اگر در مصحف قرآن نبودى، چه چیز را میگویند مپساید^۳. و جای دیگر گفت: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ^۴. و جای دیگر گفت: قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ^۵ ای غیر مخلوق .

اگر پرسد ملحدی: که قرآن آنست، که خدای گفت؟ یا آنست که جبرئیل به محمد آورد، که در مصحفها نوشته است؟ یا آنست که تو میخوانی؟ بگوی: که حق تعالی قرآن گفت، اما کلام بی هجا گفت و بی تعلیم، و بی حرف و بی آواز و بی صوت گفت. و حق تعالی جبرئیل را شنواید قرآن. و چون به مصطفی صلی الله علیه وسلم آورد قرآن آورد [۸۹] و چون محمد صلی الله علیه وسلم بر خلق خواند قرآن خواند. و یاران رسول قرآن می شنودند^۵ و صحابه جمع شدند، بجمع کردن قرآن^۶. عبدالله بن مسعود^۷ و علی ابن ابی طالب و عثمان ابن عفان رضی الله عنهم مصحفها نوشتند، و لکن (بیاید) دانست: که حق تعالی کلام بی حروف و بی هجا گفت، و جبرئیل شنید بحروف قرآن خوانده^۸ بر رسول صلی الله علیه وسلم، حروف از پس حروف

- ۱- قرآن - الواقعة ۷۹ یعنی: نه بیساید آنرا مگر یا کیزگان - فرو فرستاده‌ی از خدای جهانیان (طبری ۱۷۹۹).
- ۲- اصل: مپساید؟ ب: مساوید؟ چون بشکل مساییدن کلمه‌ی در فارسی دیده نشده این کلمه را به مپساید تبدیل کردم و پساویدن پساییدن بمعنی دست مالیدن و لمس و مس عربیست، و اگر از ماده (مس) عربی مصدر جعلی را در فارسی بشکل مساییدن فرض کنیم نهی جمع آن مپساید خواهد بود، ولی این ماده را در فارسی ندیده‌ام. چون در (ب) مساوید است (صحیح: میساوید)
- ۳- قرآن - سبا ۳۱ یعنی: و گفتند آن کسها که کافر گشتند، و نگرویم بدین نبی (طبری ۱۴۶۰).
- ۴- قرآن - الزمر ۲۸ یعنی: قرآنی تازی بجز کثری (طبری ۱۵۷۳).
- ۵- اصل: می شنوند؟ ب: شنیدند.
- ۶- ب: جمع کردند قرآنرا.
- ۷- رك: یاورقی ص ۴۹.
- ۸- ب: شنود بحرف و جبرئیل قرآن خواند بر.

وهجا از پس هجا و صوت از پس صوت . و رسول صلی الله علیه وسلم قرآن بحروف می شنید و بحروف خواند، و ما نیز هم بحروف می شنویم و هم بحروف میخوانیم . و لکن روا نباشد که چنین گویند : که این نوشته در مصحف ، قرآن نیست که آن مذهب کرامیانست و کرامیان^۱ گویند : که آنچه خدای گفت دیگر است ، و آنچه جبرئیل گفت دیگر . و این چنان^۲ باشد، که جبرئیل همان نیاورد که از خدای شنید . پس بر مذهب کرامیان قرآن بسیار باشد : یکی آنکه خدای گفت . یکی آنکه جبرئیل آورد . یکی آنکه ما میخوانیم . و اینچنین روا نباشد . و هر که چنین اعتقاد کند کفر باشد .

پس بدانکه : آنچه در مصحف نوشته است قرآنست کم و بیش نیست . و مذهب سنت و جماعت آنست : که کاغذ و مدار و قلم مخلوقست^۳ و لکن آنکه در مصحف نوشته است ، بحقیقت کلام خدای است عزوجل . زیرا آنکه رسول علیه الصلوة والسلام گفت : **الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ غَيْرَ مَخْلُوقٍ ، وَ مَنْ قَالَهُ مَخْلُوقٌ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ تَعَالَى [۹۰] وَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ^۴ .**

۱- این فرقه منسوبند به محمد بن کرام بن عراق بن حزابه سیستانی ، که در زرنج بدینا آمد و مدتها در نساپور و مکه زیست . چون او را از خراسان نفی کردند بشام رفت و در سنه ۲۵۱ در قدس بود و در آنجا در سال ۲۵۵ هـ در گذشت . (الاعلام ۲۳۶/۷) او را از مجسمه شمرده اند که در صفات خدا ، عقاید خاصی داشت و مؤسس فرقه کرامیست که در آغاز قرن سوم هجری در خراسان تبعه زیادی یافت . درباره احوال و عقاید کرامیان رجوع شود به : الملل و النحل ۱/ ۱۵۸ - و الفرق بین الفرق (ترجمه فارسی) ۱۵۶ بیعد - تذکرة الحفاظ ۲/ ۱۰۶ - میزان الاعتدال ۳/ ۱۲۷ - لسان المیزان ۳۵۳/۵ - تعلیقات سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی ص ۹۱۵ بیعد - اساس التقدیس ص ۹۶ . ۲- اصل : چینان ؟ ب : چنان . ۳- ب : که کاغذ مخلوقست و مدار و قلم و مصحف مخلوقست و ایکن . ۴- دیلمی در مسند الفردوس این احادیث را آورده : القرآن کلام الله غیر مخلوق و من قال مخلوق فاقتلوه - القرآن کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر ذلك کفر - القرآن کلام الله و لیس منه شیئی مخلوق ←

و اگر ملحدی پرسید : که خداوند کلام گفت ؟ بگویی : بلی ! اگر گوید : چه گفت ؟ بگویی : قرآن گفت .
 اگر گوید : کجا گفت ؟ بگو : نه کجا گفت .
 اگر گوید : نرم گفت یا بلند ؟ بگویی : نه نرم گفت و نه بلند .
 اگر گوید : بصوت گفت یا بی صوت ؟ بگویی : نه بصوت و نه بی صوت .
 زیرا آنکه هواداران چنین گویند : که این نوشته‌های قرآن و حروف آن ، همه مخلوقست . و گوید : حرفش خواهم دراز کنم ، خواهم کوتاه .
 بگویی ! آنرا هر گونه نوشتی^۱ ، الف یا با یا تا ، از وی برخیزد . و نه بینی که گویند^۲ : در نماز قرآن دراز خواند یا کوتاه ، بران هیچ لازم نیاید .
 پس بگویی مران ملحد را : که حق تعالی گفت : **الْم ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ^۳** تو آن نویسی که خدای گفت ؟ اگر گوید : که همان نویسم که خدای گفت ، مقرر آمد که آنچه در مصحفهاست قرآنست بی شک . و اگر گوید قرآن نیست ، آن هوادار و مبتدع باشد و ضال^۴ باشد . پس این حجتها که یاد کردیم ، نگاه دارید تا مسلمان باشید !

و اگر طاعتی* گوید : که مصحفها بسوخت ، چه گویی که قرآن سوخت

۱- ب : نویسی . ۲- ب : اگر گوید . ۳- قرآن - البقره ۲/۱ .

۴- ضال : گمراه . ۵- اصل : طاعتی ؟ ب طعنی ؟

→ (کنوزالحقایق عبدالرؤف مناوی) ولی جلال‌الدین سیوطی گوید : حدیث من قال القرآن مخلوق فقد كفر صحیح نیست ، و در راویان آن محمد نهرانی کذاب و ضاع است . و باز گوید : حدیث القرآن کلام الله لا خالق ولا مخلوق . من قال غیر ذلك فهو کافر . موضوع است که بقول ابن حیان ، واضعی بنام محمد بن یحیی آنرا وضع کرده ، و همچنین در روایت ابن حرب صحیح نیست زیرا شیخ او کذاب بود و خطیب و دارقطنی هر دو این حدیث را منکر وضعی شمرده‌اند که راویان آن مجاهیل‌اند . (برای شرح رك : اللآلی الممنوعه فی الاحادیث الموضوعه ۴/۱ ببعد) .

یانی؟ بگوش : که اگر مؤمنی بسوخت ، چه گویی ، که ایمانش بسوخت
 یانی؟ اگر گوید : قرآن یکی و کراسه^۱ هفت . بگوی آفتاب یکی است و
 روشنی بسیار . و رسول علیه الصلوة والسلام گفت : لا صلوة إلا بالقراآن .
 گفت : نماز نیست مگر بقرآن . و جای دیگر گفت : لا صلوة إلا بالقراآت^۲
 نماز نیست مگر بقراآت [۹۱] پس این مقدار بس باشد خردمند را .

مسئله سی و چهارم

آنست : که بدانی که ایمان حقیقت است نه مجاز ، زیرا که مردم از
 سه وجه بیرون نیست ، یا مؤمن باشد ، یا کافر یا منافق . اگر گویند هر که خون
 کند ، یا خمر خورد ، یا زنا یا لواط کند یا نماز نکند ، یا روزه ندارد ، یا
 دزدی کند ، و یا آنچه بدین مانند . آنرا ایمان مجازی است^۳ نه حقیقی . آن
 هوادار باشد .

و این از دو وجه بیرون نیست : یا بدین کافر خواندش^۴ تا عمل از ایمان
 نهد^۵ . و هر که چنین گوید آن هوادار باشد . پس اگر کافر نماز گذارد ، و روزه
 دارد ، و از افعال بد پرهیزد ، مگر کفر چه گویی ؟ که این کفر مجازی بود یا
 حقیقی ؟ پس چنانکه بکردن این خیرات ، کافر را از کفر بیرون نیارد تا مسلمان

۱- کراسه : جزوی از کتاب و پاره‌یی از قرآن (غیاث) مراد هفت منزل قرآنست .
 ۲- این هردو حدیث در صحیح ابوداؤد از ابوهریره نقل شده ، ولی نسایی گوید در
 راویان آن جعفر بن میمون ثقة نیست ، و امام احمد هم ادرا قوی نمرده است (تیسیر
 الوصول ۲/۲۲۲) . ۳- ب : مجازی باشد . ۴- ب : خوانندش .

۵- یعنی عمل را جزو ایمان بداند . ۶- ب : پس اگر بدین معصیت ایمان مجازی
 گردد ، پس اگر کافر نماز گذارد ، و روزه گذارد ، و از افعال بد پرهیزد ، مگر
 کفر چگویی که این کفر این کافر حقیقی بود یا مجازی . و پس چنانکه بکردن این
 خیرات کافر را از کفر بیرون نیارد تا کلمه کفر بر زبان نراند ؟

نشود، همچنین به معصیت، مؤمن از ایمان بیرون نیاید، تا کلمه کفر بر زبان نراند. و حق تعالی این عاصی را مؤمن خواند و گفت قوله تعالی: تَوَدُّوْا اِلٰی اللّٰهِ جَمِیْعًا اَیُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ^۱. پس حق تعالی آنرا مؤمن خواند، بحقیقت گفت یا مجاز؟ اگر گوید به مجاز، این کفر بود. زیرا که مجاز کسی را بود که نداند. حق تعالی داناست که این گناهگار مؤمن است، به حقیقت آنرا مؤمن خواند.

و جای دیگر گفت: یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا تَوَدُّوْا اِلٰی اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا^۲ و نه گفت: یا کافر توبه کن! پس بدانکه ایمان هرگز مجاز نبود. یا ایمان بود یا کفر بود یا [۹۲] نفاق. و چون نفاق آمد، منافق به حقیقت بود، و چون ایمان آمد، مؤمن به حقیقت بود، و چون کفر آمد کافر بود به حقیقت.

هر چند مؤمن گناهگار بود، چون توبه کند، خدای عزوجل آنرا بیامرزد^۳ بفضل خویش. و اگر خواهد بقدر گناه، عقوبت کند بعدل خویش، باز به بهشت فرستد برحمت خویش. نه بینی که از آدم علیه السلام زلت^۴ در وجود آمد. حق تعالی گفت: وَعَصٰۤی اٰدَمَ رَبَّهٗ فَتَوَبَّیْۤا^۵ گفت: که آدم عاصی شد، نگفت که کافر شد. و هاروت و ماروت^۶ زلت کردند، عذاب این جهان را اختیار کردند بر عذاب آن جهان، و کافر نشدند.

پس هر که بر مؤمن گناهگار، جز این اعتقاد کند، آن هوادار باشد.

پس این مقدار بس بود خردمند را.

۱- قرآن - النور ۳۱ یعنی: و توبت کنید سوی خدای عزوجل همه ای مؤمنان (طبری ۱۱۱۶).
 ۲- قرآن - التحریم ۸ یعنی: ای آن کسها که بگریید، توبه کنید سوی خدای عزوجل توبتی درست (طبری ۱۸۹۴).
 ۳- اصل: بیامرزد؟
 ۴- زلت: لغزش.
 ۵- قرآن - طه ۱۲۱ یعنی: نافرمان شد آدم بخدای خویش و از راه بشد (طبری ۹۹۸).
 ۶- نام دوفرشته که درجه بابل آویخته شده اند (غیاث).

مسئله سی و پنجم

آنست : که هر کرا خصم (مؤمن) بود ، آن خصمان خود را خشنود
 ناکرده و توبه ناکرده از دنیا بیرون رود ، روز قیامت نیکیهاش بستانند و به
 خصمان آن دهند باندازهٔ خصومت . و آن از خدای عزوجل عدل بود و حق
 بیند . و هر که جز این داند و ستدن و دادن نه بیند^۱ و گوید که نیکی من بکس
 ندهند ، و اگر دهند جور بود از خدای ، آن هوادار و اباحتی^۲ باشد .
 و آن ملعونان گویند : که آدم صلوة الله علیه ، فرمان یافت میراث بخش^۳
 نکرد . ما هر چه میگیریم^۴ و میخوریم روا بود [۹۳] اینچنین مذهب مغان
 بود . و اخبار رسول صلی الله علیه وسلم در ناروایی ستدن کلائے مؤمنان
 بر هیچ وجهی روا نبود^۵ . و اگر می ستانند و روا میدارد مر خود را ، و میداند
 که آنرا شد ، او (بر) مذهب اباحتیان باشد و مغان^۶ .
 و اگر بظلم بستانند و لکن حلال ندارد ، روز قیامت نیکیهاش بستانند
 و به خصمان او دهند . و اگر نیکی ندارد ، گناهان خصمانش برگردن او نهند
 و بدوزخ فرستند .

۱- یعنی قبول ندارد . ب : وستدن و داد نه بیند . ۲- اباحتی : کسیکه
 منهیات را مباح و جایز داند . ب : ابلج . ۳- یعنی : تقسیم نکرد . ۴- اصل :
 میگیریم ؟ ۵- ب : روا نداشت . ۶- ب : اومذهب اباحتیان و مغان دارد .
 مغ : آتش پرست و زردشتی بود . ولی درینجا مراد مزدکیان باشند که همه کارهای
 زشت و ناروا را روا دانسته گفتند . که مردمان باید در مال و زن انباز باشند (الفرق
 بین الفرق ۱۹۲) این مزدک پسر بامداد از مردم نیشابور بود ، که در روزگار قباد پسر
 بیروز برخاست و مذهب اشتراکی را پدید آورد ، و نوشیروان او را کشت . (برای
 شرح رك : ملل و نحل شهرستانی ۸۶/۲ - الفهرست ۳۴۲ و ایران ساسانی و زندگانی
 قباد و ظهور مزدک از کریستن سین) .

خدای تعالی ما را بر مذهب سنه و جماعت دارد . و اندرین معنی دلایل بسیار است . این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله سنی و ششم

آنست: که بدانی، توفیق با فعل برابر است و نه پیش و نه پس . هر که پیش از فعل نهد ، مذهب جبریان دارد . و هر که پس از فعل نهد ، مذهب قدریان دارد ، و این هر دو گروه مغان این امتند به اخبار رسول علیه الصلوة والسلام^۱ . و هر که توفیق با فعل برابر نهد ، آن مذهب سنت و جماعت دارد . پس به حقیقت بدانکه : بنده را قوت کار کردن داده اند ، تاحجت بران لازم شود ، و قوت کار آفریدن نداده اند . زانکه آفریدن صنعت خدایست عزوجل . و بنده را قوت بندگی داده اند نه قدرت خدایی . و قدری گوید : همه از من است و خدای را عزوجل دران هیچ صنع نیست . و جبری گوید : همه از خدایست و مرا دران هیچ فعل نیست . و قدری خدایی را [۹۴] بر خود اضافه کند . و جبری بندگی بحق اضافه کند . اما قدری گوید: تا من نکرده ام ، مرا کسی نتواند گردانید^۲ .

پس مذهب سنت و جماعت آنست : که هر کننده‌یی که عزم و قصد و مراد وی بچیزی بود ، که رضای خدای عزوجل اندران نبود ، خذلان برابر وی میرود . و هر کرا عزم و قصد و جهد و مراد وی بچیزی بود ، که رضای خدای عزوجل اندران بود، توفیق خدای عزوجل برابر او میرود . قوله تعالی:

۱- العبر : اسناد فعل العبد الی الله (تعریفات ۲۹) القدریة : هم الذین یزعمون ان کل عبد خالق لفعله و لا یرون الکفر و المعاصی بتقدیر الله (تعریفات ۷۳) احادیث متعددی وارد است که القدریة مجوس هذه الامة الخ (جامع الصغير ۱/۲۹۸ و ۸۹) ولی این احادیث را ضعیف و موضوع دانسته اند (رك : اللآلی ۱/۲۵۹ بیعد) .
۲- اصل : کوانید ؟ ب : کسی مرا نتواند گردانیدن .

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا^۱ . و اگر چنان بودی ، که جبریان میگویند و مذهب ایشان است همه کافران و عاصیان^۲ معذور بودندی . و اگر نیز چنان بودی ، که قدریان میگویند ، حق تعالی را صفت عجز کرده شود و این کفر است . و معنی این آن بود : که بنده خود را بی نیاز بیند .

پس به حقیقت بیاید دانست : که فعل از بنده است و توفیق از خداوند ، و هر دو برابرند . الاستطاعة مع الفعل عند اهل العدل لا يتقدم ولا يتأخر .
 قوله تعالى : يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَيَّ اللَّهُ ، والله هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۳ .
 قوله تعالى : وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ^۴ . و جای دیگر گفت : لَأَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ^۵ .

پس این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله سی و هفتم

آنست : که ایمان يك چیز است که بر دو جوارح است^۶ : بردل و زبان . و دل بی زبان هیچ سود ندارد مگر گنگ باشد [۹۵] و زبان بی دل هیچ سود ندارد بهیچ عذری .

پس دانستن خدای را بهستی آن معرفتست . و دانستن بدل که خدای تعالی یکی است توحید است ، و اقرار زبان و تصدیق دل^۷ مهر ایمان است .

۱- قرآن - العنكبوت ۶۹ یعنی: و آنکسها که کارزار کردند از بهر ما ، بنماییم ایشانرا راههای ما (طبری ۱۳۰۶) . ۲- اصل و ب: عصیان . ۳- قرآن - فاطر ۱۵ یعنی: ای مردمان ! شما درویشانید سوی خدا ، و خدای عزوجل اوست بی نیاز و ستوده (طبری ۱۴۸۹) . ۴- قرآن - محمد ۳۸ یعنی : و خدای عزوجل توانگر است و بی نیاز و شما همه درویشانید (طبری ۱۶۹۸) . ۵- قرآن - الاعراف ۱۸۸ و یونس ۴۹ یعنی: نه پادشای دارم مر خویشان را سودی و نه زبانی ، مگر آنچه خواهد خدای (طبری ۵۵۴) . ۶- ب: چیزست بر دو جوارح ، بردل و زبان . ۷- ب: بدل

(و هر که بدل شناسد و بزبان مقرآید او مؤمن باشد)^۱ .

و هر که بدل شناسد و بر زبان مقر نباشد او کافر باشد . و هر که مقر آید بر زبان و بدل شناسد آن منافق باشد . و جهمیان^۲ گوید : ایمان به دلست نه بزبان . و کرامیان^۳ (گویند) قول مجرد است به زبان . شافعیان ایمانرا اقرار گویند و معرفت و عمل .

اما طریق مذهب سنت و جماعت آنست : که فقهای ما گویند ابوحنیفه^۴ و اصحاب وی رضی الله عنهم : که ایمان اقرار است بر زبان و شناختن بدل و پذیرفتن اعمالست نه کردن اعمال . و معرفت بی اقرار ، کافرست و اقرار بی معرفت منافقی است . و اقرار با معرفت مؤمنی است . و مثل این چنانست : که اسپ خننگ را اشتهب خوانند و چون سیاه و سپید بود آنرا ابلق خوانند . پس بگفتار تنها منافق خوانند ، و بشناختن تنها جهمی^۵ خوانند . و چون شناختن دل باشد باقرار زبان ، مؤمن مخلص خوانند .

پس بدانکه اقرار بی معرفت سود نکند ، و معرفت بی اقرار سود نکند . چون آهک و زرنیخ ، که آهک و زرنیخ هر دو بیاید ، تاموی ببرد . آهک [۹۶] تنها و زرنیخ تنها مو نبرد .

پس اقرار بزبان باید و تصدیق بدل ، تا مؤمن مخلص باشد . اما عمل نه از ایمان است و عمل برتن است . زیرا که خدای تعالی گفت : **إِنَّ الدِّينَ آمَنُوا** ، آن کسانی که ایمان آوردند پس : **وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** ؟ پس گفت : **عَمَل نِيكَ**^۶ کردند . دانستیم که ایمان بر دلست و بر زبان است و کردار برتن

۱- جملات بین قوسین از (ب) است و اصل ندارد . ۲- رك : پاورقی ص ۸۱ .

۳- رك : پاورقی ص ۱۱۵ . ۴- رك : پاورقی ص ۲۲ . ۵- اصل : حجمی ؟

ب : جهود ؟ ۶- این آیت در قرآن مکرر است ازان جمله در سوره مریم ۷۶ و

۹۶ و سوره لقمان ۸ و فصلت ۸ و البروج ۱۱ و غیره . ۷- ب : کردار نیک .

باشد . پس گفتار زبان بی‌شناختن^۱ دل منافقی است . و شناختن^۱ دل بی‌اقرار زبان کافری . و گفتار زبان باشناختن^۱ دل مؤمنی .

اگر سوال کنند : که ایمان بعد از موت باجان رود^۲ یا کالبد بماند؟ جواب گوی: که ایمان اقرار زبانست و تصدیق بدل . چون بمیرد اقرار زبان آن باجان باشد ، و تصدیق دل درگور باشد باکالبد^۳ . تاجان هم با ایمان رفته باشد ، وهم کالبد با ایمان خفته باشد .

اگر سوال کنند : که منزلت ایمان برتر است یا منزلت علم ؟ تو نیز جواب گوی! که منزلت علم برتر است از منزلت ایمان . زیرا که حق تعالی مر مصطفی را صلی الله علیه وسلم گفت : *فَاعْلَم أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ*^۴ گفت بدانکه خدای نیست جز الله . اول گفت : بدان . پس دلیل آمد ، که علم برتر است از ایمان . و دیگر دلیل آنکه : خدای عزوجل همه را در ایمان برابر کرد ، و در علم تفاوت نهاد . و اندرین معنی [۹۷] دلایل بسیار است .
اما این قدر بس بود خردمند را .

مسئله سی و هشتم

آنست : که بدانی که خدای تعالی بهیچ چیز ، مانند نیست^۵ و هیچ چیز بدان نماند : *لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ*^۶ . پس بدانکه هر چه بر خاطر تو گذرد ، که خدای چنانست (نه چنانست بلکه)^۷ آفریننده آنست ، بلکه آفریننده همه چیزهاست ، و هرگز آفریننده بآفریده نمانده^۸ . و هر که

- ۱- ب : شناخت . ۲- اصل : که ایمان بعد از موت ایمان باجان رود .
ب : که بعد از موت ایمان با جان رود . ۳- ب : تا کالبد باجان هم با ایمان .
۴- قرآن - محمد ۱۹ . ۵- ب : چیز نماند . ۶- قرآن - الشوری ۱۱
یعنی : نیست همچون او چیزی ، و اوست شنوا و بینا . ۷- اصل ندارد ، از (ب)
است . ۸- ب : هرگز آفریده به آفریده کار نماند .

خدای را عزوجل بچیزی مانند کند ، کافر و مشبهی باشد . پس هر که خدای را عزوجل چشم یا ^۱ دست یا مانند این داند ، و آیت را بظاهر ^۲ تفسیر کند ، گمراهی باشد ، و از مسلمانی خبر ندارد ، و خدای عزوجل مصور است نه مصور .

اگر کسی ترا گوید : که صفت خدای تعالی پیش ^۳ من بگویی ! تو مرا آنرا جواب بگویی : که خدای عزوجل خود صفت کرده است : قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ . و جای دیگر گفت : هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ ^۵ . لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا صَمَدًا قَدِيمًا ، لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ^۶ .

مسئله می و نهم

آنست : که بدانی که خدای را عزوجل مکان نیست و آمد و شد نه . و بهیچ چیز که مخلوقان را باشد ، آنرا صفت نکنی . زیرا که تمامی ایمان دو چیز است : شناختن و ناشناختن ^۷ . بشناسی که خدای تعالی هست . و شناسی که چگونه است .

و حق تعالی مر موسی را گفت : یا موسی [۹۸] دو بدان و دو بدان ! بدانکه من خداوندم و یکی ام . اما بدان که من چگونه ام . و بدان که من روزی دهنده خلایقم . اما بدان که از کجا دهم .

-
- ۱- اصل : با دست ؟ ب : مانند متن . ۲- اصل : بظهر ؟ ب : بظاهر .
 ۳- ب : خدای خویش بگویی . ۴- قرآن - الاخلاص ۱ یعنی : بگو اوست خدای یگانه .
 ۵- قرآن - الحديد ۳ یعنی : اوست اول و آخر و آشکارا و پنهان (طبری ۱۸۰۴) .
 ۶- اقتباس است از آیات متعدد قرآنی . یعنی : نیست خدا مگر خدای یگانه که همباز نیست او را - خدای یگانه بی نیاز تنها - که نکرفته است زنی و نه فرزندی و ما ایم او را مسلمانان . ۷- ب : شناخت و ناشناخت .

و بعضی از علماء همچین گفته اند که: **التَّوْحِيدُ ذَفَى التَّشْبِيهِ وَقَرْنُهُ التَّعْلِيلُ**^۱. پس بدانکه حق تعالی عرش را بیافرید، بروی آب بود میگردید^۲. قوله تعالی: **وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ**^۳. حق تعالی فرمان داد تا بر عصابة^۴ عرش نوشتند: **الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى**^۵ بیارامیسد. و رسول علیه الصلوة والسلام گفت: **الْحَقُّ فِي كُلِّ مَكَانٍ مُوجُودٌ وَكَيْسَ فِيهِ بِمَحْدُودٍ**^۶. و معنی آن بود: که حق تعالی بهمه مکانها موجود است بعلم و قدرت. و آن بر مکان نی، و عرش مکان او نی. بلکه عرش جویان اوست و بقدرت آن قائم است. و اگر ملحدی خدای را صفت^۷ آمد و شد گوید. جواب بگویی آن ملحد را، که این که میگویی از سه وجه بیرون نیست: یا اگر باشد که آنجا هست، می نه بیند، برتر و فروتر شود تا بیند یا شنود، نزدیکتر آید^۸ تا بشنود یا آنجا که هست قادر نیست که فراتر آید تا قادر شود. هر که خدای را عزوجل بدین چیزها صفت کند کافر شود. اما آنچه آیات و اخبار متشابه است بدلیل باید^۹ بازگشت، و آن بهتر که بدان بگرویم و بظاهر تفسیر نکنیم^{۱۰}. و هر که نگرود معطله^{۱۱} باشد [۹۹].

۱- یعنی: توحید آنست که خدا را به چیزی همانند نسازد، و تعلیل را پدروود گوید. ۲- ب: میلرزید. ۳- قرآن - هود ۷ یعنی: و بود عرش او بر آب (طبری ۷۰۶). ۴- عصابه: بکسرۀ اول جامۀ سربند (غیاث). ب: ناعصا بعرش؟ ۵- قرآن - طه ۵ یعنی: خدای را بر از عرش است استوا بلاکیف (طبری ۹۸۶). ۶- اصل: این حدیث را نیافتم. ۷- اصل: صفتی؟ ۸- اصل: نزدیک ترا آید؟ ب: مانند متن. ۹- اصل: بدیل بنماید بازگشت؟ ب: بدلیل باید بازگشت. ۱۰- ب: نکنیم. اصل: نکنند. ۱۱- معطله یا معطلیه قومی باشند که اعتقاد ایشان ضد مشبهه است گویند شاید صفت کردن وی بچیزی که آن مخلوقی بود موجود. شاید گفت باری تعالی شیئی است یا موجود، یا حی، یا قادر، یا عالم... و امثال این (تبصرة العوام ۸۶).

این مقدار بس بود خردمند را.

مسئله چهارم

آنست: که کسب کردن بحال ضرورت فریضه بینی قوله تعالی عزوجل: وَهَزَىٰ لَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ^۱ و جای دیگر گفت: وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا^۲ و کسب کردن بقول بعضی فقهای ماسنت است^۳، و کسب ناکردن و نادیدن، هوا و بدعت است. و روزی از کسب دیدن کفر است. روزی از خدای باید دیدن^۴ قوله تعالی: اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ^۵ بدانکه روزی از کسب زیاده نشود و از کسب ناکردن روزی کم نشود. و حق تعالی روزی دهد نیک و بد را، بدان (را) بجهت بدی ایشان روزی نکاهد^۶ و نیکانرا بجهت نیکی در روزی نیفزاید. زیرا آنکه روزی تقدیر کرده است و قسم یاد کرده. قوله عزوجل فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ^۷.

و جای دیگر گفت: وَإِنْ مِنْ شَيْئٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهِ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ^۸. و جای دیگر گفت قوله عزوجل: وَبَارِكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سِوَاءَ لِلنَّاسِ لِيَوْمٍ^۹.

- ۱- قرآن - مریم ۲۵ یعنی: و بجنبان سوی خویش ستون خرما بن (طبری ۹۵۹).
- ۲- قرآن - الانباء ۱۱ یعنی: و کردیم روز را زیستن گاهی (طبری ۱۹۷۶).
- ۳- ب: و کسب ناکردن رخصت است و کسب ناکردن. ۴- درین جمل، دیدن: بمعنی عقیده کردن و قبول کردنت. ۵- قرآن - الروم ۴۰ یعنی: خدای عزوجل آنک بیافرید شما را، پس روزی داد (طبری ۱۴۰۱). ۶- اصل: نکاهد. ب: نکاهد. ۷- قرآن - الذاریات ۲۳ یعنی: و بخدای آسمان و زمین که آن حقست، چنان که شامی سخن گوید (طبری ۱۷۵۲). ۸- قرآن - الحجر ۲۱ یعنی: و نیست هیچ چیزی که نه بنزدیک ماست خزینها و کشایشهای او و فرو نفرستیم آن روزی را مگر باندازه دانسته (طبری ۸۴۱). ۹- قرآن - فصلت ۱۰ یعنی: و برکة کرد اندران و اندازه کرد اندران روزیهای آن اندر چهار روز، یک سانت خواهندگانرا (طبری ۱۶۱۸).

و جای دیگر گفت: **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ**^۱.
 و بعضی گفتند: حق تعالی کسب فرمود، تابنده بفساد مشغول نشود.
 و حق تعالی تندرست فارغ^۲ را دشمن دارد، که نه کار این جهان کند، و نه کار
 آن جهان.
 پس این مقدار بس بود خردمند را.

مسئله چهل و یکم

آنست: که بدانی که عمل از ایمان نیست، و ایمان طاعت است [۱۰۰].
 و نه هر طاعت ایمانست. چنانکه کفر معصیت است، و نه هر معصیت کفر است.
 و قرآن و اخبار بدین ناطق است و متواتر و هم متواهد^۳ احکام عقل.
 اما کتاب: **قوله عزوجل: وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ
 وَرُسُلِهِ**^۴ - الآیه - گفت: بمن گروید و عمل یاد نکرد. و جای دیگر گفت
**قوله تعالی: قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِن دُونِهِ
 أَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجُبٌ مُّوَسَّعَةٌ وَمَن يَشْكُرْ فَكُلٌّ مِّنْ لَّدُنَّكَ**^۵ -
 الآیه - و عمل یاد نکرد. و جای دیگر گفت: **رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي
 بِالْإِيمَانِ، أَن آمِنُوا بِرَبِّكُمْ**^۶ و عمل یاد نکرد.

۱- قرآن - الذاریات ۵۸ یعنی: که خدای عزوجل اوست روزی دهند، خداوند
 زور و قوت استوار (طبری ۱۷۵۵). ۲- اصل: پارغ؟ ۳- کذا در اصل؟
 توهده بمعنی تمهد و گستردهست (المنجد) اگر ازین باب تفاعل آمده باشد، پس متواهد
 احکام عقل آنست که باحکام عقل هم مؤید و برابر باشد. ۴- قرآن - البقره ۲۸۵
 یعنی: و گرویدگان همه بگرویدند بخدای و فرشتگان و نامه‌های او و پیغامبران
 (طبری ۱۸۲). ۵- قرآن - البقره ۱۳۶ یعنی: بگوید بگرویدیم بخدای و
 آنچه بفرستادند سوی ما، و آنچه بفرستادند سوی ابراهیم (طبری ۱۰۳).
 ۶- قرآن - آل عمران ۱۹۳ یعنی: خداوند ما! ما شنیدیم آواز دهنده‌یی که آواز
 میدهد ایمانرا که: بگروید بخداوند شما (طبری ۲۶۷).

و جبرئیل پرسید رسول (را) علیه الصلوة والسلام که : مَا الْإِيمَانُ ؟ ایمان چیست ؟ گفت : أَنْ تَوْمَنَ بِاللَّهِ ، أَنْتَ كَمَا بَخَدَايَ عَزَّوَجَلَّ بَكْرُورِي وَ عَمَلِ يَادِ نَكَرْد . و گفت : مَا الْإِسْلَامُ ؟ اسلام چیست ؟ گفت : كَرْدَن نِهَادَن مَر نِمَاز وَ رُوزَه وَ زَكْوَةَ وَ حَجَّ رَا ، وَ أَنْجَه بَدِين (مَا) نَدَا . نه بینی که از ایمان جدا پرسید ، و از شریعت جدا .

و رسول گفت علیه الصلوة والسلام ، معاذبن جبل را که : يَا مَعَاذُ ! بَانَكْ نِمَاز كَن مَرْدَم (رَا) تَا هَر كَه بَكُوِيْد بِاِخْلَاص : لِآلِهَةِ الْإِلَهِ ، بِهَشْت آنرَا وَ اِجِب شُود . و رسول علیه الصلوة والسلام در خطبه گفت : هَر كَه بَكُوِيْد : لِآلِهَةِ الْإِلَهِ مُحَمَّدًا رَسُوْلَ اللهِ ، بِهَشْت آنرَا وَ اِجِب شُود^۱ .

نه بینی : که رسول علیه الصلوة والسلام ، در احکام شریعت فرمود : که اگر مردی بمیرد [۱۰۱] و بر وی نماز یا روزه یا حج باشد ، از پس وفات آن حج کند از بهر آن . و هر نماز را دومن گندم دهند . و هر روزه ماه رمضان دومن گندم بدهند^۲ بجای آن بود . اما اگر کافر بمیرد و همه اموال دنیا از بهر آن دهند ، بجای هیچ چیز نه نشیند .

پس دانستیم : که عمل از ایمان نیست . ایمان دیگر است و طاعت دیگر . اگر ایمان طاعت بودی ، بعضی در حیوة و بعضی بعد از حیوة کرده

۱- در صحاح احادیث ، این حدیث به تفصیل وارد است (رَك : تیسیر الوصول ۱۳/۱) راوی این حدیث عبدالله بن عمر است از پدر خویش : الاسلام ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبده ورسوله و تقيم الصلاة و تؤتي الزكاة و تصوم رمضان و تحج البيت ان استطعت اليه سبيلاً . . . اما ایمان : ان تؤمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر و تؤمن بالقدر خيره و شره (تیسیر ۱۴/۱) . ۲- برای شرح این گونه احادیث به کتب صحاح کتاب الایمان و تیسیر الوصول (۱۰/۱ بیعد) رجوع شود . ۳- ب : و مر هر روز را از ماه رمضان که روزه در گردن او باشد دومن .

شودی^۱. نه بینی: که هر پیغمبر را شریعتی دیگر و ایمان یکی. اما بشریعت مختلف بودند. پس دانستیم: که عمل از ایمان نیست.

اما روا نباشد، که یکی از ایشان را ایمان بیشتر داری، و یکی را کمتر داری! و نه بینی: که ایمان بر دوام است و عمل بر دوام نی. اگر مردی نماز پیش از وقت کند روا نباشد، و روزه پیش از ماه رمضان بدارد روا نبود. و اگر کافری همه طاعتها کند پیش از گرویدنش^۲ مؤمن نگردد. زیرا که ایمان، پیش از شرایع باید. اما کودک نارسیده تا رسیده نگردد، و دیوانه تا هشیار نگردد، و خفته تا بیدار نگردد، بر ایشان نماز نیست و مؤمن اند.

پس دانستیم: که عمل از ایمان نیست و اگر کافری در مزبله^۳ ایمان آرد روا باشد، و اگر نماز کند روا نباشد. نه بینی: که جنب یا زن حیاض نماز کند روا نباشد. چه گویی مؤمن باشند ایشان [۱۰۲] یا کافر؟ و اگر کافر جنب یا حیاض ایمان آرند روا باشد. و اگر در همین حال نماز کند روا نباشد. و نیز چه گویی: مؤمنان در بهشت مؤمن باشند یا نه؟ اگر مؤمن باشند بعضی باشند یا همه؟ زیرا که بهشت نه جای عمل است، در بهشت همه اعمال از بندگان برخیزد، نه نماز بود، و نه روزه، نه فرایض^۴ و نه سنت. پس اگر عمل از ایمان بودی، بایستی که در بهشت ازین اعمال خیر چیز بگردندی^۵. پس درست شد: که عمل از ایمان نیست. نه بینی: که سحره فرعون ایمان آوردند؟ و هیچ نکردند، تا کشته شدند. آن ایمان ایشان ایمان بود، و حق تعالی گفت: **وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ**^۶. هر که با ایمان کافر

۱- ب: بودی بعضی در حیات و بعضی در ممات از بعد حیات کرده شدی.

۲- کذا در اصل = گرویدنش. ب: گروش. ۳- مزبله: جای سرکین انداختن

(غیاث). ۴- ب: فضائل. ۵- ب: ازین عمل چیزی بگردندی. ۶- اصل و

ب: آوردند. ۷- قرآن - المائدة ۵ یعنی: و هر کی کافر شود با ایمان - که تباه

شد کار او (طبری ۳۷۵).

شود کردارش حبطه گردد .
این مقدار کفایت بود خردمند را .

مسئله چهل و دویم

آنست : که ایمان انبیا و مؤمنان و صالحان و عامیان^۱ همان(ن) باشد و از جبرئیل همان(ن) باشد . و هر که گوید : ایمان بد کردار^۲ ، کمتر از ایمان نیکوکاران^۳ باشد آن هوادار باشد . حق تعالی گفت : شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^۴ الْآيَةُ .

اندرین آیت مؤمنان اند فرشتگان ، و فرشتگان افضل گرفتند بر کردار گرفتن^۵ . زیرا که ایمان همه یکی است . پس حق تعالی بفرمود مر رسول را که : خلق را بمان^۶ تمام خوان یا ناتمام . زیرا که ایمان آنست . رسول علیه الصلوة والسلام گفت : من قال لا إله الا الله خالصاً مخلصاً [۱۰۳] بالقلب دخل الجنة^۷ .

گفت : هر که لا إله الا الله خالصاً مخلصاً بگوید در بهشت شود .
و رسول علیه الصلوة والسلام ده سال بمکه^۸ خلق را دعوت کرد ، پس کس بود که از ایشان ببرد . چه گویی که با ایمان تمام مردند یا با ایمان ناتمام؟ اگر با ایمان تمام رفتند ، همه یکی است . و اگر با ایمان ناتمام مردند ، کسی که ایمان

۱- ب : عاصیان . ۲- ب : بد کرداران . ۳- ب : نیکو کرداران .

۴- قرآن - آل عمران ۱۸ یعنی : کواهی داد خدای که اوست ، نیست خدای مگر او و فرشتگان و خداوندان دانش ، ایستاده بر است (طبری ۲۰۱) . ۵- ب : مؤمنانند

و همه فرشتگان که فضل گرفتند بکردار گرفتند زیرا که . ۶- ب : را با ایمان

تمام . ۷- این حدیث صحیح را البزار از ابی سعید چنین آورده : من قال لا اله الا الله

مخلصاً دخل الجنة (جامع الصغير ۲/۱۷۷) . ۸- ب : بمکه بودند خلق .

تمام ندارد، لامحاله بدوزخ شوند^۱. پس رسول علیه الصلوة والسلام خلق را بایمان خواند. بایمان خویش خواند، یا بجز^۲ ایمان خویش خواند؟ هر که چنین گوید: گرویدم بدانکه پیغمبر گرویده است و جبرئیل و میکائیل و باقی فرشتگان و پیغمبران. قوله تعالی: **فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ أُهْتَمُوا^۳**. پس هر که چنین گوید: آنکه جبرئیل آورد از خدای به محمد، راستست و من گرویده‌ام^۴، هر چند آنکس زانی و میخواره باشد و خونی بود، ایمان وی همانست و ایمان پیغمبران همان. پس این مقدار بس بود خردمند را.

مسئله چهل و سیم

آنست: که بدانی که مرگ حق است و از پس مرگ زنده شدن حق است. و هر که حق نه بیند، او دهری^۵ و قرمطی^۶ و سفید جامه^۷ است. قوله تعالی:

- ۱- ب: تمام مردند همه یکیست و اگر بنا تمام کسی بمیرد ۱ که ایمان نیارد لامحاله بدوزخ رود. ۲- اصل: یا بجز؟ ب: یا بجز. ۳- قرآن - البقره ۱۳۷ یعنی: اگر بگردند همچنان که بگرویدید بدان، راه یافتید (طبری ۱۰۳).
- ۴- ب: گرویدم. ۵- دهری: کسی گویند که قائل بقدم دهر یعنی زمان بوده و حوادث را مستند بدهر میداند، وقائل بخدای مدبر جهان نیست (کشاف اصطلاحات ۴۸۰).
- ۶- قرمطی: کلمه قرمط در زبان عربی اسم خاص بود، و پیشوای قرمطیان هم حمدان قرمط نام داشت که هواخواهان او را قرمطی گفتند. و این طایفه در حدود ۲۶۴ هـ از بنی عباس سرکشی کردند، و مملکتی نزدیک اباحتیان یا اشتراکيون داشتند، و دارای سازمانهای مخفی بودند در عراق و ممالک عربی. ۷- در حدود ۱۵۰ هـ هاشم بن حکیم مشهور به مقنع در خراسان جنبش سپید جامگان (المیضه) را بوجود آورد و ۱۴ سال باگماشتگان دولت عباسی در خراسان جنگها کرد، و عاقبت در سنه ۱۶۳ هـ خود را بسوزانید (برای شرح رک: افغانستان بعد از اسلام ص ۳۲۰ بعد).

كُلُّ مَنْ عَلَيْهِمَا فَنانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ^۱ . و جای دیگر گفت : كُلَّ شَيْئِي هَائِكُمْ إِلَّا وَجْهَهُ^۲ . و جای دیگر گفت : مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ قَارَةَ أُخْرَىٰ^۳ . و جای دیگر گفت : أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ^۴ زیرا آنکه [۱۰۴] هر که بعث را منکر شود ، کتاب خدا را عزوجل و نبوت رسول را صلی الله علیه وسلم منکر شده باشد .

و جای دیگر گفت : وَكَيْفَ تَعْفُونَ بِالله^۵ . و درین باب، آیات و اخبار و اجماع و شواهد بسیار است .
اما این مقدار کفایت بود خردمند را .

مسئله چهل و چهارم

آنست : که روز قیامت حق است^۶ ، و راست داشتن مر آنرا واجب قوله تعالی : وَتَفِيخُ فِي الصُّورِ^۷ . و جای دیگر گفت : وَإِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ^۸ . و جای دیگر گفت : لِيَوْمِ الْفَصْلِ وَمَا آدْرِيكَ مَا يَوْمَ الْفَصْلِ^۹ .

- ۱- قرآن - الرحمن ۲۶-۲۷ یعنی: خلقان همه هر چه هستند فانی اند و گذرنده و باقی است که بماند وجه خدای تو (طبری ۱۷۸۵) .
- ۲- قرآن - القصص ۸۸ یعنی : و همه چیزی هلاک گردد مگر خدای (طبری ۱۲۷۵) .
- ۳- قرآن - طه ۵۵ یعنی : ازین زمین بیافریدیم شما را ، و باز در زمین گردانیدیم شما را ، و از زمین بیرون آریم شما را باری دیگر (طبری ۹۹۰) .
- ۴- قرآن - القیامه ۴۰ یعنی: آیا نیست آنک این خداوند تواناست بران که زنده کند مردگانرا (طبری ۱۹۶۳) .
- ۵- قرآن - البقره ۲۸ یعنی : چگونه کافر شدید بخدای و بودید مردگان ، پس زنده کرد شما را ، پس بمیراند ، پس زنده کند شمارا (طبری ۴۳) .
- ۶- ب : حقت و هر که حق نه بیند کافر است . پس بدانکه روز قیامت حقت و راست داشتن .
- ۷- قرآن - ق ۲۰ یعنی : و بدینند اندر صورت ، آنست روز بیم کردن (طبری ۱۷۴۲) .
- ۸- قرآن - الواقعة ۱ یعنی: چون بیوفتد اوفتادنی (طبری ۱۷۹۴) .
- ۹- قرآن - المرسلات ۱۳-۱۴ یعنی: روز گزاردن را - وجه دانا کرد ترا که چیست روز گزاردن؟ (طبری ۱۹۷۲) .

- و جای دیگر گفت: **إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا**^۱ .
 و جای دیگر گفت: **يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ**^۲ .
 و جای دیگر گفت: **لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ**^۳ .
 و جای دیگر گفت: **لِقَاتِيكُمْ الْآبِغْتَةَ**^۴ .
 و جای دیگر گفت: **لَأَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ**^۵ .
 و جای دیگر گفت: **فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**^۶ .
 و جای دیگر گفت: **آتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ**^۷ .

اما خبر آنست: که رسول صلی الله علیه وسلم گفت: روز قیامت بنده قدم از جا بر ندارد، که از چهار چیزش نپرسند: اول: از عمرش پرسند، تا در چه گذشته است، در طاعت یا در معصیت. دیگر از مالش پرسند، تا از کجا بدست آورده است و بکجا صرف کرده؟ دیگر از جوانیش پرسند، که جوانیش در چه گذشته است، در طاعت [۱۰۵] یا در معصیت؟
 و روز قیامت روز بزرگ و باهولست، و همه خلق برهنه باشند، مگر آنکه بر ایشان فضل کند حق تعالی، و حلهای^۸ بهشتی پوشاند.
 و گرسنه باشند، مگر آنکه حق تعالی طعام بهشتی شان خوراند^۹. و عایشه

- ۱- قرآن - النبأ ۱۷ یعنی: که روز فصل هست وعده گاه (طبری ۱۹۷۷).
 ۲- قرآن - عبس ۳۴ یعنی: آن روز که بگریزد مرد از برادر خویش (طبری ۱۹۸۷).
 ۳- قرآن - المطففين ۶ یعنی: روزی بزرگ را - آن روز که برخیزند مردمان مر خداوند جهانیان را (طبری ۱۹۹۶).
 ۴- قرآن - الاعراف ۱۸۷ یعنی: نه فرود آید بشما مگر ناکهانی (طبری ۵۵۴).
 ۵- قرآن - القیمة ۱ یعنی: سوگند یاد کنم بروز رستاخیز (طبری ۱۹۶۰).
 ۶- قرآن - الماعراج ۴ یعنی: اندر روزی که هست اندازه آن پنجاه هزار سال (طبری ۱۹۲۶).
 ۷- قرآن - النحل ۱ یعنی: پیامدنی است فرمان خدای (طبری ۸۶۱).
 ۸- حله: جامه و برد یعنی (غیاث).
 ۹- اصل: خواند. ب: خوراند.

رضی الله عنها پرسید : که روز قیامت زن و مرد برهنه باشند؟ رسول صلی الله علیه وسلم گفت: بلی یا عایشه! گفت: و ارسوایا! رسول علیه الصلوة والسلام گفت: یا عایشه! آنروز را از هیبت کس ندانند، که آن زنیست یا مردست. پس اندرین معنی، آیات و اخبار بسیار است. اما این مقدار بس بود خردمند را.

مسئلة چهل و پنجم

آنست: که بدانی که وتر سه رکعت است بیک سلام و حق بینی. زیرا آنکه هر که و تربیک رکعت کند، یا سه رکعت کند بدو سلام. بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه، از پس آن نماز روا نباشد. و رسول علیه الصلوة والسلام روزی گفت: ای یاران! امشب حق تعالی شما را نمازی داد، و کرامتی کرد، که شما را بهتر است از شتران سرخ موی سیاه چشم. گفتند: یا رسول الله! آن کدامست؟ گفت: آن سه رکعت و تراست از پس نماز خفتن تا وقت سفیده دم^۱. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت کند: رسول علیه الصلوة والسلام وتر سه رکعت گذارید بیک سلام، پس سه بار گفت: سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمُقَدَّسِ^۲. و عبدالله ابن مسعود^۳ رضی الله عنه روایت کند که: [۱۰۶] رسول علیه الصلوة والسلام وتر سه رکعت گذارید، و قنوت پیش از رکوع بود. و در خبر است: که سه رکعت نماز شام وتر روز است، و سه رکعت بعد از خفتن وتر شب است. و رسول صلی الله علیه وسلم وتر را مانند کرد بنماز شام. و ابوسلمه روایت کند: که رسول علیه السلام وتر را سه رکعت کرد

۱- این حدیث را ابوداؤد و ترمذی از خارجه بن حذافه روایت کرده اند که

ترمذی آنرا غریب شمرده و بخاری هم آنرا سماع مسلسل نمیگوید (تیسیر ۲/۲۹۹)

۲- در نسایی و ابوداؤد: سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْمُقَدَّسِ. ب: کذا. ۳- رك: پادرقی ص ۴۹

بيك سلام . وعایشه رضی الله عنها روایت میکند : که رسول علیه السلام وتر را سه رکعت گذاریدی . در رکعت اول سه سجده خوانندی . و در دویم قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ^۲ . و در سیم قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ^۳ .

و عبدالله ابن عباس^۴ رضی الله عنهما روایه کند : که رسول علیه السلام در خانه میمونه^۵ که خاتون رسول بود خفته بود . برخاست^۶ و در شب نماز وتر گذارد سه رکعت بیک سلام . و همه صحابه برین گرد آمدند، مگر گروهی^۷ که غائب بود .

و محمد ابن کعب قرظی^۸ گفت: رسول علیه السلام نهی کرد از بتیراء، و بتیراء^۹ نماز يك رکعتی بود و بعضی از خلفا و صحابه و تابعین و امامان و

- ۱- مراد سوره اعلی عدد ۸۷ در یاره ۳۰ قرآنست . ۲- مراد سوره ۱۰۹ الكافرون است در یاره ۳۰ قرآن . ۳- سوره ۱۱۲ الاخلاص در یاره ۳۰ قرآن .
- ۴- رك : یاورقی ص ۳۱ . ۵- اصل : خانه من میمونه؟ هی بره بنت حارث هلالیه ، آخرین زوجه حضرت محمد است که زوجه ابی رهم امری بود ، و بعد از درگذشت او در سنه ۷ هـ در حبات حضرت پیغمبر آمد و میمونه نامیده شد ، و بسن ۸۰ سالگی در سنه ۵۱ هـ در موضع سرف نزدیک مکه وفات یافت از ۷۶ حدیث مرویست (الاعلام ۸/۳۰۱).
- ۶- اصل و ب : برخاست ؟ ۷- اصل و ب : مگر کرخی غائب ؟ چون در میان صحابه کرخی معروف نیست متن به حدس تصحیح شد . ۸- اصل : قرظی ؟ و محمد ابن کعب القرظی منسوب به بنی قریظه مدینه که از فضلاء مدینه بود ، و از ابن عباس و ابن عمر و دیگر صحابه روایت کند ، و در تأویل قرآن بی نظیر بود ابن سعد او را تفه و یارسای کثیر الحدیث شمرده است . وفات او را باختلاف ۱۰۸ - ۱۱۲ - ۱۱۹ - ۱۲۰ هـ نوشته اند (اللباب ۲/۲۵۴ و خلاصه تذهیب ۳۰۵) . ۹- اصل : بترا ؟ که صحیح آن بتیراء است یعنی يك رکعت نماز دم بریده خواندن . در حدیث است : انه نهی عن البتیراء ، هو ان یوتر برکعة واحدة ، وقیل ان یشرع فی رکعتین فاتم الاولی وقطع الثانیه (منتهی الارب ۱/۵۹) .

ابدالان^۱ یاد کنیم که برین بوده اند .

اما اول ازان کسان یاد کنیم ، که رسول علیه السلام بر ایشان بیهشت گواهی داد : ابوبکر صدیق^۲ و عمر فاروق^۳ و عثمان ابن عفان^۴ و علی ابن ابی طالب^۵ و طلحه^۶ و زبیر^۷ و عبدالرحمن ابن عوف^۸ و سعد ابن وقاص^۹ و سعید ابن زید^{۱۰} و ابو عبیده [۱۰۷] جراح^{۱۱} رضی الله عنهم .

و از یاران دیگر چون : عبدالله ابن مسعود^{۱۲} و عبدالله ابن عباس^{۱۳} و جابر ابن عبدالله الانصاری^{۱۴} و عقبه ابن عامر^{۱۵} و عمران الحصین^{۱۶} و عبدالله

- ۱- ابدال : گروهی از اولیاء الله که حق تعالی عالم را بوجود ایشان قائم دارد ، وهمه در عالم هفتاد شخص اند . اگر یکی از ایشان بمیرد ، دیگری بجای او مقرر شود ، و این جمع بدل است بمعنی شریف و کریم ، و با جمع بدیل است و چون این قسم اولیا را بدل یکدیگر شدن مقرر است ایشانرا ابدال گویند (غیاث) . ۲- عبدالله بن ابی قحافه عثمان بن عامر تمیمی قرشی مشهور به ابوبکر صدیق (۵۱ ق ، ۱۳ هـ) خلیفه اول . ۳- عمر بن خطاب بن نفیل قرشی عدوی خلیفه دوم (۴۰ ق ، ۲۳ هـ) . ۴- عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه قرشی خلیفه سوم (۴۷ ق ، ۳۵ هـ) . ۵- علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب هاشمی قرشی خلیفه چهارم (۲۳ ق ، ۴۰ هـ) . ۶- طلحه بن عبیدالله بن عثمان تمیمی قرشی از مشاهیر صحابه (۲۸ ق ، ۳۶ هـ) . ۷- زبیر بن عوام بن خویلد اسدی قرشی عمه زاده پیغمبر (۲۸ ق ، ۳۶ هـ) . ۸- رڪ : یاورقی ص ۵۰ . ۹- رڪ : یاورقی ص ۵۰ . ۱۰- سعید بن زید بن عمرو بن نفیل عدوی قرشی از مشاهیر صحابه (۲۲ ق ، ۵۱ هـ) . ۱۱- رڪ : یاورقی ص ۵۰ . ۱۲- رڪ : یاورقی ص ۵۰ . ۱۳- رڪ : یاورقی ص ۳۱ . ب: و عبدالله عمر و زید بن ثابت . ۱۴- جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی مدنی از صحابه معروف متوفا در مدینه ۷۸ هـ (خلاصه تذهیب ۵۰) . ۱۵- عقبه بن عامر جهنی راوی ۵۵ حدیث والی معاویه در مصر متوفا ۵۸ هـ (خلاصه تذهیب ۱۳۷) . ۱۶- ابو نجید عمران بن حصین بن عبید بن خلف خزاعی از علماء صحابه ، راوی ۱۳۳ حدیث متوفا ۵۲ هـ (خلاصه تذهیب ۲۵۰) .

ابن شداد^۱ و ابودردا^۲ و ابوذر الغفاری^۳ و حسن^۴ و حسین^۵ و اسود بن یزید^۶ و ابی ابن کعب^۷ و حارث ابن قدام^۸ و معاذ ابن جبل^۹ و حذیفه الیمان^{۱۰} و انس ابن الیمان^{۱۱} و انس ابن مالک^{۱۲} و سلمان فارسی^{۱۳} و بلال^{۱۴} و ابو ایوب انصاری^{۱۵} و ابوامامة الباهلی^{۱۶} و وائل ابن حجر^{۱۷} و عایشه^{۱۸}

- ۱- عبدالله بن شداد بن الهاد که نامش اسامه لیشی مدنی است مقتول یوم دجیل ۸۱ هـ یا در جنگ جمام ۸۳ هـ (خلاصه ۱۷۰). ۲- ابو الدرداء عویمر بن زید بن عبدالله بن قیس خزرجی از فضلاء صحابه راوی ۱۷۹ حدیث از جامعان قرآن و قاضی دمشق. متوفای در سنه ۳۲ هـ (خلاصه ۲۵۴). ۳- اصل: ابوالغفاری؟ ولی ابودر جندب بن جناده غفاری، صحابی معروف راوی ۲۸۱ حدیث و شخص عالم صادقی بود متوفای در رنده ۳۲ هـ (خلاصه ۳۷۸). ۴- امام حسن بن علی ابن ابی طالب (۳-۵۰ هـ).
- ۵- امام حسین بن علی (۴-۶۱ هـ). ۶- اصل و ب: اسود ابن زید؟ چون بدین نام در صحابه کسی دیده نشد بظن غالب مراد ابوعمر و اسود بن یزید بن قیس نخعی کوفی فقیه صحابه است متوفای ۷۵ هـ (خلاصه ۳۲). ۷- ابی بن کعب بن قیس بن عبید از بنی نجار خزرج و صحابی انصاریست از نویسندگان وحی که پیش از قبول اسلام حبر یهود بود، راوی ۱۶۴ حدیث متوفای در مدینه ۲۱ هـ (الاعلام ۱/۷۸). ۸- این نام را در کتب رجال نیافتم، یککفر حارث بن فلان. عامل پیامبر بود برجدیله بنی حنی (تجربید ۱/۱۱۴). ۹- رک: پاورقی ص ۵۰. ۱۰- رک: پاورقی ص ۷۹.
- ۱۱- این نام در تجربید اسما الصحابه و کتب رجال یافته نشد. ۱۲- رک: پاورقی ص ۴۸. ۱۳- رک: پاورقی ص ۴۸. ۱۴- ابوعبدالله بلال بن رباح حبشی مؤذن رسول و یکی از سابقین اسلام راوی ۴۴ حدیث متوفای در دمشق ۲۰ هـ (الاعلام ۲/۴۹). ۱۵- ابو ایوب خالد بن زید بن کلیب بن ثعلبه انصاری از بنی نجار صحابی مجاهد دلاور متقی که در سنه ۵۲ هـ در قسطنطنیه شهید شد راوی ۱۵۵ حدیث است (الاعلام ۲/۳۳۶). ۱۶- ابو امامة صدی بن عجلان بن وهب باهلی صحابی راوی ۲۵۰ حدیث که در سنه ۸۱ هـ در حمص وفات یافت (الاعلام ۳/۲۹۱). ۱۷- اصل: و ابل؟ هو وائل بن حجر حضرمی قحطانی از ملوک حضرموت که بحضور محمد (ص) رسید و ایمان آورد، و احادیثی هم از او مرویست در حدود ۵۰ هـ از جهان رفت این خلدون مورخ از احفاد اوست (الاعلام ۹-۱۱۷). ۱۸- عایشه بنت ابی بکر صدیق ←

و حفصه^۱ و میمونه^۲ و فاطمه زهرا^۳ و عبدالله بن زید^۴ و ابوبکر^۵ و حارثه^۶
و براء بن حارث^۷ و جابر بن سمره^۸ و جریر ابن عبدالله الانصاری^۹ و سهل ابن
سعد الساعدین^{۱۰} و عباده ابن صامت^{۱۱} و عبدالرحمن جبر^{۱۲} و نعیم ابن سلام^{۱۳}

- ۱- حفصه بنت عمر بن خطاب از ازواج حضرت محمد که ۶۰ حدیث از روایت شده، تولدش در مکه ۱۸ ق ۵ و وفاتش در مدینه سنه ۴۵ ه است (الاعلام ۲/۲۹۲)
- ۲- رک: پاورقی ص ۱۳۵. ۳- فاطمه بنت محمد صلعم که مادرش خدیجه بنت خویلد بود (۱۸ ق ۱۱۵ ه). ۴- اصل: عبد ابن زید؟ هو عبدالله بن زید بن عاصم ابن کعب نجاری انصاری صحابی شجاع مدنیست راوی ۴۸ حدیث ۷ ق ۶۳ ه (الاعلام ۲/۲۱۹).
- ۵- اصل: ابوبکر؟ چون ذکر خلیفه اول قبلاً گذشته در اینجا ابوبکره نفیع بن حارث بن کلهه ثقفی از اهل طایف مراد خواهد بود که ۱۳۲ حدیث را روایت کرده و در سنه ۵۲ ه در بصره مرده است (الاعلام ۱۷/۹). ۶- حارثه بن بدر بن حصین تمیمی غداتی بصری تابعی است که گویند به صحبت رسول (ص) رسیده بود، متوفی در اهواز ۶۴ ه (الاعلام ۲/۱۶۲). ۷- اصل: و براء بن حارث؟ که مراد ابوعمارة البراء بن عازب بن حارث خزرگی باشد راوی ۳۰۵ حدیث و والی ری در ۲۴ ه متوفی ۷۱ ه (الاعلام ۱۴/۲). ۸- اصل: سمر؟ هو جابر بن سمره بن جناده السوائی صحابی راوی ۱۴۶ حدیث، متوفی در عراق ۷۴ ه (الاعلام ۲/۹۲).
- ۹- جریر بن عبدالله بن جابر، راوی ۱۰۰ حدیث متوفی ۵۴ ه (خلاصه ۵۲).
- ۱۰- سهل بن سعد بن مالک خزرگی انصاری از بنی ساعده و مشاهیر اصحاب اهل مدینه راوی ۱۸۸ حدیث متوفی ۹۱ ه (خلاصه ۱۳۳). ۱۱- عباده بن الصامت بن قیس انصاری خزرگی صحابی پارسا و قاضی فلسطین و راوی ۱۸۱ حدیث ۳۸ ق ۳۴ ه (الاعلام ۲/۳۰).
- ۱۲- ابوعبس عبدالرحمن بن جبر خزرگی که پیش از قبول اسلام عربی می نوشت. متوفی ۳۴ ه مدفون بقیع (المعارف ابن قتیبه ۳۲۶) در اصل جبیر؟ ۱۳- نعیم بن سلامه (یا سلام) از صحابه است که ابن منده و ابی نعیم ذکر او او را کرده اند، در حدیثی که از ابی هریره روایت کرده (تجرید ۲/۱۱۹).

→ که در سنه دوم هجرت به زواج حضرت محمد (ص) آمد (۹ ق، ۵۸ ه) از ۲۲۱۰ حدیث روایت شده (الاعلام ۴/۴).

و اوس ابن ابی اوس^۱ و ابونجیح السلمی^۲ و عبدالله ابن جواد^۳ و ابوموسی
الاشعری^۴ و عکرمه^۵ و قثم ابن عباس^۶ و عدی ابن حاتم^۷ و عباس بن ابی ربیعہ
المخزومی^۸ و عثمان ابن طلحه^۹ و شیبہ ابن عثمان^{۱۰} و ابو محذورہ

- ۱- اوس بن ابی اوس حذیفه ثقفی صحابی است که در شام میزیست و دو حدیث ازو در صحاح منقول است (خلاصه ۳۵) . ۲- ابونجیح سلمی از صحابه است که در صحاح ازو روایت میشود ، شاید نامش عمرو یا عرباض باشد (تجرید ۲/ ۲۲۰) .
- ۳- کذا در اصل و ب : ولی عبدالله بن جراد خفاجی عقیلی از راویان حدیث است که بقول بخاری بصحبت پیامبر رسیده بود (تجرید ۱/ ۳۲۴) . ۴- عبدالله بن قیس بن سلیم بن حضار بن حرب از بنی اشعرق حطان صحابی معروف به ابوموسی الاشعری (۲۱ ق ۴۴ هـ) یکی از دلاوران اسلام و یکی از حکمین صفین که در سنه ۱۷ هـ والی بصره بود تولدش در زبید یمن و وفاتش در کوفه است در صحیحین ۳۵۵ حدیث ازو مرویست (الاعلام ۴/ ۲۵۴) . ۵- عکرمه بن ابی جهل قرشی ، از سنادید قریش و اصحاب نبی است متوفی بعمر ۶۲ سالگی در سنه ۱۳ هـ (الاعلام ۵/ ۴۴) . ۶- قثم بن عباس ابن عبدالمطلب هاشمی عمزاده پیامبر است که در کودکی مسلمان شد و از اصحاب و اقارب نبی است که در عصر معاویه در غزو سمرقند شهید شد سال ۵۷ هـ (الاعلام ۵/ ۲۹) قبرش تا کنون در سمرقند بنام شاه زنده مشهور است . ۷- اصل : عادی ؟ هو عدی ابن حاتم بن عبدالله طایبی نصرانی ، مشهور بکرم بود که در صحاح ازو روایت احادیث موجود است (تجرید ۱/ ۴۰۵) در سنه ۹ هـ مسلمان شد و در سنه ۶۸ هـ در کوفه بمرد ، ۶۶ حدیث ازو مرویست وی از مشاهیر اصحاب و جوادان امت است (الاعلام ۵/ ۸) .
- ۸- اصل : المخزومی ؟ ولی باین نام در کتب رجال و صحابه عباس مخزومی دیده نشد . یکنفر عباس بن ربیعہ بن حارث بن عبدالمطلب هاشمی در صفین با حضرت علی بود و شهید شد او را حضرت عثمان در بصره خانه و صد هزار درهم بخشیده بود ، که داماد حسان بن ثابت است و اعقاب زیادی دارد (المعارف ابن قتیبہ ۱۲۸) . ۹- عثمان بن طلحه بن عبدالله قرشی از بنی عبدالدار صحابی حاجب کعبه است که در فتح مکه بود و کلید کعبه بدو سپرده شد . در سنه ۴۲ هـ در مدینه یامکه وفات یافت (الاعلام ۴/ ۳۶۷) .
- ۱۰- اصل و ب : شعبه . ولی شیبہ فرزند عثمان بن طلحه سابق الذکر است که اعقاب او کلید داران کعبه بودند (المعارف ۷۰) وفاتش ۵۹ هـ است و روز فتح مکه مسلمان شد منصب کلیدداری کعبه از ایام جاهلیت درین خاندان بود (الاعلام ۳/ ۲۶۴) .

المؤذن^۱ و صفوان ابن امیه ابن خلف^۲ و عبدالله ابوشهاب المخزومی^۳ و مطیع ابن الاسود^۴ و عبدالرحمن ابن صفوان^۵ و عبدالرحمن جبر^۶ و اسود ابن خلف^۷ و کیسان^۸ و خباب الارت^۹ و سهلیه ابن عمار ابن یاسر^{۱۰} و عامر ابن ربیع^{۱۱}

- ۱- اصل : ابومجدوزه الموزن ؟ وی ابومحذوره المؤذن اوس بن معیر جمعی صحابی و راوی احادیث است (تجرید ۲/۲۱۲) .
 ۲- وی ابووهب جمعی قرشی مکی صحابی راوی ۱۳ حدیث در صحیحین است از اشراف قریش که مرد جواد شیوایی بود. وفاتش در مکه سنه ۴۱ هـ است (الاعلام ۳/۲۹۶) .
 ۳- اصل و ب : عبدالله ابن اسباب المخزومی ؟ هو عبدالله ابوشهاب بن عمرو مخزومی که فرزندش مقبره هم صحابیست و او از مسلمانان فتح مکه باشد. (تجرید ۱/۳۵۰) .
 ۴- مطیع بن اسود بن حارثه قرشی عدوی از اصحاب مؤلفه قلوب است که نامش عاص بود ، و حضرت پیامبر آنرا تبدیل فرمود . در فتنه عثمان بمرد (تجرید ۲/۸۶) .
 ۵- عبدالرحمن بن صفوان ابن قتاده که پسر و پدر هر دو به صحبت نبوی رسیده بودند (تجرید ۱/۳۷۶) .
 ۶- اصل و ب جبر ؟ هو عبدالرحمن بن جبر بن عمرو بن زید ابو عبس انصاری اوسی از اصحاب بدر (تجرید ۱/۳۷۰) .
 ۷- باین نام دو نفر صحابی مشهور اند : یکی اسود بن خلف بن عبدیفوث قرشی از مسلمانان فتح مکه . دوم اسود بن خلف بن اسعد بن عامر خزاعی و محمد پسرش گوید که پدرم حضرت محمد را دیده بود ، در حالیکه مردم با او بیعت میکردند (تجرید ۱/۱۹) .
 ۸- بنام کیسان چند نفر صحابی شناخته شده اند ابوسعید کیسان مقبری ، کیسان مولی انصار شهید احد ، کیسان مولی رسول صلعم که ام کلثوم بنت علی از او روایت کند . کیسان بن جریر مولی خالد ، و کیسان مولی عتاب ابن اسید که صحبت نبوی را درک کرده بود (تجرید ۲/۳۹) .
 ۹- خباب بن ارت ابن جندله تمیمی از سته سابقین اسلام و مجاهدین بزرگ بود بخاری و مسلم ۳۲ حدیث از او روایت کنند در سنه ۳۷ هـ بممر ۷۳ سالگی در کوفه بمرد (الاعلام ۲/۳۴۴) .
 ۱۰- کذا در اصل، که به تصحیح نام سهلیه موفق نشدم. خود عمار یاسر یکی از اصحاب معروف و سابقین اسلامست که محمد پسرش هم شهرت دارد ، ولی سهلیه شناخته نشد .
 ۱۱- عامر بن ربیع بن کعب عنزی از صحابه سابقین است که از طرف حضرت عثمان در حین حج والی بود، در صحیحین ۲۲ حدیث دارد، در سنه ۳۳ هـ در مدینه بمداز مقتل عثمان در گذشت (الاعلام ۴/۱۸) .

وایاس ابن بکیر^۱ و ارقم ابن ارقم^۲ و قدامه ابن مظعون^۳ و عکاشه ابن محصن^۴
و سنان ابن ابی سنان^۵ و عبدالله ابن سفیان^۶ و طفیل ابن حارث^۷ و محمد ابن
حارث^۸ و محمد ابن اسلم^۹ و عباد ابن بشر^{۱۰} و قناده [۱۰۸] ابن نعمان

- ۱- اصل : تکیر ؟ ب : تکیر ؟ هوایاس بن بکیر بن عبدیلیل از صحابه سابقین و مجاهدان بدر است وی سوارکار ماهری بود (تجرید ۴۱/۱) . ۲- کذا در اصل و ب هو ارقم بن ابی الارقم عبدمناف بن اسد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم یکی از صحابه رفیع الشانست که پیش از شش نفر اسلام را قبول کرده اند . خانه او در مکه نزدیک صفا مرکز تبلیغ اسلام بود ، و در تمام غزوات شامل شد ، و کاردار صدقات بود ، تولدش در مکه سنه ۳۰ ق ه و وفاتش در مدینه سنه ۵۵ ه است (الاعلام ۱/۲۷۷) .
- ۳- اصل : قدام ابن مظعون ؟ هو قدامه بن مظعون بن حبیب جمحی قرشی صحابی و از مهاجرین بحیثه است که در اکثر غزوات نبوی شامل و از طرف حضرت عمر ، والی بحرین بود . بسبب شراب خوری معزول و در مدینه حد آفرید . متوفا ۳۶ ه (الاعلام ۶/۳۱)
- ۴- عکاشه بن محصن بن حرثان اسدی از بنی غنم مدینه است ، که در بعضی سرایا امیر بود ، در اکثر غزوات نبوی شرکت داشت ، در بزاخه نجد بدست طلحه بن خویلد اسدی در سنه ۱۲ ه کشته شد (الاصابه ۵۶۳۴) در بلخ قبری باین نام تاکنون مشهور است و ابن بطوطه گوید : این مقبره زاویه بزرگی هم دارد ، که ما در آن منزل کردیم (سفرنامه ۳۸۸) . ۵- اصل : سنا ابن سنان ؟ هوسنان بن ابی سنان بن محصن اسدی برادر زاده عکاشه و صحابی بدری از سابقین اسلام است (تجرید ۱/۲۵۹) . ۶- اصل : ابن سفلی بابه ؟ ب : اسفل بابه ؟ شاید یکی از عبارات ثلاثه باشد که نام پدرهای ایشان سفیان بود : عبدالله بن سفیان ازدی شامی - عبدالله بن سفیان مخزومی - عبدالله بن سفیان دیگر (تجرید ۱/۳۳۸) . ۷- طفیل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی صحابی شجاع است که در اکثر غزوات نبوی شرکت کرد : ۳۸ ق ه ۳۲ ه (الاعلام ۳/۳۲۸)
- ۸- در کتب اسماء صحابه این نام نیست ، شاید مراد محمد بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب هاشمی باشد ، که از عمر روایت نماید ، و ازو اعرج مولای او (تجرید ۲/۶۱) .
- ۹- ب : محمد بن سلمه ؟ محمد بن اسلم بن بجره انصاری خزرجی از اصحاب رسول (تجرید ۲/۵۸) . ۱۰- اصل و ب : عباده بن بشر ؟ هو عباد بن بشر بن و فثن بن زغبه خزرجی اوسی اشهللی از کبار صحابه (تجرید ۱/۳۱۲) وی به جمع کردن صدقات ←

الانصاری^۱ رضی الله عنہم .

این همه یاران رسول بودند و گفتند : ما مؤمنیم حقاً ، و ایمان نگاهد و نیفزاید . و حدث امام حدیثت (؟)^۲ و مسح موزه حق است . و از پس امام قرآن نخوانید^۳ و دست برنارید^۴ ، مگر به تکبیر اول . و وترسه رکعت گذارید^۵ بیک سلام ، چون نمازشام . و چون خون آید وضو تازه کنیم . زیرا آنکه رسول را علیه السلام بدین یافتیم .

اما تابعین : چون حسن بصری^۶ که گفت : سیصدکس از یاران رسول را دیدم از ایشان هفتادکس بدری^۷ بودند ، و مرا حدیث کردند ، از رسول علیه السلام که آن گفت : زبان نگاه دارید از آن کس که بگوید : لا اله الا الله خالص به دل . و کس را بگناه کافر مگویید ! و تقدیر نیکی و بدی از خدای عزوجل دانید !

و ایشان همه روایه کردند ، از رسول صلی الله علیه وسلم : که هر که از اهل قبله بمیرد ، خورد یا بزرگ ، بر وی نماز کنید !

و رسول علیه السلام گفت : مرا فرمانست با کافران کارزار کنم تا بگویند : لا اله الا اله محمد رسول الله . چون بگویند استوار گرداند ، خون خویش را از من . و شمارشان بر خدایست عزوجل . و همه گفتند : که ایمان

۱- هوقتاده بن نعمان بن زید بن عامر انصاری ظفری اوسی از اصحاب بدر و دلادران و تیراندازان مشهور اسلام ، که در تمام غزوات نبوی سهم داشت ، و روز فتح مکه پرچم بنی ظفر را برافراشته بود ، بسن ۶۵ سالگی در سنه ۲۳ ه در مدینه بمرد . شش حدیث از او روایت شده (الاعلام ۶/۲۷) .
۲- کذا در اصل شاید مراد این باشد که اگر امام در اثنای نماز بی وضو شود ، مأموم نیز از ادامه نماز باز می ماند .
ب : و حدث ما حدث است ؟ ۳- ب : نخوانیم . ۴- ب : نداریم .
۵- ب : گذاریم . ۶- رك : یاورقی ص ۴۹ . ۷- یعنی از مجاهدان جنگ بدر .

→ بقیابل فرستاده میشد ، و در اکثر غزوات شامل بود ، تولدش ۳۳ ق ه و شهادتش در یوم یمامه ۱۲ ه است (الاعلام ۴/۲۸) .

قولست بزبان و شناختن است بدل . و عمل و شرائع از ایمانست نه ایمان .
و گفتند : از پس هرنیک وید نماز کنید ، و بر امیران بشمشیر بیرون
نیابید ، و بایمان خود بشك مابشید . زیرا نکه هر که بایمان خود بشك باشد ،
آن کافر است . [۱۰۹]

و اما تبع تابعین چون: محمد ابن کعب قرظی^۱ و عطاء ابن ابی رباح^۲ و
عون ابن عبدالله^۳ و علی ابن الحسین ابن علی^۴ و محمد ابن جعفر ابن محمد الصادق^۵

۱- محمد بن کعب قرظی مدنی ثم کوفی ، که از بسا صحابه سمع حدیث کرده و
بتأویل قرآن ازو دانائز کسی نبود، واز راویان ثقه است متوفای ۱۱۹ هـ (خلاصه تذهیب
۳۰۵) .

۲- عطاء بن ابی رباح اسلم بن صفوان از اجله فقهاء تابعین و برده سیاهی بود ، که در
چند یمن در سنه ۲۷ هـ تولد یافت و در مکه نشو و نما کرد ، وی مفتی و محدث مکه
بود، و هم درین جا وفات یافت ۱۱۴ هـ (الاعلام ۲۹/۵) .

۳- عون بن عبدالله بن عتبّه بن مسعود هذلی خطیب و راوی و شاعر مدینه است که در کوفه
به یارسایی و قرائت شهرت یافت ، وی به ارجاء قائل بود ولی از ان برگشت و با عمر بن
عبدالغزیز صحبت کرد . وفاتش در حدود ۱۱۵ هـ است (الاعلام ۲۸۰/۵) .

۴- در اصل : علی ندارد . مراد یکی از فرزندان امام حسین باشد ، که به علی اکبر
(متوفای ۶۱ هـ) و علی اصغر زین العابدین (۳۸ / ۹۴ هـ) شهرت دارند . و مؤخر الذکر
امام چهارم امامیه است .

۵- کذا در اصل و پ : هو محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن حسین از
علماء و اعیان مکه بود ، که در سنه ۲۰۰ هـ در حجاز با او بامارت بیعت شد ، و بعد از
جنگی به جحفه سه منزلی مکه عقب نشست، و بعد از آن بدست اسحاق بن موسی جلودی
افتاد . و در مرو پیش مأمون فرستاده شده و در جرجان در سنه ۲۰۳ هـ از جهان رفت
(الاعلام ۲۹۵/۶) .

و عمر ابن عبدالعزيز^۱ و داؤد^۲ و شریح^۳ و سیغان^۴ و ربیع ابن خثیم^۵ و کعب الاحبار^۶ و وهب ابن منبه^۷ و محمد ابن واسع^۸ و مالک دینار^۹ و ثابت بنانی^{۱۰} و محمد ابن المنکدر^{۱۱} و ابوب السختیانی^{۱۲} و علقمه^{۱۳} و شاذان^{۱۴} و بازان^{۱۵}

- ۱- عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم اموی قرشی خلیفه صالح و عادل اموی ۶۱-۱۰۱ هـ (الاعلام ۲۰۹/۵) . ۲- کذا در اصل: چون در تبع تابعین چندین نفر داؤد نامند ، و در اینجا نام پدرش مذکور نیست ، بنابراین تخصیص آن مشکل است .
- ۳- در رجال حدیث دو نفر شریح مشهورتراند : اول شریح بن حارث بن قیس کنندی بمنی قاضی کوفه و ثقه در حدیث متوفا در کوفه ۷۸ هـ ، ددیگر شریح بن هانی بن یزید حارثی از اصحاب حضرت علی و امراء لشکر او در جمل ، مقتول در سیستان سنه ۷۸ هـ (الاعلام ۲۳۶/۳) . ۴- کذا در اصل ؟ و بدین نام در رجال حدیث کسی یافت نشد ، شاید سنان یا شیبان باشد ب : سفیان ؟ ۵- اصل و ب : خثیم ؟ هو ربیع خثیم ثوری کوفی از زاهدان و راویان حدیث ، متوفا ۶۴ هـ (خلاصه ۹۸) . ۶- رك :
- یادرفی ص ۶۹ . ۷- رك : یاورفی ص ۵۱ . ۸- محمد بن واسع بن جابر ازدی فقیه زاهد بصریست که از ثقات اهل حدیث بود و هنگامیکه او را قاضی بصره مقرر میکردند نپذیرفت در سنه ۱۲۳ هـ در گذشت (الاعلام ۳۵۸/۷) . ۹- ابویحیی مالک بن دینار بصری از راویان حدیث و مرد پارسایی بود ، در سنه ۱۳۱ هـ در بصره بمرد (الاعلام ۱۳۴/۶) . ۱۰- اصل و ب : نیانی ؟ هو ابومحمد ثابت بن اسلم بصری بنانی ، یکی از اعلام حدیث که در حدود ۲۵۰ حدیث ازو نقل شده ، وی عابد صایم الدهر و پارسای بزرگ بود ، که در شباروزی ختم قرآن کردی وفاتش در حدود ۱۲۷ هـ است (خلاصه ۴۸) . ۱۱- محمد بن منکدر بن عبدالله قرشی تمیمی زاهد و محدث مدنی است که باچندتن صحابه ملاقات کرد و در حدود ۲۰۰ حدیث را روایت کرده و بعمر ۷۶ ساله در گذشته است ۵۴ - ۱۳۰ هـ (الاعلام ۳۳۳/۷) .
- ۱۲- اصل : السبختیانی ؟ هو ابوبکر ایوب بن ابی تمیمه کیسان سختیانی بصری تابعی و بزرگترین فقهاء زمان و زاهدان بود . وی از حفاظ حدیث است که در حدود ۸۰۰ حدیث را روایت کرده ۶۶-۱۳۱ هـ (الاعلام ۳۸۲/۱) . ۱۳- ابوشبل علقمه بن قیس بن عبدالله بن مالک نخعی همدانی تابعی فقیه عراق و از راویان حدیث که واقعه صفین را دید ، و در غزوات خراسان شامل بود . و دو سال در خوارزم زیست ←

و ابراهیم النخعی^۱ و امام الائمه ابوحنیفه^۲ و ابو یوسف^۳ و محمد ابن الحسن^۴ و زفر^۵ و حسن ابن زیاد^۶ و عبدالله ابن مبارک^۷. و هفتصد تن از تابعین و تبع تابعین چنین گفتند: که ما مؤمنیم حقاً، و از پس امام قرآن نخوانیم، و ترسه رکعت کنیم بیک سلام، و قامت دوگانه^۸ کنیم و حدیث^۹ امام را حدیث^۹ داریم. و ایمان نکاهد و نیفزاید. و از پس هر نیک و بد نماز کنیم. و هر کس را^{۱۰} از اهل قبله بگناه کافر نخوانیم. و بر موزه مسح کشیم. و بآب اندک که استاده^{۱۱} باشد طهارت نکنیم. زیرا آنکه اصحاب رسول علیه السلام بدین^{۱۲} یافتیم، و آن کسان که دین ما بدیشان^{۱۳} درست بود، و اکنون هست بدیشان درست.

۱- ابو عمران ابراهیم بن یزید بن قیس بن اسود نخعی از اکابر تابعین در ادوی صادق از اهل کوفه و فقیه عراق و امام است ۹۶/۴۶ هـ (الاعلام ۱/۷۶). ۲- رک: یادرفی ص ۲۲. ۳- رک: یادرفی ص ۴۳. ۴- رک: یادرفی ص ۴۳. ۵- زفر بن هذیل بن قیس عنبری از بنی تمیم (۱۱۰-۱۵۸ هـ) فقیه بزرگ از اصحاب امام ابوحنیفه و قاضی بصره و از ارباب رأی و مدونان نخستین کتب اسلامی بود (الاعلام ۳/۷۸).
۶- ابوعلی حسن بن زیاد لؤلؤی کوفی قاضی و فقیه، از اصحاب ابوحنیفه و اهل رأی و در سنه ۱۹۴ هـ قاضی کوفه بود، از کتب او ادب القاضی و معانی الایمان و غیره است، وفاتش ۲۰۴ هـ است (الاعلام ۲/۲۰۵). ۷- ابو عبدالرحمن حافظ شیخ الاسلام عبدالله بن مبارک بن واضح حنظلی تمیمی مروزی فقیه و محدث و زاهد خراسانیست (۱۱۸-۱۸۱ هـ) صاحب کتاب الجهاد و الرقائق (الاعلام ۴/۹). ۸- ب: دوگانه اصل: دوکا؟ ۹- ب: حدیث؟ ۱۰- ب: و کس را از اهل قبله کافر. ۱۱- ب: ایستاده. ۱۲- ب: برین. ۱۳- ب: با ایشان.

→ و مدتی در مرو بود، در سنه ۶۲ در کوفه بمرد (الاعلام ۵/۴۸).

۱۴- شاذان بن ابراهیم بصری که پدر محمد بن شاذان باشد (الفوائد البهیة ۸۳).

۱۵- کذا در اصل: در تبع تابعین چنین شخصی شناخته نشد. اما باذان یا باذام در عصر نبوی بود (المعارف ۴۷۹).

و اما از فقها و صالحین: چون احمد حرب نشاپوری^۱ و احمد حفص^۲
و احمد ابن جعفر^۳ و محمد ابن قابیل^۴ و عصام ابن یوسف^۵ و شداد حکیم^۶
و خلف ایوب^۷ و داؤد ابن معاذ^۸ و علی ابن اسحاق^۹ و علی ابن حکیم ابن
جعفر^{۱۰} و شیخ ابوليث سمرقندی^{۱۱} و ابو حفص صغیر بخاری^{۱۲} و عبدالله ابن

- ۱- احمد بن حرب زاهد نشاپوری از ابدال و اصحاب ابن کدام و راویان حدیث است که احوال او در تاریخ حاکم به تفصیل نوشته شده ، عمرش ۵۸ سال بود ، و در سنه ۲۳۴ هـ در گذشت (میزان الاعتدال ۴۲/۱) . ۲- ابو حفص احمد بن حفص مشهور به الکبیر بخاری فقیه و مفتی مشهور، که فقه را از محمد بن حسن و نهمس الاثمه آموخت و رئیس حنفیان بخارا بود ، متوفا در رمضان ۲۶۴ هـ (الفوائد البهیه ۱۹) .
- ۳- باین نام چند نفر مشهور اند مانند: احمد بن جعفر و کبیری از کبار حفاظ حدیث متوفا ۲۱۵ هـ و احمد بن جعفر بن محمد مشهور به ابن المنادی عالم تفسیر و حدیث (۲۵۶-۳۳۶ هـ) و احمد بن جعفر بن حمدان مشهور به ابوبکر قطیعی ، عالم حدیث و مسند عراق (۲۷۳-۳۶۸ هـ) و غیره . که تعیین این شخص در بین این رجال مشکل است .
- ۴- این نام در کتب رجال دیده نشد . شاید صحیح آن محمد بن مقاتل محدث مروزی باشد ، که راوی متقن است . بخاری و قاتش را در سنه ۲۲۶ هـ نوشته (خلاصه ۳۰۷/۱) .
- ب : بن قابیل ؟ ۵- عصام بن یوسف بلخی برادر ابراهیم بن یوسف محدث است متوفا در بلخ سنه ۲۱۵ هـ (میزان الاعتدال ۱۹۶/۲) . ۶- شداد بن حکیم بلخی قاضی از اصحاب زفر متوفا ۲۲۰ هـ (الفوائد ۸۳) . ۷- خلف بن ایوب از اصحاب زفر و ابویوسف . وی فقیه زاهد و محدث عامری بلخی معروفست متوفا ۲۰۵ هـ (الفوائد ۷۱) . ۸- داؤد بن معاذ عتکی ابن بنت مخلد بن حسین متوفا ۲۳۳ هـ (خلاصه ۹۴) . ۹- علی بن اسحاق بن راطة مخرمی محدث و فقیه متوفا ۳۰۶ هـ (میزان ۲۱۸/۲) . ۱۰- کذا در اصل و ب : در کتب رجال دیده نشد . علی بن حکیم بن ازهر سمرقندی زاهد فقیه متوفا ۲۳۵ هـ است ؟ (خلاصه ۲۳۱) . ۱۱- ابوالیث امام الهدی نصر بن محمد بن احمد بن ابراهیم سمرقندی از ائمه حنفیان و زاهدان و متصوفان و مؤلفان مشهور است متوفا ۳۷۳ هـ (الاعلام ۳۴۸/۸) . ۱۲- در اصل و ب : ابو حفص کبیر است . چون ذکر پدرش ابو حفص کبیر قبلاً گذشت در اینجا مراد ابو حفص صغیر محمد بن احمد بن حفص پسرش خواهد بود (جواهر ۱۰/۲ و الفوائد ۱۹)

سلمویه [۱۱۰] بن یزید القاضی^۱ و عبدالله ابن جعفر ابن حفص^۲ و ابو عبدالرحمن ابی لیث؟^۳ و ابو یعقوب الابد(؟)^۴ و ابوسلیمان الجوزجانی^۵ و ابو عمر الضریر^۶ و ابو القاسم الصفار^۷ و ابوبکر الاسکاف^۸ و ابونصر محمد ابن سلام^۹ و ابو عبدالله محمد ابن سلمه^{۱۰} و ابو احمد ابن العیاضی^{۱۱} و ابوبکر ابن اسمعیل^{۱۲} و احمد

- ۱- اصل : و ابو عبدالله ابن سلم و ابو القاضی . ب : ابو عبدالله ابن اسلم و اسلم القاضی ، که صحیح آنرا نیافتیم . بنام عبدالله بن مسلم یا سلیم در کتب رجال ، اشخاص متعدد مذکورند . بظن غالب صحیح آن مانند متن است . زیرا عبدالله بن سلمویه (سلمه) ابن یزید القاضی فقیه نشاپوریست که مدتها قضای نشاپور داشت ، و امام جامع الشروط و محدث بزرگ بود متوفی (۲۹۸ هـ) در ربیع الآخر (جواهر ۱/۲۷۶) .
- ۲- اصل : ابو عبدالله ابن جعفر و ابن حفص ب : و ابو عبدالله ابن جعفر و ابو حفص؟ هو ابو علی عبدالله بن جعفر رازی فقیه و محدث از اصحاب محمد بن سماعه در حدود ۲۰۰ هـ (جواهر ۱/۲۷۲) . ۳- کذا در اصل و ب : بنام عبدالرحمن چند نفر در رجال حدیث مذکورند . که تشخیص این شخص مشکل است (رک: میزان الاعتدال ۳/۳۶۸) در راویان احادیث یکتفر عبدالرحمن بن سالم لیثی موجود است (میزان ۲/۱۰۶) ولی این شخص را هم همین ابو عبدالرحمن نتوان شمرد . ۴- کذا در اصل و ب : اصلش یافته نشد . ۵- هو موسی بن سلیمان جوزجانی فقیه خراسان (رک: یادرفی ص ۴۹) . ۶- ابو عمر الدوری ضریر شیخ قراء در بغداد بود، که نامش حفص بن عمر است (میزان ۳/۳۷۲) هو ابو عمر حفص بن عبدالرحمن بن عمر بن فروخ بلخی فقیه معروف و قاضی نشاپور و فقه اصحاب ابوحنیفه از خراسانیان . متوفی در ذیقعده ۱۹۹ هـ (جواهر ۱/۲۲۱) . ۷- ابو القاسم احمد بن حم صفار بلخی، که از فقیه ابو جعفر هندوانی نقل نماید ، و از فقیهان معروف بود ، متوفی ۳۳۶ هـ وی منسوبست به صفاریان يك خانواده علماء (جواهر ۲/۲۶۳) . ۸- ابوبکر محمد بن احمد اسکاف بلخی ، امام کبیر و فقیه حنفی بزرگ است متوفی ۳۳۶ هـ (جواهر ۲/۲۳۹) . ۹- ابونصر محمد بن سلام بلخی از فقهاء بزرگ حنفی است، متوفی در سنه ۳۰۵ هـ (جواهر ۲/۲۶۸) ۱۰- ابو عبدالله محمد بن سلمه فقیه معروف و شاکرد ابوسلیمان جوزجانی است که او را بلخی هم شمرده اند و بعمر ۸۷ در سنه ۲۷۸ هـ مرده است (الجواهر ۲/۵۶) . ۱۱- اصل و ب: العیاض؟ هو ابو احمد نصر بن ابی نصر احمد بن عباس العیاضی فقیه ←

ابن ابراهيم الضرير^۱ و ابو حسن النقاد^۲ .

همچنين چهارصد تن از امامان خراسان و عراق هم برين بودند ، که ياد کرديم ، همه امامان هدی و کدخدایان دين و بزرگان امت .

و اما زاهدان و ابدالان و عابدان چون :

صالح مری^۳ و ذوالنون مصری^۴ و فضيل عیاض^۵ و ابوبکر وراق

۱- کذا در اصل . ب: حميد بن ابراهيم الضرير ، در کتب رجال به تحقيق نرسيد ابوبکر احمد بن ابراهيم بن اسماعيل بن عباس اسماعيلي جامع فقه و حديث و رياست بود متوفا ۳۷۰ هـ و اندي (طبقات الفقهاء ۹۵) و همچنين احمد بن ابراهيم بن محمد فقيه زاهد بغولتي نشابوری متوفا ۳۸۳ هـ است (الجواهر ۵۵/۱) شايد يکي از اين احمد بن مراد باشد . اما بلقب ضرير حميدالدين علي بن محمد مشهور است که فقيه ما بعد متوفا ۶۶۶ هـ باشد و درينجا مراد شده نميتواند . ۲- ب: ابوالحسن النمار ؟ اين شخص شناخته نشد . شايد مراد ابوالحسن علي بن عبدالرحيم واسطي صوفي مشهور به القناد باشد، از ائمه صوفيان و راوی کلام حسين بن منصور حلاج (الانساب سمعاني ۶۴۲) . ۳- اصل : مروي ب: مزين ؟ که صحيح آن مری است منسوب به مروه بن حارث بن عبدالقيس ، هوصالح بن بشير بصری از موالي بنی مروه و راويان حديث است که از ثابت و حسن و ابن سيرين روايت کرده ، و هم از و عراقيان روايت کرده اند . وی زاهد و صوفي معروفست (اللباب ۱۲۹/۲) ذکر صالح مری در کتاب اللمع هم آمده (ص ۳۵۴) وی از اوليای صاحب کرامات بود (ص ۳۹۷) . ۴- هو ثوبان بن ابراهيم اخميمي مصري از موالي نوبی و زهاد و صوفيان معروفست که در سنه ۲۴۵ هـ در جيزه مصر وفات يافته درباره شرح حالش رجوع کنيد به طبقات الصوفيه ۱۵ - حلية الاولياء ۳۳۱/۹ - طبقات الشعرائي ۸۱/۱ - الرسالة القشيري به ۱۰ - وفيات الاعيان ۱۲۶/۱ - صفة الصفوة ←

→ زاهد و عالم لسان خراسان و ماوراءالنهر است (حدود ۳۶۰ هـ) که پدر و برادرش ابوبکر محمد بن احمد عیاضی از فقهاء مشهور اند (الجواهر ۲۳۷/۲) . ۱۲- ابوبکر بن اسماعيل معروف به اسماعيلي از اقران ابی حفص کبير است که در اخراج امام بخاری از بخارا دستی داشت (الجواهر ۲۳۹/۲) نامش محمد بن اسماعيل بن مهران نشابوری از حفاظ حديث است متوفا ۲۹۵ هـ (الاعلام ۲۵۹/۶) .

ترمذی^۱ و احمد خضرویه^۲ و ابوبکر الواسطی^۳ و ابویزید بسطامی^۴ و ابراهیم

- ۱- هو ابوبکر محمد بن عمر حکیم ترمذی و مقیم بلخ و مشهور به دراق صوفی و محدث و زاهد معروفست، که شاگرد حکیم ترمذی بود متوفا ۲۸۰ هـ (التعرف) رك : طبقات سلمی ۲۲۱ و حلیه ۲۳۵/۱ و صفه ۱۳۹/۴ و طبقات شعرانی ۱۰۶/۱- و الرساله ۲۹ و نتایج الافکار ۱۶۶/۱ و طبقات هرزی ۲۶۱ و نفحات ۱۲۴ و تذکره ۸۳/۲ و کشف المحجوب باب ۱۱ و اللمع ۶۲ و فردوس المرشديه ۲۲۲ و مصباح ۸۶ و غیره .
- ۲- هو ابو حامد احمد بن خضرویه بلخی از مشایخ بزرگ خراسان و متوفا ۲۴۰ هـ است که قبرش تا کنون در بلخ مشهور است برای حالش رجوع شود به نفحات ۵۷ و تذکره ۱/۲۴۰ و صفه ۱۳۷/۴ و طبقات هرزی ۸۲ و خزینه الاولیاء ۱۴۰/۲ و کشف المحجوب باب ۱۱ و شرح تعرف ۹۸ و حلیه ۴۲/۱۰ و طبقات سلمی ۱۰۳ و شعرانی ۹۵/۱ و قشیریه ۲۱ و تاریخ بغداد ۱۳۷/۴ و سیر اعلام ۱۲۹/۸ و غیره . ۳- اصل : الواطی؟ هو محمد بن موسی مشهور به ابن الفرغانی و متسوب به مقام واسط مرو و اصلش از فرغانه است، وی امام توحید و علم اشارت بود، متوفا در مرو بعد از ۳۲۰ هـ . رك : سلمی ۳۰۲ و نفحات ۱۷۰ و المنتظم ۲۶۲/۶ و اللمع ۳۸ و تذکره ۲۰۸/۲ و اسرار التوحید ۲۱۶ و فردوس ۷۵ و سفینه الاولیاء ۱۴۵ و خزینه ۱۸۹/۲ و شرح تعرف ۱۰۶ و طبقات هرزی ۳۶۲ . ۴- ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان بسطامی زاهد و صوفی بسیار معروف خراسانی ولادتش ۱۸۸ هـ و وفاتش ۲۶۱ هـ در بسطامست . رك : طبقات سلمی ۶۷ و وفیات ۱/۲۴۰ و میزان الاعتدال ۱/۴۸۱ و حلیه ۳۳/۱۰ و شعرانی ۱/۶۵ و دائرة المعارف اسلامی ۳/۳۳۱ و طبقات هرزی ۸۷ و نفحات ۵۹ و خزینه ۱/۵۱۹ و صفه ۴/۸۹ و کشف باب ۱۱ و تذکره ۱/۱۱۵ و اسرار ۱۵۱ و اللمع ۳۶ و غیره و فردوس ۸۸/۴۱۱ و سمعانی ۸۱ و شرح تعرف ۹۶ و مصباح ←
- ۴/۲۸۷ - شذرات الذهب ۲/۱۰۷ - مرآة الجنان ۲/۱۴۹ - تاریخ بغداد ۸/۳۹۳ - البدایه ۱۰/۳۴۷ - سیر اعلام ۸/۱۴۲ - تذکره الاولیاء عطار ۱/۹۸ و غیره .
- ۵- هو ابوعلی فضیل بن عیاض بن مسعود نمیمی شیخ حرم و از اکابر زاهدان و محدثین است که امام شافعی هم احادیث را از او گرفته است، تولدش در سمرقند ۱۰۵ هـ و نشو و نمایش در ابیورد خراسان و وفاتش در مکه ۱۸۷ هـ است . برای احوال او رجوع شود به طبقات الصوفیه ۶- و تذکره الحفاظ ۱/۲۲۵ و تهذیب ۸/۲۹۴ و الجواهر ۱/۴۰۹ و صفه ۲/۱۳۴ و حلیه ۸/۸۴ و وفیات ۱/۴۱۵ و طبقات هرزی ۲۸ و تذکره عطار ۱/۶۵ و غیره .

الادهم^۱ و شقيق ابراهيم^۲ و حاتم اصم^۳ و اسلم الزاهد^۴ و حامد اللقاف^۵ و

۱- ابو اسحاق ابراهيم بن ادهم بن منصور تمیمی بلخی زاهد و صوفی مشهور خراسان که قصص او در کتب تصوف مشهور است متوفاً در سونفن بلاد روم ۱۶۱ هـ . رک : دائرة المعارف اسلامي ۳۳/۱ و فوات الوفیات ۳/۱ و تهذيب ابن عساكر ۱۶۲/۲ و البدايه ۱۳۵/۱۰ و حليه ۳۶۷/۷ و مناوی ۷۳/۱ و كشف باب ۱۱ و صفة ۱۲۷/۴ و طبقات هروی ۵۶ و خزینه ۲۳۱/۱ و تذکره ۴۷/۱ و اللمع بسا صفحات و فردوس ۶۹ و ۳۰۷ و شرح تعرف ۹۱ و سلمی ۲۷ و شعرانی ۸۱/۱ و قشیریه ۹ و شذرات ۲۵۵/۱ و مرآة ۳۴۹/۱ و سير اعلام ۱۴/۶ و غيره . ۲- ابوعلی شقيق بن ابراهيم بن علی ازدي بلخی زاهد و صوفی و از مشاهير مشايخ خراسان و مجاهدین بود که در غز و کولان ماوراء النهر درسنة ۱۹۴ هـ شهید شد . نخستین کسی است که در خراسان از احوال صوفیان سخن گفت . رک : سلمی ۶۱ و فوات ۱۸۷/۱ و حليه ۵۸/۸ و شعرانی ۶۵/۱ و تهذيب ابن عساكر ۳۲۷/۶ و میزان ۴۴۹/۱ و لسان المیزان ۱۵۱/۳ و نفحات ۵۱ و تذکره ۱۶۴/۱ و طبقات هروی ۷۲ و قشیریه ۱۶ و شذرات ۳۴۱/۱ و مرآة ۴۴۵/۱ و مصباح ۳۸۹ و ریحانة الادب ۳۳۲/۲ و مفة ۳۳/۴ و غيره . ۳- ابو عبد الرحمن حاتم بن عنوان بن يوسف معروف به اصم از قدیمان مشايخ خراسان و اهل بلخ ، محدث و صوفی بزرگست که در بغداد با امام احمد حنبل ملاقات کرد ، او را لقمان امت گفته اند . درسنة ۲۳۷ هـ در واشگرد ماوراءالنهر از جهان رفت . رک : سلمی ۹۱ و هروی ۸۳ و الملباب ۵۷/۱ تاریخ بغداد ۲۴۱/۸ و حليه ۷۳/۸ و صفة ۱۳۴/۴ و قشیریه ۲۰ و شعرانی ۹۳/۱ و شذرات ۸۷/۲ و مرآة ۱۱۸/۲ و سير اعلام ۱۲۹/۸ و تذکره ۱۰۵/۱ و خزینه ۱۳۹/۲ و سفینه ۱۲۵ و مصباح ۳۸۹ . ۴- شناخته نشد . ۵- اصل : اللقاف؟ نام وی ابوعلی حامد بن محمود بن حرب نشابوری است که در طبقات سلمی (ص ۶۳) به لقب لقاف ذکر شده ، و از حاتم اصم روایت میکرده ، وی از پیشروان قراء نشابور است متوفاً درسنة ۲۶۶ هـ (غایة النهايه ۲۰۲/۱) .

→ ۱۱۱-۲۸۰ و مرآة الجنان ۱۷۳/۲ و البدايه ۳۵/۱۱ و سير اعلام ۱۸/۹ .

معاذ النسفی^۱ و ابراهیم السمرقندی^۲ و عمر ابن اعجلان^۳ و ابو عمران^۴ و ابو عبیده^۵ و ابوزکریا^۶ و حسین واسطی^۷ و عبدالله انطاکی^۸ و عتبه الغلام^۹ و احمد نصرعتکی^{۱۰} و ابو عتیان الزاهد^{۱۱} و ابوبکر الملیله^{۱۲} و صالح الاسود^{۱۳}

- ۱- شناخته نشد . ۲- ابو اسحاق ابراهیم بن حسین بن هارون دقاق سمرقندی که ابوسعید ادریسی ذکر او را در تاریخ سمرقند آورده او از بزرگان مذهب حنفی و خداپرستان صالح و فاضل بود که ضیاع زیادی را وقف اهل مذهب خود نمود وفاتش (۳۹۰ هـ) است وی صحیح ترمذی را از حافظ لؤلؤی خواننده بود . (الجواهر ۱/۳۷)
- ۳- کذا در اصل ؟ شناخته نشد . ب : عمران بن عجلان ؟ ۴- به تحقیق شناخته نشد . شاید مراد ابو عمران مزین رازی باشد در حدود ۳۲۰ هـ (طبقات هروی ۳۲۸) و او را ابو عمران کبیر هم گفته اند (سلمی ۲۸۸) . ۵- به تحقیق شناخته نشد . شاید مراد ابو عبید محمد بن حسان بصری باشد متوفای ۲۴۵ هـ . رک : طبقات هروی ۲۴۴ و نفحات ۱۱۴ و صفه ۲۱۶/۴ و اللمع ۱۶۲ و سلمی ۱۷۶ و نتایج ۱/۱۶۱ و مصباح ۲۱۹ و غیره . ۶- به تحقیق شناخته نشد ، يك نفر ابو زکریا حمال در طبقات سلمی ۸۸ مذکور است که در حدود ۲۰۰ هـ معروف کرخی را دیده بود .
- ۷- اصل : اوسطی ؟ ب : واسطی . وحسین بن احمد بن سعید واسطی در بغداد با ابو عبدالله دینوری میزیسته در حدود ۳۵۰ هـ (سلمی ۵۱۶) . ۸- ابو محمد عبدالله بن خبیق بن سابق انطاکی از زاهدان صوفیه که در طریقه تصوف نوری بود در حدود ۳۵۰ هـ . رک : سلمی ۱۴۱ و حلیه ۱۶۸/۱۰ و صفه ۲۵۴/۴ و طبقات شعرانی ۱/۹۷ و فشریه ۲۳ و دائرة المعارف بستانی ۵۰۲/۱۱ . ۹- وی از معاصران حسن بصری و زوالنون و رابعه در حدود ۱۰۰ هـ و مقبول اهل دل بود (رک : تذکره عطار ۱/۵۱) نام او عتبه بن ابان بن صعمه بصری است (اللباب ۲/۱۸۳) . ۱۰- عتکی به فتحه اول و سکون دوم منسوبست به عتیک قبیله‌یی از ازد عرب . ولی احمد نصر شناخته نشد . ۱۱- کذا در اصل شناخته نشد . ب : ابو عیان الزاهد و ابوتراب الزاهد . ۱۲- کذا در اصل و ب : شناخته نشد . ۱۳- شناخته نشد .

و ابوبکر الاصم^۱ و حساد البخاری^۲ و عمرک المهاد^۳ و احمد برم^۴ و یوسف العراقی^۵ و ابو احمد ابن محمد البزاز^۶ و ابوالقاسم الحکیم السمرقندی^۷. همه چنین گفتند: که ما مؤمنیم حق، و ترسه رکعت گذاریم بیک [۱۱۱] سلام و بایمان خود بشک نباشیم، و ایمان نکاهد و نیفزاید. و قامت دوگان دوگان کنیم، و از پس امام قرآن نخوانیم، و دست بر نداریم مگر به تکبیر اول. و هیچ کس را از اهل قبله سخن نگوئیم مگر بخیر، و همه از خدای عزوجل ترسانیم و همه از خدای عزوجل امیدواریم. و همه امامان خراسان و عراق را بدین^۸ یافتیم، و همه کسان که قول ایشان مقبول بود. و کرا زهره آن باشد که این را مخالف شود، مگر مبتدع یا هوادار یا ضال باشد. و اندرین باب پانصد خبر است.

اما این مقدار بس بود خردمند را.

مسئله چهل و ششم

آنست: که حدیث^۹ امام را حدیث بینی، و هر که جز این داند از پس وی نماز روا نباشد. زیرا که رسول علیه الصلوة والسلام گفت: الإمام ضامنٌ والمؤذن مؤتمنٌ^{۱۰}. امام ضامن قومست و مؤذن امین.

چون تو نماز تنها کنی و امام تنها. پس چه چیز نماز قوم را ضامن باشد؟ پس اگر کسی نماز خود کردی، حدیث امام حدیث نبودی، نماز جماعت را چه فضل بودی؟

۱- ۲- شناخته نشدند. ۳- ب: عمر المهاد؟ ۴- ب: احمد مریم؟

۵- ۶- شناخته نشدند. ۷- رك: یاورقی ص ۱۸. ۸- ب: برین.

۹- حدیث: حالت بی رضوی. ۱۰- این حدیث صحیح را ابوداؤد و ترمذی و ابن حبان در صحاح خود و بیهقی در سنن از ابوهریره و احمد در مسند خود از ابی امامه روایت کرده‌اند (جامع الصغیر ۱۲۳).

پس چون اول گویی بی‌مسح روا نباشد (؟) و چون امام جنب باشد گویی قوم را نماز روا نباشد^۱ پس بحقیقت بدانکه : هرگز نماز^۲ جماعت نکرده و فضل نماز جماعت را در نیافته .
این مقدار بس باشد خردمند را .

مسئله چهل و هفتم

آنست [۱۱۲] به آب اندک ایستاده طهارت روا نباشد، و آب اندک کم از یک من نباشد . زیرا که رسول علیه السلام ، از یک من آب طهارت کرد و از چهار من غسل کرد . و کمترین آب آبدس^۳ یک من است . و کمترین آب غسل چهار من است . و هر آبی که بجنبانی، از یک جانب ، دیگر جانب نجسید و مر آنرا گذر نباشد ، ازان آب طهارت کرد^۴ روا باشد . و هر حوض که ده در ده نباشد ، ازان آب طهارت کرد^۴ روا نباشد . و هر که به آب اندک طهارت روا بیند^۵ ، از پس او نماز روا نباشد ، و آنکس هوادار باشد^۶ .
و گفت رسول علیه السلام : که گزیدگان^۷ آنهایند ، که به آب اندک آبدست کرد و اسراف نکرد در آب ریختن .

و خواجه (ابو) حسن کرخی^۸ گوید ، حال آبدست سه است :
اول کسی که استنجا کند و بر موزه مسح نکند، آب یک من نیم بیاید.

- ۱- ب : باشد . این جملات مبهمند شاید سقطی داشته باشند . ۲- ب : هرگز یک نماز .
 - ۳- کذا در اصل : چند سطر بعد آبدست است به معنی وضو . ب :
 - ۴- اصل : طهارت کرد . ب : طهارت کردن . ۵- ب : آب اندک آبدست .
 - ۶- ب : بود . ۷- گزیدگان : نخبه و مردم برگزیده . ۸- ب :
- ابوالحسن در اصل خواجه حسن است . چون باین نام فقیهی بین حنفیان مشهور نیست باید صحیح آن ابوالحسن باشد ، که نامش عبیدالله بن حسین بن دلال بن دلهم کرخی است و او فقه حنفی را از ابوسعید بردعی و از اسماعیل بن حمادین امام ابوحنیفه ←

و اگر استنجا نکند و مسح موزه بکند ، نیم من آب بس باشد .
اگر استنجا نباید کرد ، و بر موزه مسح (نه) باید کشید . یا استنجا
باید کرد و بر موزه مسح ببايد کرد^۱ يك من آب بس باشد .
این مقدار بس باشد خردمند را .

مسئله چهل و هشتم

آنست : که مسح بر موزه حق است و حق بیند . و چون بر موزه مسح
کشد ، چون موزه بیرون کند پای باید شست ، و اگر نشوید از پس آن نماز
روا نباشد . و هر که بر موزه مسح روا نه بیند ، و بر پای برهنه روا بیند ، او
هوادر و شیعی [۱۱۳] و رافضی باشد .
این مقدار بس باشد خردمند را .

مسئله چهل و نهم

آنست: که اگر کسی را از اندام خون رود یا ریم، یا آنچه بدین ماند
و روان باشد ، طهارتش تباه شود . و هر که فصد و یا حجامت کند و نماز کند،
نمازش روا نبود . و از پس آن نماز روا نبود . و آن هوادر باشد .
این مقدار بس باشد خردمند را .

۱- اصل : نباید کرد .

→ فرا گرفته بود، و رئیس مجتهدین در مسائل است. المختصر و شرح الجامع الصغير
و شرح الجامع الكبير از تألیفات اوست . تولدش در کرخ و نیمه شعبان ۲۶۰ هـ و وفاتش
بقول مرآة الجنان (۳۴۰ هـ) در بغداد است (الاعلام ۳۴۷/۴ والفوائد ۱۰۹ و
بروکلمان ۲۹۵/۱) .

مسئله پنجاهم

آنست : که ایمان نگاهد و نیفزاید. زیرا آنکه زیادت و نقصان کفر است. پس اگر کسی گوید : که حق تعالی گفت : **يَزِدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**^۱. مفسران گفته است^۲: که ایمان اینجا یقین است، و هیچ کس از علما نگفته اند، که ایمان بکاهد یا بیفزاید. و قرآن را ظاهر است و باطن. باطن قرآن را برأی خود تفسیر نشاید گفتن. که رسول گفت علیه الصلوة والسلام : هر که قرآن را برأی خود تفسیر کند، گویا جای خویش در آتش ساخته باشد^۳. و حق تعالی گفت : **وَسئَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي**^۴ و ظاهر آن باشد : که دبه بپرس ! و مراد اهل دبه است .

و جای دیگر گفت : **إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ**^۵ و معنی سفیه و احمق خواهد .

و جای دیگر گفت : **فَإِنْ قَنَازَعْتُمْ فِي شَيْئٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ**^۶. یعنی الی کتاب الله .

و جای دیگر گفت : **يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ**^۷. معنی آن باشد: که یا عالم . و در قرآن چنین بسیار است و تفسیر بیاید دانست و تأویل تا خطا نکنی.

۱- قرآن - الفتح ۴ یعنی : تا بیفزایند گروه - یعنی یقین - با گروه ایشان (طبری ۱۷۱۰) . ۲- ب : گفته اند . ۳- من قال فی القرآن برأیه فلیتبعوا مقمده من النار . این حدیث صحیح را ترمذی در صحیح خود از ابن عباس روایت کرده (تیسیر ۱/۸۴) ب : بدوزخ ساخته باشد . ۴- قرآن یوسف ۸۲ یعنی : و بپرس ازان دهی را آنکه بودیم اندران (طبری ۷۵۴) . ۵- قرآن هود ۸۷ یعنی : که توی تو بردبار و خردمند (طبری ۷۲۱) . ۶- قرآن النساء ۵۹ یعنی : اگر بیکار کنید اندر چیزی ، باز گردانید آنرا سوی خدای و پیغامبر (طبری ۳۰۲) . ۷- قرآن الزخرف ۴۹ یعنی : ای جادو (دانا) بخوان مارا (طبری ۱۶۶۱) .

و موسی^۱ [۱۱۴] ابن کبیر گفت: ما چند تن بودیم، برسولی بنزدیک عمر ابن عبدالعزیز رفته بودیم. ازان پرسیدیم از زیادت و نقصان ایمان. گفت: اگر ایمان بنده بکاستی، پس روزگار بر نیامدی که ایمان بنده همه از وی بشدی، و چون بشودی لابد کفر دراید.

و رسول گفت علیه الصلوة والسلام: هر که گوید مؤمنم انشاءالله. هر آینه از امر حق تعالی بیرون آید^۲. و هر که گوید: بکاهد و بیفزاید، آنرا از ایمان هیچ نصیب نیست^۳. و هر که گوید: قرآن مخلوق است آن کافر است. و ابوهریره روایت کند که رسول را علیه الصلوة والسلام سؤال کردند از (ز) یادت و نقصان ایمان. گفت رسول علیه السلام: که زیادت و نقصان گفتن کفر است. ایمان زیاده و نقصان نشود.

و عون ابن عبدالله^۴ گفت: اگر بکاهد^۵ ایمان مرد، چون از خانه بیرون آید، تا باز بخانه شود، نداند که از ایمان آن چند مانده است، و چند شده است؟ زیرا آنکه مردم^۶ از گناه خالی نیست. و رسول علیه السلام گفت: مقرر باشید بایمان خود، و خود را مؤمن نام کنید. پس گفت: بخدای عزوجل سوگند یاد کنم که همچنانکه کردار نیک، کافران را از کفر بیرون نیارد تا

۱- اصل: سی ابن؟ ب: و موسی ابن کبیر. ۲- دیلمی درمسند الفردوس

این حدیث را آورده: من قال انا مؤمن (انشاءالله) فهو کافر (کنوز الحقائق- مناوی).

۳- درین باره اختلافست درمسند دیلمی چنین حدیث است: الایمان قول و عمل یزید و

ینقص... درحالیکه امام احمد درمسند خود چنین نقل نموده: الایمان یزید ولا ینقص

(کنوز مناوی) مذهب اکثر اهل سنت لایزید ولا ینقص است. ۴- ابو عبدالله عون

ابن عبدالله بن عتب بن مسعود هذلی کوفی زاهد محدث که از پدر خود و عاتشه و ابن عباس

روایت میکرد و بقول بخاری بعد از ۱۲۰ ه در گذشته (خلاصه تذهیب الکمال ۲۵۳).

۵- ب: بکاهیدی. ۶- ب: مرد.

مسلمان نشود ، همچنین کردار بد مؤمن را از مسلمانی بیرون نیاورد تا کافر نشود . زیرا آنکه حق تعالی [۱۱۵] گفت : **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** ^۱ . گفت : امروز دین بر شما تمام کردم .

پس دانستیم که ایمان نگاهد و نیفزاید .

پس این مقدار (بس) باشد خردمند را .

مسئله پنجاه و یکم

آنست که بدانی : که امر از محبان ، بجهت محبت بر نخیزد . و هر که گوید برخیزد ، آن هوادار باشد ، و آنرا مرجیئی ^۲ خوانند .

پس بدانکه هیچ کس بر خدای تعالی دوست تر از رسول علیه السلام نبود . و آن چندان طاعت کرد ، که هر دو پشت پای مبارکش ورم کرده بود ^۳ . گفتند : یا رسول الله ! بر خود چندین رنج می نهی ! و حق تعالی گفته است : **يَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ** ^۴ . گناه اول و آخر بیامرزیده است ^۵ . رسول علیه السلام گفت : **أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا** ؟ حق را بنده شاکر نباشم ؟ و جای دیگر گفت : طه ، **مَا أَدْرَأْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بِتَشْفِي** ^۶ . یعنی قرآن را بتو بدان (نه) فرستادیم ، تا تو بر خود رنج نهی ! نیمی از شب بخسب ، و نیمی نماز کن ! تا نیمه امت بشفاعت تو در بهشت شوند . (و نیمه بی برحمت من در بهشت شوند) ^۷ .

۱- قرآن - المائده ۳ - ۲- رك : یاورقی ص ۳۸ - ۳- ب : ورم آورده بود .
 ۴- قرآن - الفتح ۲ یعنی : تا بیامرزد مر ترا خدای ، آنچه پیش رفت از گناه تو و آنچه سپس آید (طبری ۱۷۱۰) .
 ۵- ب : اولت و آخرت را بیامرزیده است .
 ۶- قرآن طه ۱ یعنی : می سوگند یاد کند خدای به محمد ، که نه فرستادیم ما بر تو این قرآن را ، تا تو رنج بر خود بنهی (طبری ۹۸۶) .
 ۷- جمل بین قوسین در اصل نیست ، از (ب) گرفته شد .

پس بدانکه : هر که دعوی دوستی خدای کند عزوجل ، باید که چهار چیز در وی مرکب باشد :

اول : آنکه در فرمانهای خدای عزوجل تقصیر نکند .

دویم : از نهیهایش دور باشد .

سیم : آنکه (به) همه حکمهایش راضی باشد .

چهارم : آنکه بر خلق خدای تعالی مهربان باشد .

پس هر که گوید : من دوست خدایم عزوجل . بناکردن نماز و روزه من و کردن گناه بر من نگیرد ، آن زندیق باشد . و درخبر است : که ابراهیم صلوة الله علیه [۱۱۶] چون در نمازشدی، طپیدن دل آنرا از يك ميل شنیدیدی . و چون رسول علیه السلام در نماز در آمدی ، دلش چون دیگک بجوش آمدی . پس امر خدای تعالی از مصطفی صلی الله علیه وسلم برنخواست^۱ بسبب محبت ، و نیز از ابراهیم بسبب خلت^۲ و از انبیا بسبب شوق برنخواست^۳ از دیگر چون برخیزد ؟

و بدانکه دوستی خدای تعالی آنست : که فرمانهای آنرا پیش روی^۴ و از نهیهایش دور باشی ! و متابعت سنت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشی و هر که فرمانهای خدای عزوجل (را) مطیع نباشد ، و سنت رسول را متابعت نبود ، آن فاسق است و فاسق سزاوار دوستی نباشد . قوله تعالی **إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي**^۵ و این آیت دلیل است : که امر از محبان برنخیزد . پس این مقدار بس باشد خردمند را .

۱- اصل و ب : برنخواست . ۲- خلت : دوستی . ۳- اصل : نخواست .

۴- ب : پس بروی . ۵- قرآن - آل عمران ۳۱ یعنی : اگر هستید که دوست دارید خدای را متابعت کنید مرا (طبری ۲۰۳) .

مسئله پنجاه و دویم

آنست که بدانی: که ترسیدن از خوف خاتمت، حق است. زیرا آنکه حق تعالی گفت: **الْأَخَافُوا^۱** گفت: **مترسید^۲!** و مترس آنرا گویند که بترس! پس بنده مؤمن آنست: که میان خوف و رجا باشد. و از خوف خاتمت بترسد.

زیر آنکه رسول صلی الله علیه وسلم گفت: که حق تعالی دو ترس و دو ایمنی^۳ در یکجای جمع نکند. هر که درین جهان ایمن باشد، دران جهان بترسد^۴. و هر که درین جهان بترسد، از خوف خاتمت ایمن باشد. و حق تعالی گفت: **الْأَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا**. و این در وقت مرگ باشد [۱۱۷] که فرشتگان در گوش بنده گویند: **مترس!** و اندوه مدار! و اگر کسی نترسیده باشد، این معنی آنرا نباشد که مترس و اندوه مخور! و ترسیدن بر همه خلق واجبست. زیرا آنکه حق تعالی گفت: **وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ^۵**. و جای دیگر گفت: **فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ^۶**. و جای دیگر گفت: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرَ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ^۷**. پس هر کسی (که) از خوف خاتمت ایمن باشد، آن هوادار باشد و

-
- ۱- قرآن - فصلت ۳۰: **تَنْزِلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ الْأَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا**. یعنی: فروآید بر ایشان فریشتگان که مه ترسید و مه تیمار دارید (طبری ۱۶۲۱).
- ۲- اصل: بترسید؟ ب: مترسید. ۳- اصل: دو ترس و دو ایمن و دو ایمنی در. ب: مانند متن. ۴- ب: بترسانند. ۵- قرآن - البقره ۲۸۱ یعنی: و بهره‌زید از روزی که بازگردانیده آید اندران سوی خدای (طبری ۱۸۰).
- ۶- قرآن - البقره ۲۴ یعنی: بهره‌زید از آتش، آنکه فروزش آن مردمانند و سنگ (طبری ۲۲).
- ۷- قرآن - الحشر ۱۸ یعنی: ای آن کسها که بگریدید، بترسید از خدای عزوجل و بشکرید تن خودرا آنچه پیش کردید فردا را (طبری ۱۸۲۲)

مرجئی . و هر که از رحمت خدای عزوجل ناامید بود کافر باشد .
پس این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله پنجاه و نهم

آنست: که برحمت خدای تعالی امید داشتن فریضه است. و هر که از رحمت حق تعالی نومید شود، حروری^۱ باشد. و مذهب سنت و جماعت آنست: که اگر يك بنده همه گناهان تنها بکند آنرا از رحمت حق تعالی نومید نباشد بود^۲ قوله تعالی: **لَا تَقِيَّاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ - الْآيَةَ ۳**. و اگر مؤمنی صد هزار مرد را بکشد، یا صد هزار زنا کند، یا صد هزار لواطی^۴ کند، یا صد هزار خمر بخورد، یا هیچ نماز نکند، یا مال مسلمانان ببرد، یا از جنابت غسل نکند^۵، یا زکوة ندهد، یا حج نکند، و اینها را گناه دانند^۶. مؤمن حقانی بود. اگر توبه کند حق تعالی بیامرزد و اگر بی توبه رود، آن در مشیت حق تعالی باشد، خواهد بیامرزد بفضل خویش و خواهد عذاب کند بعدل خویش، و باز ببهشت برد. و هر که گوید: که بکردن اینها کافر شود، آن حروری باشد [۱۱۸] و هر که گوید: آنرا این افعال هیچ زیان ندارد، او مرجئی باشد. و هر که این افعال کرده باشد، و از رحمت حق تعالی نومید باشد، آن ملعون باشد.

و بدانکه خدای تعالی همه گناهان را بیامرزد، چون توبه کند مگر مشرک^۷ را قوله تعالی: **أَنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۸**. و جای دیگر گفت: **لَا تَقْتَسِبُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ۹**. و جای دیگر گفت:

۱- اصل: حروری؛ درباره حروری رك: پاورقی ص ۳۷. ۲- کذا در اصل.
ب: نباید بود. ۳- قرآن - یوسف ۸۷ یعنی: و مه نومید شوید از آسایش دادن خدای (طبری ۷۵۵). ۴- ب: لواطه. ۵- ب: بیارد. ۶- ب: دارد. ۷- ب: مشرک را. ۸- قرآن - النساء ۴۸، یعنی: که خدای نه آمرزد آنرا که ابتاز گیرد بدو، و بیامرزد آنچه بیرون آن، آنرا که خواهد. (طبری ۳۰۰) ۹- قرآن - الزمر ۵۳ یعنی: مه ناامید باشید از بخشایش خدای عزوجل. (طبری ۱۵۷۶)

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ^۱ و جای دیگر گفت : وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۲ .

این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله پنجاه و چهارم

آنست : که نشاید گفت که ایمان کمتر باشد یا بیشتر ، یا گرانتر یا سبکتر . زیرا که رسول علیه السلام گفت : اگر هفت آسمان و زمین در یک پله ترازو نهند و گفتار لایله الا الله محمد رسول الله را در پله دیگر نهند . گفتار لایله الله محمد رسول الله گرانتر آید .

پس اگر برسد خصمی ، که حق تعالی گفت : أَلَيْسَ لَكُمْ دِينُكُمْ^۳ یعنی به الفریض .

و جای دیگر گفت : شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ^۴ . ای بینِ نَم . و جای دیگر گفت : يَأْخُذْ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ^۵ . و جای دیگر گفت : مَا لِكَ يَوْمَ الدِّينِ^۶ یعنی قاضی روز شمار . و جای دیگر گفت : لَكُمْ دِينُكُمْ - الْكُفْر - وَلِي دِينِ^۷

۱- اصل : ومن يفعل؟ ۲- قرآن - النساء ۱۱۰ یعنی: و هر کی کند بدی یا ستم کند بتن او، پس آموزش خواهد از خدای ، یا بد خدای را آمرزگار و بخشاینده (طبری ۳۲۵) . ۳- قرآن - المزمّل ۲۰ یعنی : و آموزش خواهید از خدای ، که خدای آمرزگار است و مهربان (طبری ۱۹۵۰) . ۴- قرآن - المائدة ۳ یعنی : امروز تمام کردم شما را دین شما (طبری ۳۷۴) ب : دینکم و اتممت علیکم نعمتی . گفت : دین مسلمانی بر شما تمام کردم . بگو نه هر دین ایمانست و دین وجوه است آنجا گفت : اکملت لکم به الفریض . ۵- قرآن - الشوری ۱۳ یعنی : پدید کرد شما را از دین ، آنچه اندرز کرد بدان نوح را (طبری ۱۶۳۹) .

۶- قرآن - یوسف ۷۶ یعنی: نه بود می گرفت برادر او را ، اندر دین پادشاه (طبری ۷۵۲) . ۷- قرآن - الفاتحه ۴ یعنی: پادشاه روز رستخیز (طبری ۱۰) .

۸- قرآن - الکافرون ۶ یعنی: شماراست دین شما ، و مراست دین من (طبری ۲۰۶۷) .

الاسلام . کفر شما را و مسلمانی مرا .

پس درست شد : که نه هر دینی ایمان است . و نه بینی که حق تعالی گفت : لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا^۱ . هر پیغمبر را شریعتی [۱۱۹] دیگر بود مختلف ، و لیکن ایمان شان یکی بود . پس دانستیم : که ایمان تمامست نگاهد و نیفزاید . اگر ایمان به معصیت نقصان شدی ، چون آدم و حوا عصیان آوردند ایمان بکاستی . و اگر کسی گوید : ایمان آدم بکاست کافر شود . نه بینی که شب معراج رسول علیه السلام ، از بهر امت چندان سعی کرد ، تا پنجاه نماز را به پنج آورد^۲ و ایمان نکاست . این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله پنجاه و پنجم

آنست : که بر همه مسلمانان واجبست که دین را نگاه دارند . زیرا که هواهای مختلف پیدا شده است . و ابوهریره رضی الله عنه^۳ روایت کند : که رسول علیه السلام گفت که حق تعالی خلق را بر چهار نوع آفرید : فرشتگان و دیوان و پریان و آدمیان^۴ . پس مر این چهار گروه^۵ را ده قسم گردانید . نه قسم ازان فرشتگانند ، و يك قسم دبیوان^۶ و پریان^۷ و آدمیان آمدند .

باز مر این سه گروه را ده قسم گردانید . نه قسم ازان دیوانند و يك قسم پریانند و آدمیان . باز این دو گروه را ده قسم گردانید . نه قسم ازان پریانند و يك قسم آدمیان آمدند . پس از هزار جزویك جزو آدمیان آمدند .

۱- قرآن - المائدة ۴۸ یعنی : همه را کردیم از شما شریعتی و چراغی (طبری ۴۰۷) . ۲- ب : به پنج نماز باز آورد . ۳- اصل : عنها ؟ ۴- اصل و ب : آدمیان ؟ ۵- اصل : کوره ؟ ب : گروه . ۶- ب : دیوان . ۷- اصل : فریان ؟ ب : پریان و آدمیان اند .

پس این يك جزو را (از) آد미ان صد و بیست و پنج جزو گردانید. صد جزو از ایشان در زمین هند اند، یا جوج و مأجوج و مانوق و ماسوق و ما کوخ و ساطوخ است و جز ایشان^۱ که همه کافرند و باز گشت [۱۲۰] ایشان بدوزخ است. و از جمله بیست و پنج جزو باقی، دوازده جزو را در بلاد روم ساکن ساخت: نسطوریه و ملکانه و اسرائیلیه^۲. و این دوازده جزو همه کافرند و ناشناخت، و نامزد آتش دوزخ. و ازان جمله سیزده جزو باقی، شش گروه ایشان در زمین مشرق اند:

ترکست و خاقان و خلج^۳ و خزر^۴ و جز ایشان نیز کافراند و باز گشت

۱- کذا در اصل. پ: و مانوقست و ماهوقست و مالوخت و ساطوخت و جز از ایشان. ۲- کردیزی گوید: ترسایان سه گروه اند: ملکائیان - یعقوبیان - نسطوریان (زین الاخبار ۲۳۰) در قانون مسعودی: یعاقبه - ملکیه - نسطوریه است که نام دوم در آثار الباقیه ۲۸۸ ملکائیه منسوب به ملک روم باشد. معلومت که ملکانه بشکل ملکائیه هم ضبط شده. و مراد از اسرائیلیه اینجا همان یعقوبیان کردیزی و یعاقبه البیرونیست. اما نسطوریان منسوبند به نسطور Nestorius بطریق قسطنطنیه (۴۲۸-۴۳۰ م) که ایشانرا آشوریون هم گویند. و در آسیای میانه از قرن ۶ بعد زیاد شدند، و نصرانیت را در پارس - هند - چین پخش کردند. بقایای ایشان تاجنگه ۱۹۱۴ در ارمنیه و کردستان هم باقی بودند (المنجد فی الادب و العلوم ۵۳۳) اما ملکيون همان مسیحیانند که در سنه ۴۵۱ م به مجمع خلقیدونی قیصر مرقیانوس و اطاعت بطریق انطاکیه گرویدند و زبان ایشان یونانی و عربی بود (المنجد ۵۱۲) اما یعاقبه پیروان یعقوب بردعی اسقف رها بودند که به طبیعت واحد قائلند و در حدود هشتاد هزار نفوس بنام سریان قدیم ارتودوکس دارند (المنجد ۵۷۴). ۳- کذا؟ شاید خلج باشد. زیرا قبائل خلج در زابل میزیستند نه در شرق. و هم این قبائل خلجیه در جمله ترکان نبودند (دیوان لغات الترك ۳۰۷/۳) درباره خلج رجوع شو دبزمین الاخبار کردیزی ۲۵۶ و اصطخری و غیره. ۴- اصل و پ: خور؟ درباره خزر بکتاب جغرافی عربی و معجم البلدان و غیره رجوع شود. اما خور اصل و پ ترد جغرافیانگاران عرب به معنی ساحل خلیج بود (مراصد ۴۸۸/۱) که در اینجا موردی ندارد.

ایشان نیز بدوزخ است . و شش گروه دیگر در مغرب اند: زنگیانند و نبطیانست^۱ و حبش و غیر اینها ، و این همه کافرند و باز گشت ایشان بدوزخ است .
و خواجه ابوالقاسم حکیم^۲ رحمه الله گفت : این صد و بیست و پنج گروه بیرون از ترسایان^۳ و مغان^۴ و جهودان اند و باز گشت ایشان بدوزخ است . و اهل توحید يك قسم^۵ ماندند و ایشان هفتاد و سه فرقه شدند . هفتاد و دو فرقه اهل بدعت و ضلالت اند ، و باز گشت ایشان بدوزخ است . اگر خدای تعالی خواهد . ایشانرا از دوزخ بیرو (ن) ماند . و يك جزو که اهل سنت و جماعتند ، زندگانی کنند میان خوف و رجا . و رسول علیه السلام گفت : آن (که) گناه کارانند و بدکردارانند ، توقیع منشور یَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ^۶ در شأن ایشان است و حساب ایشان بر خدای است عزوجل . خواهد ایشانرا عذاب کند [۱۲۱] اگر خواهد عفو کند و همه خلق (که) دشمن اهل سنت و جماعتند ایشان آن کسانند که بر امت محمد بکفر و نفاق گواهی دهند . و اهل سنت و جماعت آن کسانند ، که بر مؤمن بکفر گواهی ندهند اگرچه کبیره کند . و از پس هر نیک و بد نماز کنند ، و نماز جنازه ایشان حق بینند ، که از اهل قبله مرده باشد . و از نماز آدینه دست باز ندارند ، و از پس هر امام عادل یا جابر^۷ نماز کنند . ایشانند اهل سنت و جماعت تا روز قیامت .

۱- اصل و ب : نبطاست ؟ که اصل این کلمه را نیافتیم . اگر مراد نبطیان باشند نبط و انباط قومست از عرب که در جنوب فلسطین ساکن بودند و بت می پرستیدند و قبائل حسمه شمالی حجاز هم از ایشانند (المنجد فی الادب ۵۳۰) . ۲- رك : یاورقی ص ۱۸ . ۳- ترسا = مسیحی . ۴- مغ : زردشتی آتش پرست . ۵- ب : قسمت . ۶- قرآن - الفتح ۱۴ یعنی: بیامرزد آنها که بخواهد و عذاب کند آنها که بخواهد (طبری ۱۷۱۱) . ۷- اصل و ب : جابر ؟ ولی در مقابل عادل همواره جابر بمعنی ستمگر است و امام جابر در احادیث و فقه اسلامی مذکور است . ب : از پس هر امیری که عادل باشد یا جابر باشد .

و چنین گفت خداوند من ، و مرا هم بدین فرمود ، و هر که بدین حال نباشد ، بر حال زندگانی من و بعد از وفات من ، از ما نیست^۱ نه در دنیا و نه در آخرت .

و اندر خبر است : که چون حق تعالی آدم را علیه السلام بیافرید و باز به بهشت برد و باز بدنیا فرستاد . ابلیس را بسبب آدم علیه السلام لعنت کرد و هر دو را بدنیا فرستاد ، و هر فرزندی از فرزندان آدم علیه السلام که بیافرید ، بدل آن از دیو ده فرزند آید^۲ ، و نیز فرزندان آدم میزاید و میرند و از فرزندان ابلیس نمیرند تا قیامت . و حق تعالی مر ابلیس را تمنی^۳ داده است در هوا ، و لشکر میفرستد سوی فرزندان آدم ، اندر هر روزی هفتاد بار ابلیس را از حال فرزندان آدم خبر میکند ، و هر مؤمن را که اجل فرا رسد ابلیس علیه لعنت را خبر کنند ، که فلان بنده بر نزع است . ابلیس هفتاد هزار دیو را نامزد کند ، تا گرد آن بنده درایند ، از بهر آنکه تا مگر ایمان از آن بنده [۱۲۲] توانند ربود . اگر این بنده بر سنت و جماعت باشد ، حق تعالی بدل هر دیو ده فرشته فرستد ، تا جان وی برضای حق تعالی براید . و اگر آنکس نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ مَبْتَدِعٌ باشد ، آنرا از پس ابلیس و لشکر آن بگذارند تا جان آن براید بر کافری . نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْمُبْدَعَةِ وَالضَّلَالَةِ وَمِنْ تِلْكَ الْحَالَةِ^۴ .

و عبدالله ابن عباس روایت کند که رسول علیه السلام گفت : که چون روز قیامت باشد هواداران را سوی دوزخ برند . ایشان گویند : بار خدایا !

۱- ب : او از ما . ۲- ب : ده فرزندی زاید و می میرند و نیز فرزندان ابلیس . ۳- ب : تمنی (۹) تمنی در اینجا بمعنی توانایی و قوت است از منته عربی (منتهی الارب ۴/ ۱۶۸) . ۴- یعنی : پناه میجویم بخدا از بدعت و کمراهی و چنین حالت .

نه بت پرستیدیم و نه آفتاب و نه ماهتاب و نه ستاره . ما را بدوزخ میفرستی؟
عبدالله ابن عباس گریان شد و گفت : راست میگویند نه بت پرستیدند و نه
آفتاب و نه ماه ، ولیکن چیزهایی گفته باشند بهوای نفس خود، که کفر و شرك
درآمده باشد و ایشان را خبر نی .

پس باید که مؤمن این طریق و این مذهب را نگاه دارد که گفته شده
است ، تا از هواها و بدعتها دور باشد^۲ .
این مقدار بس باشد خردمند را .

مسئله پنجاه و ششم

آنست : که رسول علیه السلام گفت : بنی اسرائیل هفتاد و يك فرقه
شدند ، و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند . و امت من نیز هفتاد و سه فرقه
شوند و همه بدوزخ روند ، مگر يك گروه به بهشت شوند و آن مذهب سنت
و جماعت باشد^۳ .

۱- اصل : پرستیدن . ب : پرستیدند . ۲- ب : باشد و از اهل سنت و
جماعت باشد . ۳- این حدیث بصور مختلف در کتب احادیث نقل شده : اول معاویه
گوید که رسول خدا فرمود : الا ان من كان قبلکم من اهل الكتاب افرقوا علی اثنتین
و سبعین ملة و ان هذه الامة ستفرق علی ثلاث و سبعین فرقة ، اثنتان و سبعون فی النار
و واحدة فی الجنة و هی الجماعه (اخرجه ابوداؤد تیسیر الوصول ۴/ ۲۰) دوم : عمرو بن
عاص گوید که رسول خدا گفت : لیأتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حدوا النمل
بالنمل . حتی ان كان منهم من اتی امة علانية لیکون فی امتی من یصنع ذلک . و ان
بنی اسرائیل تفرقت علی اثنتین و سبعین ملة و ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملة کلها
فی النار الا ملة واحدة . قالوا من هی؟ قال : من كان علی ما انا علیه و اصحابی (اخرجه
الترمذی - تیسیر ۴/ ۲۱) که بقول سیوطی در (جامع الصغیر ۲/ ۱۳۳) این حدیث ضعیف
است . سوم : ابی هریره از رسول خدا روایت کرد . افرقت اليهود علی احدى و سبعین
فرقة و تفرقت النصارى علی اثنتین و سبعین فرقة و تفرقت امتی علی ثلاث و سبعین فرقة . ←

خواجه ابوالقاسم حکیم^۱ رحمه الله گفت: میخواهم تا نامهای [۱۲۳] ایشانرا بیان کنم و افعال ایشان را جدا جدا شرح دهم، تا مردمان ایشانرا بدانند تا پرهیز کنند از ایشان.

همه نامهای ایشان به تفصیل اینست:

اول: مرجیانند.^۲ دوم: قدریانند.^۳

سیم: شمراخیانند.^۴ چهارم: ازرقیانند.^۵

۱- مراد مؤلف کتابست. رك: باورقی ص ۱۸. ۲- رك: باورقی ص ۳۸
 ۳- قدریه: گویند که هر بنده خالق فعل خویش است و کفر و گناهان را به تقدیر خدا ندانند (تعریفات جرجانی) گویند سررشته اختیار بدست ماست طاعت و معصیت و خیر و شر فعل بندگان است نه بقضاست و نه بقدر و نه بخواست کسی دیگر (هفتاد و سه ملت لا قدر... یا: صنفان من امتی لیس لهم فی الاسلام نصیب: المرجئه و القدریه - که حدیث اول را ابوداؤد و دومین را ترمذی آورده است ولی هر دو مورد انتقاد علمای حدیث بوده و در راویان آن رجالی را نشان داده اند که از مجاهیل اند. (تیسیر ۴/۴۳)
 ۴- شمراخیه: قالوا النساء هن ریاحین الدنیا لابس لمن یطأهن بغیر نکاح و لاضرور شاهد. یعنی گویند که زنان گلهای دنیا اند اگر کسی بدون نکاح یا وجود شاهدی با ایشان مجامعت کند مباح است. شمراخیه را از فرق خوارج شمرده اند که نزد ایشان خون مخالفان در پنهان حرامست و در آشکارا حلال، و خون آنک مخالفان ایشان بود در میان ایشان حلال است و در دار تقیه حرام (تبصرة العوام ۳۳) امام احمد درمسند خود این حدیث آورده: النساء شقائق الرجال (کنوزمناوی ۲/۱۳۳).

۵- ازارقه از خوارج اند و پیروان نافع بن ازرق حنفی حروری (متوفا ۶۵ هـ) بودند که مخالفان خود را مشرک گفتند و منکر سنگساراند، و ادای امانت مخالفان خود را لازم نمی دیدند و قطع ید را در دزدی بیش و کم حکم میکردند. و عدم حد شرعی را

ساین حدیث صحیح را ابوداؤد - نسایی - ترمذی - ابن ماجه نقل کرده اند (جامع الصغير ۱/۴۸) و نیز به باب اول الفرق بین الفرق عبد القاهر بغدادی و رساله هفتاد و سه ملت طبع تهران ۱۳۴۱ ش و تعلیقات آخر این کتاب رجوع شود.

پنجم : اخصیائند^۱ . ششم : ثعلبیائند^۲ .

۱- اصل : اخصیائند؟ ب : اجتشیائند ، در هفتاد و سه ملت اخصیه و صحیح آن اخصیه است که منسوبند به اخص بن قیس و ایشان از ثعلبه خوارجند که میگفتند : تا وقتیکه بندگان در حیانت عمل ایشان معتبر است و بعد از موت نه نیکی زیاده گردد و نه بدی (هفتاد و سه ملت ۵۲) ایشان در آغاز کار در موالات با کودکان با ثعلبه همدستان بودند ، سپس از آنان روی گردانیده گفتند : بر ماست در باره همه کسانی که در دار تقیه هستند در تک کتیم مگر اینکه پی بایمان و کفر آنان بریم ، انکه بدوست گرفتن و یا کافر شمردن آنان اقدام کنیم (الفرق ۶۲) اخص قتال با اهل قبله و سرقه و اغتیال را حرام داند و مقابله نکنند، مگر با کسی که بیقین او را مخالف مذهب خویش بدانند (ملل و نحل ۹۷) .
 ۲- اصل و ب : ثعلبیائند؟ که در نسخه خطی هفتاد و سه ملت هم ثعلبه است. ولی صحیح آن همان ثعلبه فرقه خوارج است و پیروان ثعلبه بن مشکانند که پس از عبدالکریم عجرد او را امام خوانده اند ثعلبیان گویند که کارها بخواست خدا و تقدیر او نیست ، بلکه خداوند کردار بنی آدم را نوبنو می آفریند و قضا پیش گرفته و تقدیر نو آمده است (هفتاد و سه ملت ۵۳) ثعلبه بن عامر با عبدالکریم بن عجرد در امر اطفال مخالفت کرد و گفت در حال طفولیت بر اطفال حکمی نیست از محبت و عداوت تا بالغ شوند . اگر اسلام را قبول کردند خوب و اگر انکار کنند تکفیر کنیم . ثعلبه از بندگان غنی زکوة ستانند و به فقراء بندگان زکوة دهند (ملل و نحل ۹۶) .

→ در باره قازف زن شوهر دار عقیده داشتند (الفرق ۴۷) شهرستانی گوید : بدعتهای ازارقه هشت است : تکفیر علی و استحسان ابن ملجم . دوم: تکفیر مسلمانان متقاعدی که بایشان نگریدند . سوم: قتل اطفال و نسوان مخالفان خود. چهارم : رجم زانی ناچایز است و قذف رجال محسن را حد نباشد . پنجم: اطفال مشرکان با پدران خود در دوزخند. ششم: در قول و عمل تقیه جائز نیست. هفتم جواز نبوت کسی که در علم الهی شامل باشد که کافر خواهد شد . هشتم : کفر مرتکب کبائر (الملل و النحل ۸۷) .

- هفتم : بیهسیانند^۱ . هشتم : میمونیانند^۲ .
 نهم : جاز میانند^۳ . دهم : معتزلیانند^۴ .

۱- اصل : لیهمسیانند ؟ ب : ینهمانند ؟ که صحیح آن بیهسیان است منسوب به ابویهس هیصم بن جابر ضبعی از بنی سعد ، که فقیه و متکلم از ارقه خوارج بود و بامر ولید خلیفه اموی ، والی مدینه عثمان بن حیان مری او را دست و پا برید و بدارش آویخت سنه ۹۴ هـ (الاعلام ۱۱۶/۹) بیهسیه گویند : مسلمان آن باشد که بمعرفت خدا و آنچه نبی آورده و به ولایت اولیاء مقرر گردد . و ایمان آنست که حق را از باطل بدانند و ایمان علم به قلب است نه قول . با قدریه در قدر موافقت و گویند که خدا تفویض بعباد فرمود و او را مشیتی در اعمال عباد نیست . ایشان حکم به کفر شخصی نکنند که مشغول بحرام باشد (ملل و نحل ۹۳) . ۲- منسوبند به میمون بن عمران (متوفا در حدود ۱۰۰ هـ) از عجارده خوارج که قدر خیر و شر را از بنده میدانست و او را در خلق و ابداع فعل دست آزاد میداد و میگفت که خداوند تنها خیر را بدون شر اراده می کند و در معاصی عباد مشیتی ندارد . میمونیان برخلاف ازرقیان ، مال مخالفان خود را ناوقتیکه کشته نشده باشند حلال نمی دانستند ، و سوره یوسف را جزو قرآن نمی پنداشتند (الاعلام ۸/۳۰۰) بقول حسین کرابیسی متوفا ۲۵۶ هـ میمونیان اجازه نکاح دختر دختر و دختران اولاد برادر و خواهر را میدهند (ملل و نحل ۹۵) عبدالقاهر بغدادی متوفا ۴۲۹ هـ میمونیان را از فرق اسلام بیرون شمارد . زیرا زناشویی بامحارم و انکار يك سورة قرآن ، در حکم خروج از اسلامست (الفرق ۲۰۰) .

۳- جرجانی در تعریفات جازمیه را بیروان جازم بن عاصم و از موافقان شعبیه شمرده (ص ۲۹) در هفتاد و سه ملت خازمیه - در ملل و نحل طبع احمد فهمی ۲۰۶/۱ الخازمیه - و در ترجمه ملل و نحل خازمیه اصحاب حازم بن علی (ص ۹۶) و در الفرق بین الفرق (ص ۵۶) نیز خازمیه و در بعضی نسخ اصحاب خازم بن علی هم آمده است . شهرستانی گوید : بر قول شعبیانند که خدا خالق اعمال عباد است و هر چیز به مشیت اوست ، و او عباد را متولی فعل گرداند که داند مال کار ایشان بآن میکشد ، از ایمان . و تبراً نمود از آنچه در علم کامل او ، مال بنده بآن می کشد از کفر . خدا محب دوستان و دشمن اعداء خویش است . جازمیه در امر حضرت علی صلی هم نوقف کنند ، یعنی برائت حضرت او و یا غیر او را تصریح نکنند . (ص ۹۶) بیشتر عجارده سیستان بدین آیینند و گویند آفریدگار جز خدا نیست و چیزی جز خواست او نباشد (الفرق ۵۶) خازمیه گویند -

یازدهم : جبریانند^۱ . دوازدهم : باطنیانند^۲ .

۱- جبر اسناد فعل بنده بخداست و جبریان متوسط مانند اشعریان ، بنده را در کسب فعل سهیم دانند . ولی جبریّه خالص مانند جهیمان اسناد فعل را تنها بخدا کنند (تعریفات جرجانی ۲۹) و گویند که انسان در حرکات و سکنات خود اختیاری ندارد (هفتاد و سه ملت ۱۸) و خدا هم چیزی را پیش از وقوع آن نداند ، و علمش حادث است و جنت و دوزخ فانی میشوند . و ایشان مانند معتزله ، نفی رؤیت و خلق کلام و ایجاب معرفت بمقل کنند (موافق ۲۹۴/۳) نخستین شخص جبریّه جهیم بن صفوان خراسانی بود که گفت : انسان مجبور مطلق است و آنچه درباره او مقدر است حتماً از او ظهور می کند ، و افعال انسان درو مانند افعال جمادات و جریان آب و حرکت هوا آفریده شده ، و نسبت اعمال بانسان مجاز است . وی به نفی صفات و خلق قرآن و فناء بهشت و دوزخ و نفی رؤیت قائل بود (فجر الاسلام ۲۸۷) . ۲- فرقه باطنیان به هفت نام شهرت دارند : اول اینکه ایشان به باطن کتاب الله اعتبار میدادند نه به ظاهر آن ، بنابراین باطنیه گفته شدند . دوم فرامطه که اول ایشان حمدان قرمط بود . سوم سبعمیه که به هفت رسول فائلند . آدم - نوح - ابراهیم - موسی - عیسی - محمد - محمد مهدی بن اسماعیل . که اسماعیل در ۱۴۳ هـ در مدینه وفات یافت و پسرش محمد مکتوم اولین امام مستور است (۱۳۱ - ۱۹۸ هـ) چهارم بابکیان که برخی ازین طائفه بابک خرمی را پیروی کرده بودند . پنجم : اسماعیلی باعتبار اقرار بامامت اسماعیل سابق الذکر . ششم : تعلیمیه که باید امام، معارف را به پیروانش تعلیم دهد . هفتم : ملاحده که از طرف مخالفان نامیده شده اند (شرح موافق ۲۸۸/۳) اسماعیلیان مخصوصاً در مصر از مبادی فلسفه نوافلاطونی متأثر شدند ، و به نفی صفات قول دادند . زیرا اثبات حقیقت متقاضی مشارکت خدا باموجودات است که تشبیه باشد . و نفی مطلق مشارکتش با معدومات است که تعطیل باشد . ایشان گویند که خداوند واهب صفاتست و پرورنده متضادات . (تعریفات جرجانی ۱۰) و باتصال نبوت از آدم تا روز قیامت فائلند (هفتاد و سه ملت ۶۳) درباره این فرقه رك : ترجمه الفرق بین الفرق ۲۰۱ بیعد - ترجمه ملل و نحل ۱۵۲ بیعد .

→ ایمان فرضی مجهول است یعنی فرضیت او روشن نشده (معرفة المذاهب) پس چون چنین باشد ، مردم در هر دینی که هستند معذورند (هفتاد و سه ملت ۵۰) .

۴- رك : باورقی ص ۳۸ .

- سیزدهم : لم یزلیانند^۱ . چهاردهم : جعفریانند^۲ .
پانزدهم : حنیفیانند^۳ . شانزدهم : کنیفیانیانند^۴ .

۱- این فرقه در الفرق بین الفرق وملل ونحل و دیگر رسائل فرق نیامده و خود مؤلف سواد اعظم بعداً در همین مبحث عقیده ایشانرا شرح میدهد . ۲- یکی از فرقه‌های معتزله‌اند ، که پیروان جعفر بن حرب و جعفر بن مبشر باشند و فاسقان امت را بدتر از جهودان و نرسایان و زندیقان و گبران می‌دانستند . و حد زدن بر میخواران را جائز نمی‌دیدند و می‌گفتند که جزای دزد و فاسق و گناهکاران، آتش دوزخ جاویدانی باشد (الفرق ۱۱۷) این جعفرین از اصحاب حدیث بودند و گفتند : امامت از مصالح دین است و در معرفت‌الله و توحید به آن حاجت نیست . و تعیین این امر بعامه مفوض نباشد و مشروط نه ، که امام افضل امت باشد، از روی علم و دانش اقدم باشد . و اگر امام مجتهد نباشد ، باید که از اهل اجتهاد کسی مصاحب او باشد (ملل ونحل ۱۲۰) جعفر بن حرب همدانی وساکن بغداد بود (۱۷۷-۲۳۶ هـ) وی از ائمه معتزله و شاگرد ابی‌هذیل علاف در بصره باشد . و دارای مؤلفانست (تاریخ بغداد ۱۶۲/۷ مروج ۲۹۸/۲) اما جعفر بن مبشر بن احمد تقفی هم متکلم بزرگ معتزله و مولد و وفاتش در بغداد است ۲۳۴ هـ (تاریخ بغداد ۱۶۲/۷) . ۳- کذا در اصل . ب : حنیفیانند؟ که در شرح مابعد حنیفیان‌اند . چون مذهب حنفی مذهب فقهی است ، در اینجا مراد نخواهد بود . و حنیفیان یا حنفاء ملت حنیف مقابل صابئین بودند ، که واسطه بین انسان و خدا را بشر جسمانی یعنی انبیاء می‌دانستند . در حالیکه صابئین این واسطه را روحانیان یعنی کواکب پنداشته و فرشتگان و ستارگان را می‌پرستیدند (برای شرح رک : ملل ونحل ۱۷۹ بیعد و ۲۱۰) اما حنفاء مقابل صابئین که با فرق اسلامی ربطی ندارند نیز در اینجا مراد نباشند . بظن غالب مراد از حنیفیان اتباع محمد بن حنفیه بن علی (۲۱-۸۱ هـ) باشند از کیسانیه و مختاریه ، که خود را باین امام نسبت میدادند (رک : ملل ونحل ۱۰۶ بیعد والفرق ۴۰) . ۴- اصل : کنیفیانند؟ شکل صحیح کلمه را در منابع دیگر نیافتیم . در متن ص ۱۲۷ نیز چنین است . ب : کنیفیانند؟

- هفتمدهم : صوریانند^۱ . هژدهم : مشبهیانند^۲ .
 نوزدهم : جعدیانند^۳ . بیستم : حسیانند^۴ .
 بیست و یکم : کوزیانند^۵ . بیست و دویم : زیادیانند^۶ .

۱- کذا در اصل و ب : ولی در شرحی که بعداً می‌آید مصوریان است. در الفرق و ملل و نحل ذکری ازین طائفه نیست . ۲- طایفه ایست که خدا را با مخلوقات تشبیه و با محدثات تمثیل کردند (تعریفات ۹۶) مشبهه خدای را با مخلوقات تشبیه کنند و قائل به تجسیم و حرکة و انتقال و حلول خدا در اجسامند (شرح موافق ۲۹۴) مشبهه حیویه ملامسه و مصافحه را هم با خدا در سرحد اخلاص و اتحاد جائز دانند و او تعالی را جسم دارای لحم و دم و جوارح شمارند . کرامیه و مجسمه و سبائیه و بیانیه و مغیره و منصوریه و خطاییه و حلولیه و حلمانیه و مقتعیه و هشامیه و یونسیه و خاطبیه و زراریه فرقه‌های مشبهانند (رک : الفرق ۱۶۵ بیعد ، و ملل و نحل ۷۵ بیعد) . ۳- اصل : جوقیانند. ب : جوقیانند؟ ولی در شرحی که بعداً می‌آید جعدیان است . در منابع دیگر بنظر نیامد و از روی شرحی که مؤلف داده باید دسته‌یی از اهل تشبیه باشند .
 ۴- حسییه یکی از فرق جبریه است و گویند که در عالم قسمت نیست (غیاث ۷۳۶) در الفرق و ملل و نحل نیامده است . ب : حسیانند؟ ۵- کوزیه گویند که بدن بدون بسیار مالش پاک نشود . از فرقه‌های خارجیانند (غیاث ۷۳۶) و باید که یکی دیگری را مس نکنند ، زیرا او طاهر را از نجس نمی‌شناسد . گویند جوز و لوز و پسته و فندق در پوست همه یکسانند ، چون بشکنید بعضی آن باشد که لب او نغز نیست و بعضی آن باشد که مغز ندارند . اهل شرك نجس‌العین باشند و اهل ایمان طاهر ، و در صورت حال همه یکسانند . چون کفر و ایمان در دلست ، یا ک از یلید پدید نیست . پس خود را از همه آدمیان نگاه باید داشت ، مبدا که نجس‌شوی و ندانی (هفتاد و سه ملت ۵۱) دکتر محمد جواد مشکور اندر حاشیت این مطلب نویسد : ظاهراً لوزیه غلط و صحیح آن کوزیه است . اینک عین عبارت کتاب الفرق المقترفه ص ۱۸ : اما الکوزیه فهم لایجوزون البول والغائط علی الارض بعله انها مسجد . حیث قال النبی (ص) «جعلت لی الارض مسجداً و ظهوراً» فاذا عرضت لهم حاجة الی ذلك فصدوا الکیزان والانهار و لهذا سموا «کوزیه» . ۶- اصحاب زیادبن اصفر که صفریه زیادیه هم گویند ، و از خوارجند که متفاعدین از قتال را تکفیر نکنند و بعدم قتل اطفال مشرکان و جواز تقیه—

بیست و سیم : سارقیناندا . بیست و چهارم : زیدیانندا .
 بیست و پنجم : جهمیانندا . بیست و ششم : شاکیانندا .

۱- اصل : سارلیانندا ؟ ب : شارکیانندا ؟ شاید صحیح آن سارقیه باشد . گویند :
 اگر کسی ده درم بدزدد و یا بطریق ظلم بستاند . چون یکدرهم ازان صدقه کند کفارت
 همه بشود ، من جاء بالحسنة فله عشر امثالها (هفتاد و سه ملت ۳۰) در الفرق المفترقه
 ۸۲ گویند : ایشان چنین پندارند ، که اگر کسی ده درم دزدید ، و یکی را ازان صدقه
 کرد ، این يك درهم کفارت هرده درهم را کند ، زیرا صدقه از جمله حسناست و هر
 حسنه مكافات ده چند دارد . ۲- زیدیه : از فرق رافضیه است و گویند در امامت
 نماز بجز اولاد علی دیگری را نشاید (غیاث ۷۳۶) در میان زیدیه و امامیه دشمنی
 است و کار ایشان بگمراه شمردن بکدیگر کشیده (الفرق ۴) ایشان منسوبند به زیدبن
 علی بن حسین که در سنه ۱۲۱ هـ در کوفه مدعی امامت شد ، و با جعفر صادق درین کار
 رقابت کرد ، و در همین سال در کوفه شهید شد . این زید از شیوخ امام ابوحنیفه بود
 و فرقه زیدیان از تمام فرق شیعه به مذهب اهل سنت نزدیکند . در افریقای شمالی
 شاهان ادرسی (ادارسه) از ۱۷۲ تا ۳۷۵ هـ زیدی بودند . و امامان رسی در سعاد یمن
 (۲۸۰ تا حدود ۷۰۰ هـ) و علویان طبرستان (۲۵۰ - ۳۱۶ هـ) وهم اکنون مردم یمن
 زیدی اند . (دائرة المعارف اسلام) زیدیه وجود دو امام مستجمع خصال امامت را در
 دو قطر جائز شمارند ، و زید اصول را از واصل بن عطاء رئیس معتزله فرا گرفت . او
 گویند : که جایز است امامت مفضول باوجود فاضل . و حضرت علی افضل صحابه بود ،
 ولی خلافت را بصدیق تفویض فرمود بنابر مصلحتی که اقتضاء آن می کرد . و بدینطور
 زید از شیخین تبرأ نمی کرد و او را با امام محمد باقر برادر خود مناظره ها بود امام
 یحیی بن زید که مرفدش تاکنون در جوزجان شمال افغانستان معروفست پسر زید باشد
 که در سنه ۱۲۶ هـ نصر بن سیار او را درینجا کشت . از اصناف زیدیه جارودیه -
 سلیمانیه - صالحیه - بتریه اند (ملل و نحل ۱۱۵ بیعد) . ۳- اصل : جهمیانندا ؟
 رك : یاورقی ص ۸۱ . ب : جهمیانندا ؟ ۴- شاکیه : از فرقه های مرجئه است و
 شك دارند در ایمان خود و گویند که روح ایمانست (غیاث ۷۳۷) .

→ در قول قائلند و گویند هر چیزی را از اعمال که حدی معین دارد مثل زنا - شرب -
 سرقت و قذف . مرتکب آنرا کافر نتوان گفت و مرتکب کبائری را تکفیر کنند که حدی
 معین ندارد مثل ترك صلات (ملل و نحل ۱۰۰) .

- بیست و هفتم : میلیانند^۱ . بیست و هشتم : قولیانند^۲ .
 بیست و نهم : رمادیانند^۳ . سی ام : شادکیانند^۴ .
 سی و یکم : الجوشیانند^۵ . سی و دویم : بلیتیانند^۶ .
 سی و سیم : میانیانند^۷ . سی و چهارم : سفیانیانند^۸ .
 سی و پنجم : حروریانند^۹ . سی و ششم : عباسیانند^{۱۰} .

- ۱- اصل : ملیانند؟ در متن مابعد که شرح فرق داده شده میلیان اند . در دیگر منابع یافته نشد . ۲- کذا در اصل و ب : در دیگر منابع مذکور نیست .
 ۳- اصل و ب : رمادیانند؟ که در شرح مابعد نیامده و در دیگر منابع نیز دیده نشد .
 ۴- اصل : سی ام : شاکیانند؟ چون در عدد ۲۶ ذکر شاکیان گذشت در اینجا تکرار و حتماً تصحیف کاتبان است . ب : شادکیانند . در الفرق گوید : لازم آید که عیسویه و شاذکانه از فرق یهود را داخل امت اسلام کنند ، زیرا هر دو گویند لا اله الا الله و محمد رسول الله . ولی محمد را مبعوث برای عرب دانند ، و به سنن او اقرار کنند . (ص ۱۶۹) شاذکانه منسوبند به مردی شاذکانی منسوب به شاذکان (شادگان) خوزستان ، که بودعانیه - موشکانه - ماشاذکانه همه يك فرقه بودند (حواشی الفرق ۳۸۶) .
 ۵- کذا در اصل ؟ ب : ابوجوشانند؟ در منابع دیگر شرح و با شکل صحیح این نام بدست نیامد . شاید صحیح آن حدیثان باشد اصحاب فضل بن حدیثی از شاگردان نظام که در مذهب او سه چیز افزود : اول شرکت عیسی بن مریم در تدبیر کار جهان بحیث آفریدگار ثانی . دوم : قول به تناسخ . سوم : رؤیت حق تعالی ، رؤیت عقل اول است (ملل و نحل ۴۷) . ۶- کذا در اصل ؟ ب : بیتیانند ؟ ۷- کذا در اصل و ب : شاید صحیح آن مأمونیان باشد . منسوب به مأمون برادر حمدان فرمط که در پارس برخاست و قرامطه پارس را مأمونیه گویند (الفرق ۲۰۲) . ۸- شهرستانی گوید : حنابله اصحاب احمد بن حنبل ، و داؤدیه اصحاب داود بن علی اصفهانی ، و سفیانیه اصحاب سفیان تمام بر اثبات صفات متفق اند و آنچه بر مطاوی کتاب و سنت وارد شده ، بر ظاهر حمل کنند ، بی آنکه متعرض تأویل شوند ، و از تشبیه اعتراض کنند (ملل و نحل ید) در متن شرحی که بعداً می آید این وجه تسمیه به نحو دیگر تعبیر شده است .
 ۹- رك : پاورقی ص ۳۷ . ۱۰- عباسیه داخلند در خوارج (ملل و نحل ۸۱) .

- سی و هفتم : حشویانند^۱ . سی و هشتم : معروفیانند^۲ .
 سی و نهم : مجهولیانند^۳ . چهلم : مهاجریانند^۴ .
 چهل و یکم : خازمیانند^۵ . چهل و دویم : معذوریانند^۶ .

۱- حشویه یکی از فرق مرجئه‌اند و گویند واجب و سنت و مستحب همه واحدند (غیاث ۷۳۷) و مصنفان که در مذاهب طوائف سخن گذارده‌اند نجاریه و ضاربه را از جبریه شمرده‌اند و کلابیه و اشعریه را از صفائیه . گاه گویند حشویه‌اند و گاه گویند جبریه‌اند (ملل و نحل ۶۲) حشویه گویند: الکلام حیث لاسامع والامر لامأمر عبث. سخن گفتن جایی که شونده نباشد و امر کردن جایی که مأمور نباشد بی‌معنی باشد و عبث . اکنون چون معلومست که در ازل آزال غیر از خدای هیچ موجودی نبود ، خطاب او را مستمع کس نبوده پس در خلوتخانه ازلی امر و نهی با که بود (هفتاد و سه ملت ۶۹) حشویان به جبر و تشبیه قائل بودند و ازین رو حشویه گفته شدند: لانهم یحشون الاحادیث التی لا اصل لها فی الاحادیث المرویه عن رسول الله ، ای یدخلونها فیها ولیست منها (الحوار العین ۲۰۴) . ۲- ب : معروفیانند ؟ در مراجع دیگر این نام دیده نشد. در متن بعد ازین شرحش می‌آید . و این همان فرقه معلومیه است که گویند : هر کسی که خدا را بجمیع اسماء و صفات شناسد جاهلست مگر آنکه بجمیع آنها عالم گردد . معلومیان از خوارجند (ملل و نحل به) معلومیه از خازمیه‌اند ولی گفتند: هر که خدا را با همه نامهایش شناسد نادان است و نادان بخدا کافر است و کار بندگان ، آفریده خدا نیست، ولی در استطاعت و مشیت، قائل بقول اهل سنت شدند و کسی را امام خوانند که بکیش ایشان باشد و بادیگران نبرد کند (الفرق ۵۸) . ۳- مجهولیه را نیز سخن چون معلومیه است جز اینکه گویند : هر که خدا را بی‌سخی از نامهایش بشناسد ، او را شناخته است ، و معلومیان درین باره کافرند (الفرق ۵۸) و ایشان برانند که افعال عباد مخلوق خداست (ملل ۹۸) . ۴- در مراجع دیگر باین نام دیده نشد . شرحش در متن بعد ازین داده شده . ۵- اصل : جازمیانند ؟ چون در عدد نهم ذکر جازمیان گذشت درینجا خازمیان خواهد بود رك : پاورقی ص ۱۶۹ عدد ۹ . ب : حادمیانند ؟ ۶- کذا در اصل : در مراجع دیگر یافته نشد . ب : مقدوریانند .

- چهل و سیم : متولیانند^۱ . چهل و چهارم : میریانند^۲ .
 چهل و پنجم : رقوقیانند^۳ . چهل و ششم : تاییانند^۴ .
 چهل و هفتم : مغنیانند^۵ . چهل و هشتم : مسلمیانند^۶ .
 چهل و نهم : اقلیانند^۷ . پنجاهم : فکریانند^۸ . [۱۲۴]
 پنجاه و یکم : واردیانند^۹ . پنجاه و دویم : ساطیانند^{۱۰} .
 پنجاه و سیم : شاقیانند^{۱۱} . پنجاه چهارم : مستغنیانند^{۱۲} .

۱- کذا در اصل و ب : در مراجع دیگر یافته نشد . شاید متأوله باشند و املائی آن متولیان بود (رك: الفرق ۱۶) . ۲- کذا در اصل ؟ شاید صحیح آن امیریه یا امیریه باشد که حضرت علی را در امر رسالت با محمد صلعم شریک میدانستند (رك : تلبیس ابلیس ۲۲ و مقریزی ۴/ ۱۷۸ و هفتاد و سه ملت ۶۲) . ۳- کذا در اصل ؟ شاید مراد زقولیه باشند که در آذربایجان غلات شیعه را زقولیه گویند (ملل و نحل ۱۳۴) ب : رقوقیانند؟ شاید صحیح آن مرقونیان باشد که از فرق ثنویان بودند (الفرق ۲۵۸) . ۴- کذا در اصل ؟ ب : تاسیانند ؟ ۵- کذا در اصل ؟ شاید مراد لفظیان باشد که شرح آن می آید . ۶- ابو مسلمیه یا مسلمیه فرقه بی اند منسوب به ابومسلم مروی (مقتول ۲۶ شعبان ۱۳۷ هـ) که پنداشتند که او به اند آمدن روح خدا در وی ، خدا شد . و او به از جبرئیل و فرشتگانست . وی زنده است و نمرده و آن کسی که منصور او را کشت شیطان بود بصورت ابومسلم درآمده و چشم براه ابومسلمند (الفرق ۱۸۶) مسلمیه را خرم مدینه هم گویند و در بلخ قریه خرم آباد بنام ایشان بود (الفهرست ۴۸۳) . ۷- کذا در اصل : در منابع دیگر نیست . در شرح متن نیز نیامده و شاید صحیح آن اعضائیان باشد که در متن شرحش بعد ازین می آید . ۸- فکریه : از فرق جبریانست و گویند که فکر در معرفت حق از عبادت بهتر است (غیاث ۷۳۶) . ۹- واردیه : از فرق جهمیه است و گویند، هر که در دوزخ رود، باز بیرون نخواهد آمد و مؤمن در دوزخ نخواهد رفت (غیاث ص ۷۳۶) . ۱۰- کذا در اصل ؟ شاید صحیح آن فاطمیان باشد که شرح آن در متن بعد ازین داده شده . ب : ساطیانند ؟ ۱۱- کذا در اصل ؟ شاید صحیح آن سلقیه باشد از فرق امامیه (ملل ۱۲۵) ب : شاقیانند ؟ ۱۲- کذا در اصل ؟ در مراجع دیگر دیده نشد . ب : مستانانند .

- پنجاه و پنجم : طفیلیانند^۱ . پنجاه و ششم : فدائیانند^۲ .
 پنجاه و هفتم : مفروغیانند^۳ . پنجاه و هشتم : ملخونیانند^۴ .
 پنجاه و نهم : ثانیانند؟^۵ . شصتم : غالبانند^۶ .
 شصت و یکم : مقامانانند^۷ . شصت و دویم : شوقیانند^۸ .
 شصت و سیم : بهیمیانند^۹ . شصت و چهارم : سیانیانند^{۱۰} .

۱- اصل و ب : طفیانند؟ ولی در متن ما بعد طفیلیان است. در مراجع دیگر بنظر نیامد . ۲- کذا در اصل : در مراجع دیگر یافته نشد . ب : فدائیانند؟ کلمه فدایی در تواریخ بعد از قرن ۵ هـ معمول است و عبارت بودند ، از فدائیان دهشت افکنی که از مجامع باطنیان اسماعیلی برای قتل مخالفان و یا تهدید ایشان گماشته میشدند . ولی وجود این دسته فدائیان در عصر سامانیان مورد تأمل است .
 ۳- اصل : مصرعیانند؟ ولی در شرحی که بعداً می‌آید مفروغیانند از ماده فرغ . در منابع دیگر نیامده . ب : مرعیانند؟ ۴- کذا در اصل؟ ب : مخلوفیانند؟ در مراجع دیگر بدین شکل دیده نشد . احتمال دارد املائی آن مسموخ گشته و اصلاً مخلوقیان باشد از فرق جهمی که گویند : قرآن و نورات و انجیل و زبور مخلوقند (غیاث ۷۳۶) . ۵- کذا در اصل؟ ب : تاسانند؟ بظن غالب تمامیانند . فرقه تمامیه اصحاب تمامه بن اشرس نمیری بصری متوفای ۲۱۳ هـ اند که فاضلی از معتزله و ندیم مأمون بود (ملل یح - ۲۰) وی در روز کار مأمون و معتصم پیشوای قدریه بشمار میرفت و میگفت : کسی را که خدایش ناچار بشناختن خود نکند، وی مأمور بمعرفت و بازداشت از کفر نتواند بود . دوم اینکه افعال متولده را فاعلی نیست (الفرق ۱۱۹) ۶- در دیگر منابع دیده نشد. شرح آن می‌آید . ۷- کذا در اصل؟ ب : مقانیانند؟ ۸- کذا در اصل و ب؟ ۹- کذا در اصل و ب : شاید صحیح آن بهشیمان = بهشمیه باشد . منسوب به ابوهاشم عبدالسلام بن ابی‌علی جبائی متوفای ۳۲۱ هـ از معتزله بصره که ذمیه هم نامیده شدند که ذم را بدون فعل بر مردمان روا داشتند و مرتکب اعمال زشت را مستحق در قسط عذاب دانستند و توبه را از گناه پس از ناتوانی درست ندانند. (رك : الفرق ۱۲۸ و ملل ۵۸) . ۱۰- کذا در اصل . ب : سنانیانند؟ شاید شبانیانند ، پیروان شبیان بن سلمه خارجی که در ایام ابومسلم خروج کرده و او را مدد نمودند (حدود ۱۳۵ هـ) قول به جبر و آفریدن علم در نفس خداوند از عقائد شبانیه است (ملل ۹۷) .

- شصت و پنجم : قیفیانند^۱ . شصت و ششم : امریانند^۲ .
 شصت و هفتم : وهمیانند^۳ . شصت و هشتم : مستویانند^۴ .
 شصت و نهم : کلایانند^۵ . هفتادم : جبلیانند^۶ .
 هفتاد و یکم : شیعیانند^۷ . هفتاد و دویم : کرامیانند^۸ .
 هفتاد و سیم : سنیانند و جماعتیان و ناجیانند .
 اما مرجیان^۹ :

چند گروه‌اند، بعضی گفتند: بنده ایمان آورد، بروی امر (و) نهی نباشد^{۱۰}

- ۱- کذا در اصل و ب ؟ در منابع دیگر چنین نامی بنظر نیامد . ۲- کذا در اصل و ب ؟ رك : عدد ۱۷۶ . ۳- اصل و ب همیانند ؟ وهمیه : از فرق جبریه است که گویند فعلهای ما را مکافات نیست (غیاث ۷۳۶) و همیه گویند قول و فعل آدمی عرضی است و بقایمی ندارد ، گفتار و کردار آدمی وهم است که آنرا حسابی و کتابی نباشد ، تصور ثواب و عقاب بروهم جهل است (هفتاد و سه ملت ۳۶) . ۴- کذا در اصل ؟ ب : مسویانند ؟ شاید صحیح آن متوسمه باشد که گویند : به دل خود هوشدار ، که به نور او نیکی بروگذرد ، و بدی از ظلمت آن آید . پس هرچه دل بیند و توسم کند ، آنرا بجای آور (هفتاد و سه ملت ۵۵) . ۵- اصل : کلانیان ؟ ب : کلایان ؟ ولی در شرح مابعد (ص ۱۲۹) کلایان است . و کلامیه از طوائف امامیه‌اند که با اخباریه اختلاف شدید داشتند (ملل ۱۳۳) . ۶- کذا در اصل و ب : شاید صحیح آن جبائیان - جبائیه باشد که از فرق معتزله‌اند ، پیروان ابی علی بن محمد بن عبدالوهاب جبائی (۲۳۵-۳۰۳ هـ) و ایشان گویند که خدا را ارادت ثابت است که در محلی حادث نتواند بود که خدا بدان موصوف باشد . و حق تعالی متکلم است بکلامی که در محل خلق میفرماید و متکلم کسیست که کلام فعل اوست نه آنکه کلام باوقائم است (ملل ۵۸ و الفرق ۱۲۷) . ۷- شیعه در لغت پیرو و متابع است که با حضرت علی به خصوص متابعت کردند و به امامت و خلافت او قائلند بنص جلی یا خفی . و آنکه امامت به اولاد آنحضرت منساق شود و بغیر ایشان نرسد و قول به عصمت ائمه از فروعات مذهب ایشان باشد (ملل یو) . ۸- مندوبند به محمد بن کرام بن عراق بن حزابه سیستانی متوفا ۲۵۵ هـ در قدس ، که کرامیان در قرن ۳ هـ در خراسان شهرت داشتند . ۹- رك : پاورقی ص ۳۸ . ۱۰- ب : باشد .

اگر طاعت کند نیکو است و اگر نکند بر وی هیچ چیز واجب نشود .
و بعضی گویند : چون بنده بگفت : لا اله الا الله محمد رسول الله هیچ
گناه و ایرا زیان ندارد ، و بعضی اندر دین مسلمانی خویش به شك اند گویند:
ندانیم که مؤمن هستیم یا نه ؟
بعضی گویند : ندانیم که ایمان حق است یا باطل ؟ و ما ندانیم که از
جمله مؤمنانیم امروز نزد خدای عزوجل یا از جمله کافران^۲ ؟
اما قدریان :

گویند: خدای عزوجل آفریننده خیرهاست و ابلیس علیه اللعنه آفریننده
شرها . و خیر از خدای عزوجل و شر از ابلیس بینند و از تن خویش . [۱۲۵]
و تقدیر بد از خدای عزوجل نه بینند^۳ بدین سبب گمراه شدند (وهلاك شدند)^۴ .
و اما ازرقیان^۵ :

قوم اند که گویند : هر که به آن کسانی که نماز جماعت و جمعه^۶ کنند به
شمشیر بیرون نیابند ، از زیانکاران باشد^۷ و کشتن آن کسانی که نماز جماعت
کنند روا باشد نزد ایشان .
اما اخنسیان^۸ :

قومی اند که گویند : هر که لا اله الا الله محمد رسول الله گفت ، اگر
فریضه ها نکند و منکر باشد و حرامها حلال بدارد کافر نشود . و ایشان قومی اند
از خوارج . از بعضی زکوة گیرند و بیعضی دهند و گویند باک نیست .

۱- اصل : امروز نیز و خدای ؟ ۲- در اصل : این جمله پریشانست و بر
حاشیه اضافاتی بخط بدی دارد . ۳- ب : و شر از ابلیس و از تن ما و تقدیر از
خدای عزوجل نه بینند صورت متن از ب است . ۴- در اصل نیست از ب است .
۵- اصل و ب : ارزاقیان ؟ رك : پاورقی ص ۱۶۷ . ۶- ب : نماز جماعت و نماز
آدینه کند . ۷- ب : او زیان کار باشد . ۸- اصل : اخسیا ؟ ب : اجسان ؟
رك : پاورقی ص ۱۶۸ .

اما بهسيان^۱ :

قومی اند از خوارج گویند : ایمان علم است ، هر که علم نیاموزد او مؤمن نباشد . بدین سبب گمراه شدند و هلاک شدند .

اما میمونیان^۲ :

قومی اند (از) خوارج ، و قدر را منکراند و کشتن اهل قبله را روا دارند .

اما جازمیان^۳ :

نیز قومی اند از خوارج . ایشان قرآن را مخلوق گویند ، و عذاب گور و ترازو و صراط و شفاعت و حوض کوثر را منکرند و گویند : ماشیعت علی ابن ابی طالب رضی الله عنه (ایم) و دروغ میگویند ، ایشان شیعت ابلیس لعین اند .

اما جبریان^۴ :

قومی اند که گویند : خیر و شر هر دو از صنع خداست ، و ما را دران هیچ فعلی نیست . و ما همچون چوب خشکیم افکنده ، و ما نتوانیم که از خود طاعت کنیم و معصیت کنیم . بدین سبب گمراه شدند .

اما باطنیان^۵ :

قومی اند هم از خوارج . و ایشان گویند : گناه شرکست و بنده را بگناه کافر گویند . و امر معروف و نهی منکر ... بینند^۶ .

۱- اصل : لبهسیان ؟ ب : بهسیان ؟ رك : پاورقی ص ۱۶۹ . ۲- رك :

پاورقی ص ۱۶۹ . ۳- اصل : جازبیان ؟ رك : پاورقی ص ۱۶۹ ب : جازیان ؟

۴- رك : پاورقی ص ۱۷۰ . ۵- ب : از خوف . ۶- ظاهراً این فرقه همان

باطنیان اسماعیلی و ملاحده نیستند . رك : پاورقی ص ۱۷۰ . ۷- ظاهراً برجای

نقاط کلمه‌یی از اصل ساقط شده . ب : منکر نه بینند و بنده ؟

اما لم یزلیان^۱ :

قومی اند از دهریان، گویند: که خلق چون [۱۲۶] نبات است که میرویند.
و قیامت و بهشت و دوزخ را منکرند .

اما شیعیان^۲ :

قومی اند که گویند : ما از شیعت علی ایم و دروغ میگویند ، ایشان از شیعت ابلیس اند . ابوبکر و عمر را دشنام دهند . خاک بر دهان ایشان باد . و چون کسی از ایشان بمیرد ، درم در دهان ایشان نهند ، و چوب در دست آن نهند و بگویند : درم پیش منکر و نکیر نه ، تا بروند . و اگر نروند بدین چوب بزن تا بروند .

اما زیدیان^۳ :

قومی اند که خلافت مر عباس ابن عبدالمطلب را بینند ، از پس رسول علیه الصلوة والسلام .

اما کنیفیان^۴ :

قومی اند (که) ایمان قول و عمل را گویند، و بنده را بگناه کافر گویند .
اما حنیفیان^۵ :

قومی اند که در چگونگی خدای عزوجل سخن گویند و باک ندارند
و آنهمه کفر باشد .

اما جعدیان^۶ :

قومی اند از خوارج ، گویند : خیرها از خدایست عزوجل ، و شر از

۱- رك : یاورقی ص ۱۷۱ . ۲- رك : یاورقی ص ۱۷۸ . ۳- رك :

یاورقی ص ۱۷۳ . ۴- كذا در اصل ؟ رك : یاورقی ص ۱۷۱ . ۵- رك :

یاورقی ص ۱۷۱ . ب : جنیفیان ؟ ۶- رك : یاورقی ص ۱۷۲ .

خود بینند و منکر شدند تقدیر خدای را عزوجل . بدین سبب کافر شدند، و چیزها گویند که من آنرا بپارسی گفتن روا نداشتم . و چنین گویند : ان الله تعالی شاب شعر جمدها^۱ و کفرها^۲ دیگر نیز گویند .

اما حقیقیان^۳ :

قومی اند که کفرها بسیار گویند .

و مصوریان^۴ :

قومی اند که گویند : خدای تعالی آدم را صلوة الله علیه بر صورت خود

آفرید^۵ .

اما مشبهه^۶ :

قومی اند که خدای عزوجل را دست و پای و چشم و زبان و انگشتان

گویند . خذلهم الله .

اما جهمیان^۷ :

قومی اند که قرآن را مخلوق [۱۲۷] گویند ، و خدای عزوجل را مکان

گویند و بزرگتر نعمت خدای را منکر شوند .

۱- کذا در اصل ؟ ولی ضمیر (ها) که مؤنث است چگونه به شاب مذکر راجع

شده . معنی جمله اینست : خدا جوانیست که مویها مجعد ساخته . ب : سرجمد ؟

۲- کذا در اصل ؟ ب : خفیغیان ؟ ذکر این طائفه در صفحات سابق نیست . شاید مراد

حقاتقیه باشند ، که از کرامیان خراسان بودند (رك : الفرق ۱۵۶ بیعد) چون فرقه

جدا گانه نیست و در کرامیان داخل است ، بنابراین در نامبردن سابق فرقهها عدد علاحده

نیافته است . ۳- رك : یادورقی ص ۱۷۲ . ۴- خلق الله آدم علی صورته

الخ حدیث صحیح است که احمد درمسند و بخاری و مسلم از ابوهریره روایت کرده اند

(جامع الصغیر ۵/۲) . ۵- اصل : مشبهه ؟ رك : مشبهیان یادورقی ص ۱۷۲ .

۶- رك : یادورقی ص ۱۷۳ .

اما میلیان^۱ :

قومی اند که از جهمیان منکر تر اند مر صفات خدای را عزوجل . و بدان صفتی که حق تعالی خود را صفت کرده است در قرآن ، و در کتابهای دیگر ، مقرر نیایند .

اما سفیانیان^۲ :

قومی اند که دعوی ملک مر فرزندان سفیان را گویند .

اما رافضیان^۳ :

قومی اند که گویند : پیغمبر (ی) مر علی را بود . و خدای عزوجل جبرئیل را بسوی علی فرستاده بود . جبرئیل سوی محمد آمد به غلط . و کفرهای بسیار گویند .

اما فاطمیان^۴ :

قومی اند که دعوی ملک مر فرزندان فاطمه^۵ را گویند .

اما معروفیان^۶ :

قومی اند که گویند : هر که^۷ خدای را عزوجل نشناسد بیعضی از نامهای

۱- رك : پاورقی ص ۱۷۴ . ۲- اصل : سفیان ؟ که در ص ۱۷۴ سفیانیان است به پاورقی همین صفحه رجوع شود. ب : سفیانیان . ۳- در فهرست سابق فرق این نام نیست . رافضه در آغاز نام فرقه‌یی از مردم کوفه بود از اصحاب زید بن علی بن حسین . و چون از لعن ابوبکر و عمر خودداری کرد او را ترك گفتند ، و بهمین جهت رافضه خوانده شدند. اهل تسنن عموم فرق شیعه را رافضه خوانند (پاورقی هفتاد و سه ملت ۶۰ بحواله تبصرة العوام ۱۶۷) . ۴- در فهرست فرق عدد ۵۲ ساطیان ؟ است . ۵- فاطمة الزهراء (۱۸ ق ۱۱۱ هـ) بنت حضرت محمد که بعمر ۱۸ سالگی در حبالت حضرت علی آمد و مادر حسین است ، شش ماه بعد از وفات پدرش زنده بود ، ۱۸ حدیث از او مرویست (الاعلام ۳۲۹/۵) . ۶- رك : پاورقی ص ۱۷۵ . ۷- در اصل : که گویند هر که گویند هر که خدای ؟

او ، مؤمن است . اگر چه بیعضی بشناسد و بگردد .

و اما مجهولیان^۱ :

قومی اند که گویند : مر خدای را عزوجل نامها بسیار است . هر که همه نامهای وی نداند کافر باشد .

اما مهاجریان :

گویند: ما از مردمان عزلت گرفتیم و همه کس نزدیک ایشان کافر اند.

اما فکریان^۲ :

گویند : تفکر کردن عبادت است و جز تفکر هیچ طاعت را عبادت

نشمزند .

اما واردیان^۳ :

گویند : هیچ مؤمن در دوزخ نشوند و بر دوزخ نگذرنند^۴ .

اما طفیلیان^۵ :

گویند: که فرزندان خورد کافران با پدران در دوزخ شوند.

اما مفروغیان^۶ :

گویند: خدای عزوجل فارغ شده است از آفریدن چیزها . هر چه خواست

آفرید . چیز دیگر نیافریند .

اما غالبیان^۷ :

گویند : مملکت و امارت [۱۲۸] مرغلبه راست . هر که غلبه کرد

مملکت آنرا باشد . و ایشان همه کافرانند .

۱- رك : پاورقی ص ۱۷۵ . ۲- رك : پاورقی ص ۱۷۶ . ۳- رك : پاورقی

ص ۱۷۶ . ۴- كذا در اصل : به صیغه جمع غائب . که اکنون مفرد گوئیم :

نشود - نگذرد . ۵- در فهرست سابق فرق : طیفانند پاورقی ص ۱۷۷ .

۶- رك : پاورقی ص ۱۷۷ . ۷- رك : پاورقی ص ۱۷۷ .

اما کوزیان^۱ :

آنانند که در کوزه بول کنند و بخورند^۲ و گویند ما عاصی نیستیم و دیگران جاهل .

اما کلامیان^۳ :

گویند : خدای عزوجل (با موسی)^۴ صلوٰة الله علیه سخن نگفت . و توریة و انجیل و زبور و فرقان سخن خدای نیست .

اما اعضایان^۵ :

گویند: مر خدای عزوجل (را) دست و پای و انگشتان است و در ایمان خود بشک اند .

اما لفظیان^۶ :

گویند: خدای عزوجل قرآن به محمد نفرستاد، و قرآن نیست زیر عرش، و زیر عرش مکه هجای قرآن^۷ . (؟) و بقرآن کافر شدند .

اما صفاتیان^۸ :

گویند : قرآن صفت خدای عزوجل نیست و منزل نیست . و بدین سبب کافر شدند .

۱- رك : پاورقی ص ۱۷۲ . ۲- ب : کنند و باز ابدست کنند و بخورند و گویند ما عالمانیم و دیگران . ۳- رك : پاورقی ص ۱۷۸ . ۴- در اصل : این کلمه واضح نیست . از ب گرفته شد . ۵- رك : پاورقی ص ۱۷۶ . ۶- اصل و ب : لفضیان ؟ رك : پاورقی ص ۱۷۶ . ۷- عبارت پیرشانست و معنی آن مبهم . اصل : و زیرش مگر هجای ؟ صورت متن از ب است . ۸- صفاتیه قائلند باثبات صفات ازلی ، و باری تعالی را اثبات معانی زائده کنند و وجه و بدین را صفات خوانند و به ظواهر کتاب و سنت قائلند و تأویل نکنند و امارت را به اختیار شناسند نه به نص (ملل - یج) .

اما کرامیان^۱ :

قومی اند : که ایمان بزبان گویند به معرفت دل نگویند^۲ . (و گویند)
حق تعالی شخص است چون آدمیان . و اندامست چون آدمیان .
و ایشان ازین هفتاد و دو ملت بدترند و جاهلتر .

و عبدالله ابن عمر^۳ رضی الله عنهما روایت کند : که روزی رسول
صلی الله علیه وسلم روی به ابوبکر و عمر و عثمان و علی کرد و گفت : در
امت من قومی اند، که پدید آیند از پس من به دو بیست و پنج سال . ایشان
روز روزه دارند بریا ، و شب نماز گذارند بریا ، و آنها را دام سازند ، و مردم
را بدان صید کنند . و علامت ایشان آنست : که زرد روی باشند (وسیاه دل)
و در ذات خدای تعالی ، و در کتاب وی بجهل سخن گویند ، و بکتاب خدای
عزوجل منکر شوند ، و علم ایشان جهل [۱۲۹] بود ، و عمل ایشان ربا بود ،
و پند ایشان باطل بود ، و حجت ایشان داوری^۴ بود . و هر که ایشان را دریابد
با ایشان ننشیند . و اگر ایشان سلام کنند ، جواب سلام مدهید ! و اگر بیمار
شوند مه رسید^۵ . و اگر بمیرند^۶ بجزازه ایشان حاضر شوید ! و بدانچه کنند
متابع ایشان شوید ! و ایشان کافران باشند و فتنه ایشان صعبتر از فتنه دجال
است ، و بازگشت ایشان و آنکس که متابعت ایشانست در دوزخ است .

۱- رك : ياورقى ص ۱۷۸ . ۲- ب : بزبان گویند بی معرفت دل .

۳- عبدالله بن عمر خطاب از صحابه بزرگ است که ولادتش ۱۰ ق ، ۸ و وفاتش در مکه
سنه ۷۳ ه است ، در صحیحین ۲۶۳۰ حدیث ازو نقل شده (الاعلام ۴ / ۲۴۶) .

۴- داوری بمعنی دادگری و قضاوت و عدالت است ولی در اینجا بدین معانی نخواهد بود .
زیرا مفهوم مخالف مراد است . و شاید مقصد آن حکومت و قدرت حکومتی باشد ،
یعنی هر زور و قدرت بیش آنها حجت است ؟ ۵- مراد عیادت است . ۶- این کلمه
در اصل آسیب دیده و خوب بنظر نمی آید . از ب تصحیح شد .

پس گفت: که چون ایشان پدید آیند، از خراسان پدید آیند، و آنکه ایشان را از راه ببرد، از سیستان باشد. و ایشان قومی اند، ایشانرا کرامی^۱ گویند. و ایشان نیز از گروه مرجیانند. و ایشانرا موسوس همنام من کنند، و آنرا محمد کرام^۲ نام کنند، آنکس که آنرا بنام من خوانند، از من نیست، و من ازان نیستم. زیرا که آن دین مرا بدل کند، و سنت مرا منکر شود، و ایمان را اقرار گوید بی تصدیق دل.

پس گفت: بران و برانکه متابع او باشد، لعنت خدای عزوجل و لعنت فرشتگان و لعنت همه آدمیان باد^۳!

و روایت کنند از محمد ابن اسلم، که آن گفت: که فرشتگان هیچ کلمه^۴ با آسمان نبرند بزرگتر از سه کلمه^۴:

اول: قول فرعون لعنه الله که گفت: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى^۵.

دویم: مرجی^۶ که گفت: قرآن مخلوقست. و سه دیگر: عَبْدَلِی كَرَام^۷ که گفت که معرفت در دل منست.

و روایت کنند از احمد بن [۱۳۰] محمد القاضی^۸ که آن گفت: اتفاق کردند اصحاب رأی و حدیث که ما گوئیم عَبْدَلِی كَرَام کافر شود.

۱- کرام از ماده کرم عربی بمعنی ناک است و کرام رزبان باشد.

۲- رك: پاورقی ص ۱۱۵. ۳- در اینجا گویا مضمون ترجمه حدیث مزعوم ختم

می شود. ولی درباره چنین حدیثی در صحاح و هم در کتب موضوعات چیزی بنظر نیامد.

۴- اصل: کلیمه؟ ۵- قرآن - النازعات ۲۴ یعنی: من پروردگار بزرگتر

شمایم. ۶- رك: پاورقی ص ۳۸. ۷- عبدلی منسوبست به ابی عبدالله بن

کرام پیشوای کرامیه که پیروانش را عبدلی گویند (اللباب ۱۱۲/۲).

۸- شاید مراد قاضی الحرمین شیخ حنفیان احمد بن محمد بن عبدالله تیشابوری متوفا

۳۵۱ هـ باشد (الفوائد البهیه ۳۶).

روایت کردند از ابوعلی محمد ابن موسی الفقیه^۱ ، که آن گفت: عالمان مدینه جمع شدند و اتفاق کردند ، که امتان بدوازده مسئله کافر شدند : اول گفتند : در مصحفها قرآن نیست و بر روی زمین تنزیل قرآن نه بینند^۲ .

دویم گفتند : که ایمان منافق تمامست . زانکه ایشان معرفت را ایمان نگویند^۳ ، و باقرار بسنده کنند ، و تصدیق دل نه بینند . و کرامیان و منافقان هر دو در ایمان برابرند و یکسانند . زیرا انکه مر منافقان را با ایمان تمام گویند . و سیم گویند : که ایمان در دل پیغمبران نبود ، و هر که چنین گوید بیشک کافر شود .

چهارم گویند : که رسول صلی الله علیه وسلم مادام که زنده^۴ بود ، پیغمبر بود . اکنونکه در گور است ، پیغمبر نیست .

پنجم گویند : که ماد (ا) م که رسول صلی الله علیه وسلم زنده بود ، حجت بود . و چون فرمان یافت حجتش نماند .

ششم گویند : شناختن خدای عزوجل فریضه نیست .

هفتم گویند : حسین ابن علی رضی الله عنهما باغی بود ، و حق بدست یزید بود .

هشتم گویند : بنده را خدای عزوجل بر شناخت خود ثواب ندهد و مر منکر معرفت را عذاب نکند .

نهم گویند : بر زمین [۱۳۱] سه چیز نیست : علم خدای و قدرت و کلام نیست .

۱- غالباً مراد محمد بن موسی بن ابوبکر محمد خوارزمی فقیه متقی و مدرس معروفی باشد از مجددین امت در رأس قرن رابع و در مذهب حنفی متوفی سنه ۴۰۳ هـ (الفوائد ۲۰۲) .
 ۲- یعنی اعتقاد نکنند . ۳- اصل : بگویند ؟
 ۴- اصل : کزنده .

دهم گویند : هر که نماز و طهارت و زکوة و حج و غسل جنابت را منکر شود ، آن کافر نشود .

یازدهم گویند: خدای را عزوجل جز نام الله ، نام دیگر نیست، و خدای عزوجل گفت: قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى^۱. و جای دیگر گفت: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا^۲.

و رسول (صلی الله) علیه وسلم گفت: که مر خدای را عزوجل نودونه نامست ، هر که آنرا بخواند بیهشت شود^۳. و در خبر است که خدای تعالی را هزار و یک نامست^۴.

دوازدهم: کسب^۵ را حق نه بیند . و رسول علیه السلام گفت: هر پیغمبری را حرفه^۶ بود ، و مرا حرفه^۶ درویشی است و جهاد کردن . و رسول علیه السلام گفت: هر که دنیا طلب کند از حلال ، از بهر آنکه ، تا بر عیال خود نفقه کند، و بر همسایه مهربانی نماید . و از بهر آن تا از کسی سؤال نباید کردن ، حق تعالی از وی خشنود باشد .

سیزدهم: گویند قول خدای عزوجل مخلوقست ، هر که ازین دوازده چیز يك چیز بگوید و اعتقاد کند کافر شود . اینها که گفتم نامهای ایشان بود و فعلهای ایشان . و جز اینها در ایشان خصیلتها فراوانست که یاد نکردیم . حق تعالی ما را بر سنت و جماعت دارد ، و از بدعت دور دارد ، و از ضلالت

۱- قرآن - الاسراء ۱۱۰ یعنی بگو- یا محمد! - بخوانید خدای را ، یا بخوانید

رحمن را ، هر کدام خوانید روا بود ، که اوراست نامهای نیکو (طبری ۹۰۹) .

۲- قرآن - الاعراف ۱۸۰ یعنی خدای راست نامهای نیکو، بخوانید او را بدان (طبری

۵۵۳) . ۳- این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و دیگران از ابوهریره

روایت کرده اند (تیسیرالوصول ۶۳/۲ و جامع الصغیر ۹۳/۱) . ۴- اصل این

خبر یافته نشد . ۵- اصل: کس را؟ صحیح متن حدسی است . ۶- اصل:

حرفه؟ ب: من دو چیز است درویشی و جهاد کردن .

دور دارد! و بر راه راست دارد آمین. [۱۳۲]

مسئله پنجاه و هفتم

آنست: که با مبتدع نشینی، که در خبر است: که هر که مبتدع^۱ را دوست دارد، و با وی همنشینی کند، بد ازان باشد که هزار بار با کافری همنشینی کند. و هر که مبتدع را سلام کند، چنانستی که ویران کرد مسلمانان را، و هر که در روی مبتدع نگرَد، چنانستی که خود را کشتستی، و در خون خود گرفتار شدستی. و هر که مبتدع را دشنام دهد، یا دشمن دارد، آن نزدیک خدای عزوجل فاضلترین مجاهدان باشد. و عبدالله ابی جعفر^۲ گفت، که رسول علیه السلام گفت: هر که چنگ در سنت من زند در وقت تباهی امت من. ثواب صد شهیدش بدهند.

و عروة ابن رویم^۳ گوید، که رسول علیه السلام گفت: که از پس وفات من شمارا ایام صبر است. یعنی هواهای مختلف ببینید، و هر که دران وقت چنگ در سنت من زند، ثواب پنجاه و یکتن، که گرویده خدای عزوجل باشد بیابند. پرسیدند: که یا رسول الله! پنجاه تن از ایشان، یا پنجاه تن از ما؟ رسول گفت صلی الله علیه وسلم: پنجاه تن از شما.

و ابوهیره^۴ روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: ای یاران من! شمارا زمانه (بی) آید^۵، که اگر ازده فرمان که شمارا فرموده اند، یکی را^۶

۱- اصل: مبتدع؟ ب مبتدع. ۲- عبدالله بن ابی جعفر از راویان حدیث

است که نسبت او رازی است. وی از عیسی پدر خود و ایوب بن عتبہ روایت نماید، ایام حیاتش در حدود (۲۰۰ هـ) تخمین می شود (میزان الاعتدال ۲/۲۸ و خلاصه تذهیب ۱۶۴). ۳- عروة بن رویم لخمی دمشقی از راویان ثقة حدیث است، که بقول ابن سعد در سنه (۱۳۲ هـ) و بقول رملی در سنه ۱۰۵ هـ وفات یافته (خلاصه ۱۲۴).

۴- رك: یاورقی ص ۴۸. ۵- املائی اصل و ب: زمانه آید. ۶- اصل: در دست؟

دست بازدارید هلاک شوید . و با مردمان زمانه (بی) آید که [۱۳۳] اگر ده فرمان که ایشان را فرموده‌اند ، یکی را بکنند ، از آتش برهند .
معنی آن باشد : که این يك بکنند بر موافقت سنت کرده باشد برهد .
باز اگر ده بکنند بر موافقت بدعت کرده باشد هلاک شود .

و حسن بصری^۱ رحمه الله روایت کند : که روزی رسول علیه السلام میگریست گریستنی که عایشه نیز گریان شد . رسول گفت : یا عایشه ! چه چیز ترا گریان کرد ؟ گفت : یا رسول الله ! از گریستن شما گریان شدم .
رسول گفت : در آخر الزمان قومی باشند ، که چنگ در دین من زنند ، چنانکه کسی هلاک خواهد شد ، چنگ در رسن استوار زند ، تا از هلاک برهد .
و ایشان در میان قومی مانده باشند ، که آن قوم را از مسلمانی جز نام نصیب نیست . و آن کسانی که چنگ در دین و سنت من زده باشند ، در میان آن قومی مفسدان چنان باشند^۲ ، که دلهاشان بگدازد چنانک نمک در آب .
عایشه گفت : یا رسول الله ! ایشان در آن زمانه چگونه زندگانی کنند ؟
رسول علیه السلام گفت^۳ : که ایشان در آن زمانه چنان باشند ، که کرم سرکه در سرکه^۴ .

یا عایشه ! ایشان برادران و یاران منند ، یکمرد (را) از ایشان هم چندان مزد باشد ، که هفتاد مرد بدری را ، که ایشان در غزاة بدر بامن بوده باشند .
یا عایشه ! من از خدای عزوجل خواسته‌ام ، تا آن^۵ دوست و کارساز ایشان باشد از پس وفات من . حق تعالی گفت : من ولی ایشانم از پس وفات تو . و اگر نه آنستی ، که خدای عزوجل ولی ایشان است ، اگر نه [۱۳۴]

۱- رك : یاورقی ص ۴۱ . ۲- ب : چنان درمانده باشند . ۳- ب : رسول

گفت علیه الصلوة والسلام ، در آن زمانه . ۴- ب : که کرم در سرکه .

۵- ب : تا او .

من از دنیا بیرون شدمی با سخت‌ترین غمی .

و عبدالملک ابن مسلم^۱ گوید، که رسول علیه السلام گفت: که حق تعالی بنده را در بهشت در آرد، که چنگک^۲ در سنت من زده باشد، و آن^۳ سنت مرا زنده کرده باشد .

و ابی ابن کعب^۴ رضی الله عنه^۵ روایت میکند: که بر شما باد، که بر راه سنت و جماعت باشید! که هیچ بنده نیست، که آن^۶ بر سبیل سنت و جماعت باشد، و خدای عزوجل را یاد کند، و آب از چشمانش فرود آید از بیم خدای تعالی، هرگز آتش آنرا بنسوزد^۷، و هیچ بنده (بی) نیست، که آن بر راه سنت و جماعت باشد، و خدای عزوجل را یاد کند، و از بیم خدای بلرزد، مثل آن چون درختی باشد که برگهای آن خشک شده باشد، و باد بروی زند، برگهای آن فرو ریزد، همچنین گناهان آن بنده فرو ریزد، و طاعت اندک (که) بر سبیل سنت و جماعت باشد، فاضلتر از طاعت بسیار، که نه بر سنت و جماعت باشد .

و عبدالله بن عباس^۸ گفت رضی الله عنه: که رسول علیه السلام گفت: هر که کاری کند بر موافقت سنت و جماعت، اگر صواب کند از وی بیاموزد^۹ و اگر خطا کند بیاموزد، و هر که کاری کند^{۱۰} برخلاف سنت و جماعت باشد، اگر صواب کند نپذیرد^{۱۱}، و اگر خطا کند در دوزخ بود^{۱۲} .

۱- در رجال حدیث دو نفر بنام عبدالملک بن مسلم ضبط شده‌اند: یکی ابوسلام عبدالملک بن مسلم حنفی کوفی که ابومعین او را ثقة القول می‌شمارد، د دیگر عبدالملک ابن مسلم رقاشی که بخاری احادیث او را صحیح شمرده است (خلاصه تذهیب ۲۰۸)
 ۲- ب: در دنیا چنگک در سنت . ۳- ب: و او . ۴- ابوالمنذر ابی بن کعب ابن قیس انصاری خزرچی مدنی سید القراء و کاتب وحی که از پیغمبر ۶۴ حدیث روایت کرده است (خلاصه ۲۱) . ۵- ب: عنهم . ۶- ب: که او . ۷- ب: نسوزد .
 ۸- رك: پاورقی ص ۳۱ . ۹- ب: بپذیرد . ۱۰- ب: و هر کاری که کند .
 ۱۱- ب: به پذیرد . ۱۲- ب: جایز دوزخ باشد .

و ضحاک^۱ روایت کند، که رسول علیه الصلوة والسلام گفت: هر که از خانه بیرون [۱۳۵] آید، تا بابتی از علم بیاموزد، تا بدان علم، باطلی^۲ را سوی حق آرد، یا گمراه را براه^۳ راست آرد، آن کردار چون عبادت چهل ساله باشد.

و حسن بصری^۴ گفت: هر که سنتی را زنده کند، چنانستی که همه مردمان را زنده کردستی. و حق تعالی گفت: عِنَّ أَحْيَاهَا فَكُنَّا أَحْيَاءَ النَّاسِ جَمِيعًا^۵ یعنی چون کسی را بر شرف هلاک بیند، آنرا از هلاک برهاند، یا کودکی را از راه برگیرد بپرورد، تا بزرگ شود، یا مبتدعی را از بدعت بسوی سنت و جماعت آرد، چنانستی که آنرا زنده کردستی.

و زید ابن اسلم^۶ روایت کند: که رسول علیه السلام مر علی ابن ابی طالب را بسوی یمن فرستاد و گفت: یا علی! اگر خدای عزوجل یک مردی را بر دست تو راه نماید، بهتر از آن باشد، که از مشرق تا مغرب^۷ ترا

- ۱- در رجال حدیث زیاده از ۱۵ تن بنام ضحاک ذکر شده‌اند. و در اینجا چون نام پدر و نسب او معلوم نیست، نمیتوان گفت که مراد کدام یکیست؟ ۲- اصل: باطل. ب: باطلی.
- ۳- ب: گمراه را بسوی راه آرد او چون عبادت.
- ۴- رك: یاورقی ص ۴۱. ۵- قرآن - المائدة ۳۲ یعنی: هر که زنده کند آنرا چنانستی که زنده کند مردمان را همه (طبری ۳۹۲) ب: جمیعاً گفت هر که تنی را زنده کند چنانستی که همه مردمان را زنده کردستی، یعنی چون کسی. ۶- زید بن اسلم عدوی مولی عمر بن خطاب و یکی از اعلام حدیث و فقه و تفسیر است متوفای ۱۳۶ هـ که از اهل مدینه بود و مدتی با عمر بن عبدالعزیز در ایام خلافتش محصور گشت و ولید بن یزید خلیفه او را باجمعی از فقیهان مدینه به دمشق خواست، وی احادیث زیاد روایت میکرد، و در مسجد نبوی حلقه تلقین داشت، و کتابی در تفسیر دارد. حماد بن زید گفت: که مردم مدینه گفتندی، که زید برأی خود تفسیر قرآن کرده است. (میزان الاعتدال ۱/ ۲۶۱ و خلاصه ۱۰۸ و تذکرة الحفاظ ۱/ ۱۲۴ و تهذیب ۳/ ۳۹۵).
- ۷- ب: بمغرب.

باشد و تصدق کنی!

و عقبه ابن عامر^۱ روایت کند که رسول علیه السلام گفت: هر که بر دست آن^۲ مردی مسلمان شود، هراینه بهشت آنرا^۳ روزی شود.
و عبدالله ابن مسعود^۴ رضی الله عنه روایت کند، رسول علیه السلام گفت: که حق تعالی، از صاحب بدعت هیچ کردار نپذیرد^۵، تا از آن بدعت دست باز ندارد.

و انس ابن مالک^۶ رضی الله عنه روایت کند: که جبرئیل علیه السلام این آیت (آورد) قوله تعالی^۷ إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ^۸ این آیت در شأن گمراهان و مبتدعان آمده است [۱۳۶] که از دین و از راه سنت و جماعت جدا شدند. پس رسول علیه السلام گفت: یا عایشه! بر هر گناه کاری توبه باشد، جز آن کسانی که صاحب هوا و بدعت اند، که ایشان را توبه نباشد، و من از ایشان بیزارم.

و خالد بن بقی^۹ گوید: در بنی اسرائیل جوانی بود، هلم آموخته بود

- ۱- اصل: عقبه ابن عامر؟ ب: عقبه ابن عامر، و این صحیح است، و طبرانی در الکبیر از عقبه ابن عامر چنین روایت کند: من اسلم علی یدیه رجل وجبت له الجنة.
- ولی این حدیث ضعیف است (الجامع الصغير ۱۶۴/۲) و این عقبه ابن عامر جهنی راوی ۵۵ حدیث است، که برهفت آن اتفاق کرده اند، وی والی معاویه در مصر بود و در سنه ۵۸ هـ از جهان رفت، به فصاحت و شاعری و کتابت و فرائد قرآن و علم شهرت داشت (خلاصه تذهیب ۱۲۷).
- ۲- ب: او. ۳- ب: مر آنرا صاحب شود؟
- ۴- رک: پاورقی ص ۴۹. ۵- ب: کردار او را نپذیرد. ۶- رک: پاورقی ص ۴۸. ۷- اصل: این آیت قوله. ب: این روایت آورد قوله.
- ۸- قرآن - الانعام ۱۵۹ یعنی: آنکسها که جدا کردند دین ایشان و بودند گروهی، نیستی از ایشان اندر چیزی (طبری ۴۶۶). ۹- ب: تقی. این شخص شناخته نشد.

بسیار . اما در دنیا بر وی بسته بود . پس بدعت پیش گرفت^۱ و مردمانرا ببداعت^۲ میخواند ، آنرا اجابت کردند و بدان سبب توانگر شد ، و عمر دراز یافت . شبی باخود اندیشه کرد : که این چه بود که من کردم . چندین هزار مسلمان را از راه راست ببدعت بردم^۳ . پس گفتم : من توبه کردم و باز گشتم ، و در عبادة جهد کردن گرفت و تضرع و زاری میکرد و شب و روز میگریست . پس گردن خود را سوراخ کرد و زنجیری در گردن خود افکند و خود را بر ستون^۴ بست از ستونهای مسجد و گفتم : ازینجا نروم تا حق تعالی^۵ توبه^۶ من اجابت نکند ، و اگر نه همچنین باشم تا بمیرم . به پیغمبر آن زمان^۷ وحی آمد ، که بگوی مر آن راه زننده^۸ بندگان مرا ، اگر این گناه من و تو بودی در گذشتمی . و لیکن این بندگانرا که از راه بردی ، و بدعت و ضلالت اندر افکندی ، و ایشان بمردند و من مر ایشان را بدوزخ فرستادم ، ناچار ترا بر اثر ایشان باید رفت^۹ بدوزخ [۱۳۷] و ترا توبه نیست ، و از رحمت^{۱۰} نصیب نیست .

و عتبه ابن سعید^{۱۱} گفت : هر که بدعتی^{۱۲} در دین آشکارا کند ، غل و غش در دل آن^{۱۳} پدید آید بر مسلمانان و امانت و شفقت از دل آن بیرون شود^{۱۴} . و حسن بصری^{۱۵} گوید رضی الله عنه : که هر که اهل بدعت را غیبت کند ، آن غیبت نباشد ، یعنی آنرا بزه نباشد^{۱۶} .

۱- ب : بدعت بر دست گرفت . ۲- ب : بدعت . ۳- ب : مسلمانان را آزار دادم و از راه راست به بدعت . ۴- ب : ستونی . ۵- ب : خدای عزوجل . ۶- ب : پیغمبر زمانه وحی . ۷- ب : ناچار باید ترا بر اثر ایشان رفتن بدوزخ . ۸- ب : رحمت ما . ۹- عتبه بن سعید سلمی از ثقات راویان احادیث است (خلاصه تذهیب ۱۱۸) . ۱۰- ب : بدی در . ۱۱- ب : او . ۱۲- ب : دل او برود و پرهیزکاری از دل او بیرون شود . ۱۳- رك : باورقی ص ۴۱ . ۱۴- در اصل و ب : چنین است . در اصل باقلم جدید بالای جمله نوشته اند: آن بزه کار نباشد . و بزه بمعنی گناه و خطاست ، که در پهلوی بسک بود (برهان ۲۷۵) .

و شعبی^۱ گوید: اهل بدعت را از بهر آن، اهل هوا خوانند که ایشان را در دوزخ در آرند، که ایشان بر خدای و رسول آن^۲ و کتاب خدای دروغ گفته‌اند.

و ایاس ابن سلمه^۳ روایت کند از پدر خویش: که رسول علیه السلام گفت: هر که خلاف کند سنت مرا و جماعت را^۴، چنان باشد که از هنر مسلمانی و مسلمانان جدا شود، و چنان باشد که از مسلمانی جدا شود، آن همچو جاهلان مرده باشد.

و عمر ابن عبدالعزیز گوید: که هر کرا دید (بد) که از اهل سنت و جماعت، روی گردانیده^۵، بدانید که آنکس بناء بدعت و ضلالت می‌نهد و تخم هوا و بدعت می‌کارد، آن بنای ایشان ویران کنید و تخم ایشان بر کنید. و عبدالله ابن عمر^۶ رضی الله عنهما روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: هر که صاحب بدعت را خوار دارد^۷، حق تعالی فرمان دهد، تا صد

- ۱- ابو عمرو عامر بن شراحیل راوی و فقیه و شاعر تابعی است که در سنه ۱۹ هـ در کوفه تولد یافت و در ۱۰۳ هـ همدین جا بمرد. نسبت او به شعب از بطن حمیری همدان است. وی ندیم عبدالملک بن مروان و سفیر او به ملک روم بود. و حافظه نیکو داشت و از تفات محدثین است، که عمر بن عبدالعزیز او را به قضا گماشت. وی میگفت: از هیچ کسی حدیثی نشنیدم که آنرا حفظ نکرده باشم (حلیه ۴ / ۳۱۰ و الوفيات ۱ / ۲۴۴).
- ۲- ب: او . ۳- ابوسلمه ایاس بن سلمه بن عمر بن اکوع اسلمی مدنی از راویان ثقة حدیث است متوفاً ۱۱۹ هـ (خلاصه ۳۶) . ۴- ب: سنت و جماعت را، چنان که چیز مسلمانی از کردن بیرون افکنند و حذیفة الیمانی گویند هر که از جماعت مسلمانی و مسلمانان جدا شود، چنان باشد که از مسلمانی جدا شده باشد. و عمر بن العاص روایت کند که رسول علیه السلام گفت بمیرد و از سنت و از جماعت شده باشد و هم چون جاهلان مرده باشد؟ ۵- ب: گرداند. ۶- رك: پاورقی ص ۱۸۶.
- ۷- ب: گفت صاحب بدعت را خوار دارید، حق تعالی؟

درجه در بهشت بنام آن براردا^۱، و هر که صاحب بدعت را سلام کند، یا در روی آن بخندد، هر آینه استخفاف کرده باشد بر آنچه^۲ خدای عزوجل به محمد فرستاده است [۱۳۸].

و معاذ بن جبل^۳ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: هر که نزدیک صاحب بدعت^۴ رود، بدان آن خواهد تا آنرا بزرگ گرداند، وی یاری کرده باشد بویران کردن مسلمانی.

و حسن بصری^۵ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: بامبتدع منشینید، که آن در دل شما همان افگند، که شیطان در دل آن افگنده است.

و مردی بنزدیک^۶ سعید ابن جبیر^۷ آمد و از وی آیت پرسید، آنرا جواب نداد. آن مرد برفت و یاران گفتند: که چرا جواب ندادی آنرا؟ و سر بر نیاوردی؟ و نظر (نه) کردی^۸؟

سعید گفت: زانکه از اصحاب بدعت بود، و سفیان ثوری^۹ گوید: هر که گوش سوی مبتدعی دارد، و سخن آن^{۱۰} بطوع و رغبت بشنود، هر آینه آن^{۱۰} از عصمت خدای عزوجل بیرون آمد.

- ۱- ب: درجه بنام او در بهشت بنا کنند. ۲- ب: هر آنچه. ۳- رك: پاورقی ص ۵۰. ۴- ب: نزدیک بدعتی رود. ۵- رك: پاورقی ص ۴۱.
- ۶- اصل: بنزدیک مرد سعید؟ ب: مانند متن. ۷- سعید بن جبیر والبی کوفی فقیه و از اعلام حدیث است، که او را ثقه و امام حجت شمرده اند. و او را حجاج در سنه (۹۵ هـ) بکشت (خلاصه ۱۱۹). ۸- ب: نداد و سر بر نیاوردی و در روی او نشکرستی سعید گفت، زیرا که او اصحاب بدعت است. ۹- رك: پاورقی ص ۴۷.
- ۱۰- ب: او.

و روایت (کند) سفیان عینه^۱ : که هر که از پس جنازه مبتدع برود^۲، در خشم خدای عزوجل بود، تا باز گردد^۳.

و عبدالله ابن المبارک^۴ گوید: هر که بجنازه مبتدع حاضر شود، هر آینه مسلمانی مسلمانان را ویران کرده باشد^۵.

فضیل عیاض^۶ گوید : بهره‌زید از همنشینی کردن اهل بدعت . که هر ساعت لعنت فرود آید بر ایشان و بر همنشینی ایشان . زیرا که^۷ خود را مانند کرده باشد با ایشان^۸ . زانکه^۹ رسول علیه السلام گفت : مَنْ قَسَبَهُ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^{۱۰} . [۱۳۹]

و عبدالله ابن عباس^{۱۱} رضی الله عنهما روایت کند، که رسول علیه السلام گفت ، حق تعالی گفت : خیر و شر من آفریدم ، و خنک مر آنکس^{۱۲} را که بر دست وی خیر تقدیر کردم . و ویل بر آنکس که بر دست وی شر تقدیر کردم^{۱۳} .

۱- ابومحمد سفیان بن عینه بن میمون هلالی کوفی محدث حرم مکه و یکی از اعلام اسلام است ، که تولدش در کوفه ۱۰۷ هـ و سکونت و وفاتش در مکه (۱۹۸ هـ) است . وی مرد اعور ارجمند دانشمندی بود که امام شافعی گفتی : اگر مالک و سفیان نبودندی ، هر آینه علم از حجاز برخاستی ، از کتب او الجامع در حدیث و کتابی هم در تفسیر ذکر کرده‌اند (تذکره الحفاظ ۱/۲۴۲ و صفة الصوفه ۲/۱۳۰) .

۲- ب : مبتدعی برود ، او در خشم . ۳- ب : نگرود . ۴- رک : یاورقی ص ۱۴۵ . ۵- ب : باشد - ندارد . ۶- رک : یاورقی ص ۱۴۸ .

۷- ب : زیرا که . ۸- ب : بر ایشان . ۹- ب : زیرا که . ۱۰- این حدیث را ابوداؤد از ابن رسلان و طبرانی در الاوسط از ابن عمر روایت کرده‌اند که حدیث حسن است یعنی : کسیکه تشابه به قومی کند، وی از آنان باشد . (الجامع الصغير ۲/۱۶۸) . ۱۱- رک یاورقی ص ۳۱ . ۱۲- ب : آنکس را که من خیر بدست آن تقدیر . ۱۳- ب : از ویل تا کردم - ندارد .

رسول علیه السلام گفت : هر امثی را مغان بود^۱ ، و مغان امت من کسانی اند که گویند : تقدیر نیکی و بدی از خدای نیست . چون بیمار شوند ، ایشانرا^۲ مپرسید ، و چون بمیرند بجزاژه ایشان حاضر مشوید^۳ !

عبدالله ابن عباس گوید رضی الله عنه ، که رسول علیه السلام گفت : که چون روز قیامت شود ، حق تعالی فرمان دهد فرشته را ، تاندا کند گوید : کجا اند آن خصمان من قدریان؟ پس بر پای خیزند ، رویهای ایشان زرد و سیاه شده^۴ ، و چشمهای ایشان سبز گشته ، آب از دهان ایشان روان شده^۵ . و هر که ایشانرا بدین صفت^۶ ببیند ، کراهت آیدش . پس ایشان گویند : والله ! ای خدای ! که ما بدون تو ، آفتاب و ماه نپرستیدیم و سنگ و بت را سجده نکردیم . پس عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما این آیت برخواند : *يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ^۷* و عبدالله عباس رضی الله عنه گفت^۸ : که ایشان قدریانند .

- ۱- ب : بودند . ۲- ب : آنرا . ۳- این حدیث از حذیفه در سنن ابوداؤد چنین آمده : لكل امّة مجوس ، و مجوس هذه الامة الذين يقولون ان لاقدر ، فمن مات منهم فلا تشهدوا جنازته و من مرض منهم فلا تعوده ، و هم شيعة الدجال ، و حق على الله ان يلحقهم بالدجال . و در روایت دیگر از ابن عمر چنین آمده : القدرية مجوس هذه الامة ، ان مرضوا فلا تعودهم ، و ان ماتوا فلا تشهدوهم (تيسير الوصول ۴/ ۴۳) این احادیث را حافظ سراج الدین قزوینی انتقاد کرده و موضوع دانسته است ، که حافظ ابن حجر نیز او را پیروی مینماید ، زیرا در اسناد آن انقطاع و مجاهیل موجوداند . ۴- ب : گشته . ۵- ب : و هر که ایشانرا ببیند . ۶- ب : ای خداوند والله ما . ۷- قرآن - المجادلة ۱۸ یعنی : آن روز که برانگیزد ایشانرا خدای عزوجل همه را ، سو کند همی خورند او را چنان که سو کند همی خورند شما را (طبری ۱۸۱۶) . ۸- ب : گفت والله که ایشان .

ورافع ابن خدیج^۱ گوید، که رسول علیه السلام گفت: که سرانجامست^۲ که در امت من قومی باشند که کافر [۱۴۰] شود^۳ بخدای عزوجل و بقرآن و ندانند. و رافع گفت: سوال کردم: یا رسول الله! به چه کافر شوند؟ گفت: ایشان گویند، خیر از خدای است، و شر از ابلیس. پس بدین گفتار نیز قرآن میخوانند، و بخدای عزوجل و بقرآن کافر میشوند از پس ایمان و معرفت. زیرا که امت^۴ من از ایشان بینند، آنچه از دشمنان. پس حق تعالی ایشانرا مسخ گرداند و کپی^۵ و خوک گرداند، و کم کس از ایشان خلاص یابد. و مؤمنان را آن روز^۶ شادی کم بود و غم بسیار. پس رسول صلی الله علیه وسلم بگریست، چنانکه همه یاران گریان شدند. پس گفتند^۷: یا رسول الله! این گریستن از جهت^۸ چیست؟ رسول الله گفت: از بهر امت^۹ خویش. زیرا که^{۱۰} بنی اسرائیل که هلاک شدند، بدان سبب شدند^{۱۱}، که تقدیر نیکی و بدی از خدای عزوجل ندیدند. پس یاران گفتند: یا رسول الله! ایمان چیست؟ گفت: ایمان آنست که بگروی بخدای عزوجل که آن^{۱۲} یکی است. و بگروی به بهشت و دوزخ و بدانی که خدای تعالی بهشت بیافرید پیش از آنکه خلق آفرید، و دوزخ را آفرید. و از پس آفرینش بهشت و دوزخ، خلق آفرید

- ۱- اصل و ب: جریح؟ هورافع بن خدیج بن رافع انصاری اوسی حارثی یکی از اصحاب مشهور مدینه است، که تولدش ۱۲ ق، ه و وفاتش در مدینه ۷۴ ه است، ری در جنگ احد و خندق شامل بود، بخاری و مسلم ۷۸ حدیث را از او روایت کرده اند (الاصابه ۱۸۶/۲ خلاصه ۹۷).
- ۲- ب: سرانجام در امت من. ۳- ب: شوند.
- ۴- ب: امتان. ۵- کپی: بوزینه. ۶- ب: او روز شادی اندک باشد.
- ۷- اصل: گفت. ب: گفتند. ۸- ب: از بهر. ۹- ب: از بهر رحمت بر امت.
- ۱۰- ب: زیرا که. ۱۱- در اصل: از (بنی اسرائیل تا شدند) نیست، از (ب) گرفته شد. ۱۲- ب: او.

از بهر بهشت و دوزخ^۱ . و آنرا که خواست اهل بهشت گردانید ، و آنرا که خواست اهل دوزخ گردانید . و این هر دو از فضل و عدل بود .

و سعید بن جبیر^۲ گوید در قول خدای [۱۴۱] عزوجل : **وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ**^۳ گفت : با اصحاب بدعت و هوا منشینید ، که در معصیت افتید و هلاک شوید !

و عبدالله ابن عمر^۴ رضی الله عنهما گوید ، که رسول علیه السلام گفت : هر که روی از مبتدع بگرداند ، خدای عزوجل آنرا از فرع اکبر^۵ نگاه دارد^۶ . و هر که صاحب بدعت را بانگ برزند یا استخفاف کند^۷ ، حق تعالی آنرا در بهشت صد درجه دهد .

و حسن بصری^۸ را رحمه الله پرسیدند از نماز کردن در پس مبتدع . گفت : هر که نماز کند در پس مبتدع ، آن نیز همچو او باشد^۹ . و عبدالله ابن مسعود^{۱۰} رضی الله عنه گوید ، که رسول علیه السلام گفت : که از پس من مردمان بیرون آیند ، که سنت مرا ضایع کنند ، و کار کنند ببدعت . و نمازها را از وقت تأخیر کنند .

- ۱- ب : بدانی که خدای عزوجل بهشت پیش از آنکه خلق آفرید از بهر بهشت و دوزخ ، و آنرا که خواست ؟ ۲- رك : پاورقی ص ۱۹۷ . ۳- قرآن - البقره ۱۹۵ یعنی : مه او گنید بدستهای خویش سوی هلاکی (طبری ۱۲۹) .
- ۴- رك : پاورقی ص ۱۸۶ . ۵- لایحزنهم الفزع الاکبر (قرآن - الانبیاء ۱۰۳ یعنی نه کند اندوهگین ایشانرا . بهیبت بزرگتر (طبری ۱۰۴۰) فرع بدو فتحه بمعنی ترس و بیم است (غیاث) قال علی علیه السلام هو اطباق باب النار حين تعلق علی اهلها (غریب القرآن ۱۹۳) . ۶- ب : ایمن گرداند . ۷- برحاشیه نسخه اصل بخط غیر از متن نوشته اند : یادشنام دهد ؟ ۸- رك : پاورقی ص ۴۱ .
- ۹- ب : او نیز چون او مبتدع باشد . ۱۰- رك : پاورقی ص ۴۹ .

و اسمعیل ابن سعد الساعدین روایت میکنند ، که رسول علیه السلام گفت^۱ : که مسلمانی در ابتدا غریب بود، و سرانجام هم غریب شود، چنانکه ابتداء بود . پس گفت : خنك مر غریبانرا . گفتند : یا رسول الله ! غریب^۲ کیانند؟ گفت : آنکسانی که بر دین و مذهب خود ثبات^۳ کنند، چون دیگران تپاه شوند^۴ .

و حسن بصری^۵ روایت میکند ، که رسول علیه السلام گفت : طاعت و کردار [۱۴۲] نیک آنست ، که بسنت بود ، و اندک طاعت که بسنت بود ، بهتر از بسیار که بیدعت بود . و هر که بسنت من کار کند ، آن^۶ از منست . و هر که روی از سنت من بگرداند ، آن^۶ از من نیست .

و ابو هریره^۷ رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر آن خواننده (بی) که خلق را بهدی^۸ میخواند ، و آنرا اجابت کنند ، آنرا مزد باشد هم چند^۹ ایشان ، بی آنکه از مزد ایشان کم شود . و هر آن خواننده (بی) که خلق را بسوی ضلالت^{۱۰} میخواند ، و آنرا اجابت کنند ، ویرا بزه هم چند^{۱۱} . بی آنکه از بزه ایشان چیزی^{۱۲} کم شود . پس رسول علیه الصلوٰة والسلام این آیت بر خواند : لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ

-
- ۱- این حدیث صحیح را ترمذی و ابن ماجه از ابن مسعود و مسلم از ابوهریره و طبرانی از سلمان و سهل ابن سعد و ابن عباس چنین روایت کرده اند : ان الاسلام بدا غریباً و سيعود غریباً كما بدا ، فطوبى للفریاء (جامع الصغیر ۷۸/۱) .
- ۲- ب غریبان . ۳- اصل : ثابت ؟ ب : ثبات . ۴- اصل : شود ؟ ب : شوند .
- ۵- رك : پاورقی ص ۴۱ . ۶- ب : او . ۷- رك : پاورقی ص ۴۸ .
- ۸- هدی : رهنمایی . ۹- ب : هم چندان . ۱۰- ب : بضلالت .
- ۱۱- ب : هم چندان ایشان باشد . ۱۲- ب : چیزی .

يُضِلُّوهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ، أَلَسَاءَ مَا يَجْرُونَ^۱ .

و انس ابن مالک^۲ روایت کند ، که رسول علیه الصلوة والسلام گفت: هر که سنت مرا زنده دارد ، بعده او کند که من برانم ، آن یار من باشد در بهشت چنین که این دو انگشت من^۳ .

و هشام ابن حسان^۴ روایت کند، که حسن بصری رضی الله عنه گفت: که جماعت^۵ گرد آمدند و گفتند، از ما يك تن را بنزدك عیالان رسول علیه السلام باید شد ، تا برود و برسد از خوی رسول علیه السلام . یکتا آنجا شد و بر رسید [۱۴۳] از خوی مهتر عالم علیه السلام . عیالان رسول علیه السلام گفتند: که رسول علیه السلام نماز کردی^۶ و گاه بخفتی و روزه داشتی، افطار کردی و با عیالان مزاح کردی و بازی کردی و معاشرت کردی .

مردی از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید: که اگر روزه دارد کسی و هیچ نگشاید^۷ و شب همه شب نماز کند ، و روی از عیالان بگرداند ، چون باشد؟ رسول علیه السلام گفت: پس من باری نماز می گزارم و می خسیم و روزه میدارم و می گشایم و با عیالان صحبت میکنم . اینست سنت من . هر که روی

- ۱- قرآن - النحل ۲۵ یعنی: نابر دارند گناههای ایشان تمام روز رستخیز ، و از بزه های آنکسها که کم کنند از توحید ایشان بی دانشی ، بد آنچه می کنند از گناهان (طبری ۱۶۶) . ۲- رك: پاورقی ص ۴۸ . ۳- پ: برانم او باشد در بهشت چنین که این دو انگشت منست . این حدیث را سجزی از انس چنین روایت کند: من احیا سنتی فقد احببني ومن احببني كان معي في الجنة (جامع الصغير ۱۶۱/۲) .
- ۴- اصل: حسام؟ هوا ابو عبد الله هشام بن حسان فردوسی از دی یکی از اعلام حدیث است، که در سنه ۱۴۸ هـ از جهان رفته (خلاصه ۳۵۱) . ۵- پ: جماعتی .
- ۶- پ: نماز گزار کردی و بخفتی و با عیالان مزاح باز کردی و . ۷- پ: که اگر کسی روز روزه که هیچ .

گرداند از سنت من . آن از من نیست^۱ .

و انس ابن مالک^۲ رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : سه گروه اند که ایشان از فتنه دجال و فتنه دنیا و آخرت^۳ ایمن باشند . اول : کسانی که یاران مرا دوست دارند^۴ . دوم : آن گروه که تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی بینند^۵ . سیم : آن کسانی که چنگک درسنت من زنند . ابوسعید خدری^۶ روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که حلال خورد و کار بسنت کند ، و از خیانت و ظلم دور باشد^۷ هر آینه در بهشت شود .

و انس ابن مالک رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که سنت من^۸ زنده دارد ، هر آینه مرا زنده کرده باشد ، و هر آینه با من در بهشت باشد .

و عبدالله ابن عباس^۹ رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : که سرانجام کار در آخر الزمان قومی بیرون آید ، که رویهای ایشان چون روی^{۱۰} آدمی باشد ، و دلهای ایشان چون دلهای [۱۴۴] دیوسبیه و چون گرگان درنده باشند ، و در دل ایشان هیچ رحمت نباشد . و ایشان خونریز باشند ، و اگر در میان ایشان باشی ، ترا بیازارند . و اگر از میان بیرون روی^{۱۱}

۱- ب : از امت من . این حدیث صحیح را بخاری و مسلم و نسایی از انس روایت کرده اند ، که « واللّٰه انّی لأخشاکم لله و اتقاکم له ولکنی اصوم و افطر واسلی و ارقد و اتزوج النساء ، فمن رغب عن سنتی فلیس منی (تیسیر ۱/ ۲۹) .

۲- رك : پاورقی ص ۴۸ . ۳- ب : از فتنه دنیا و فتنه دجال و فتنه آخرت ایمن

باشد . ۴- ب : دانند . ۵- ب : دانند . ۶- رك : پاورقی ص ۳۳ .

۷- ب : و از جانب و ظلم کردن دور باشد . ۸- ب : مرا . ۹- رك : پاورقی

ص ۳۱ . ۱۰- ب : رویهای . ۱۱- ب : و اگر از ایشان غایب شوی .

ترا غیبت کنند. و اگر ایشان را امین داری، با تو خیانت کنند. و اگر ایشانرا امر معروف و نهی منکر کنی قبول نکنند. و امین در میان ایشان خاین باشد و خاین امین. و مؤمن در میان ایشان ضعیف باشد و فاسق قوی باشد. و سنت در میان ایشان بدعت باشد، و بدعت سنت باشد. و اندران وقت خدای عزوجل بدان را بر ایشان گماردا، چون دعا کنند مستجاب نشود هرگز.

و ابوهریره روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: من از پس خود، از بهر شما بگذاشتم دو چیز، که بدین دو چیز گمراه نگردید یکی کتاب خدای عزوجل، دویم سنت من که رسولم^۲.

و ابو امامة الباهلی^۳ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: هر که حج کند و عمره آرد^۴، و در بیت المقدس نماز کند، و جهاد کند، هر آینه سنت مرا تمام کرده باشد.

و عبدالله ابن مسعود^۵ رضی الله عنه گفت: که هر که قرآن را دوست دارد، هر آینه پیغمبر را دوست دارد، و هر که این دو را دریابد^۶، گوتن خود را نزار کن در خواندن [۱۴۵] قرآن و متابعت رسول علیه السلام. و هر که فربه بود، معنی قرآن را دریابد و سنت پیغمبر علیه السلام نیز در نتواند یافت. و انس ابن مالک^۷ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام

۱- ب: گمارد چون ترکان دعا کنند و ایشان چون دعا کنند؟ ۲- ابن حدیث از مالک چنین روایت شده: ترک فیکم امرین ان تفلوا ما تمسکت بهما، کتاب الله تعالی و سنة رسوله (تیسیر ۱/ ۲۵). ۳- ابو امامه صدی بن عجلان بن وهب باهلی از اصحاب نبویست که در جنگ صفین شرکت داشت و در سنه ۸۱ هـ در حصص شام بمرد، در صحیحین ۲۵۰ حدیث از او مرویست (الاصابه ۴۰۵۴ و تهذیب التهذیب ۴/ ۴۲۰). ۴- ب: آورد. ۵- رك: یاورقی ص ۴۹. ۶- دارد خدای او را دوست دارد و هر که سنت را دوست دارد مرا دوست دارد، و هر که خواهد این هر دو را دریابد گوتن خود را ترلو؟ (کن در قرآن و متابعت رسول نیز در نتواند یافت؟ ۷- رك: یاورقی ص ۴۸.

گفت: که خدای را عزوجل شرم و کرم آنست، که مرد پیر را عذاب نکند که سنتی و جماعتی باشد. و هرچه آن پیر سنتی و جماعتی از خدای عزوجل خواهد روا شود^۱.

و رسول علیه السلام گفت: پنج چیز سنت پیغمبران مرسل است: اول: شرم داشتن. دوم: دوست یاری کردن^۲ و بردباری کردن: سیم: تواضع کردن. چهارم: مسواک کردن. پنجم: بوی خوش کردن. و سعید ابن جبیر^۳ گفت در قول خدای عزوجل: وَإِنِّي لَتَغْفَارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى^۴. گفت: ای آنکس را که سنت را ملازم بود^۵. و عبدالله ابن عمر^۶ رضی الله عنهما روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: در آخر الزمان قومی پدید آیند، که در حالت جوانی علم آموزند. یعنی علم هوا و بدعت. و همت ایشان شکم بود و فرج و مال و لباس. و هیچ از بهر خدای و دین نبود. حق تعالی بایشان نظر نکند مگر نظر لعنت. و چون سلطان در ایشان نگردد، از آن طاعت که آنها دارند خوش آید. پس هر که در آن زمان بود و چنگ در سنت من زند، روز قیامت بامن بود. و حسن بصری^۷ [۱۴۶] رحمه الله روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: بر مردمان، زمانه (بی) آید، که دین دارد، دین خود را سلامت نتواند داشت، مگر گریزان^۸ باشد از بهر دین خود، ازین کوه بدان کوه، و ازین دیه بدان دیه^۹ همچو روباه.

-
- ۱- پ: خواهد آنها بدهد. ۲- ب: دویم بردباری کردن. ۳- رك: یادرفی ص ۱۹۷. ۴- قرآن - طه ۸۲ یعنی: که من آمرزگارم مر آنها که توبه کند و بگردد و کاریک کند، پس راه راست یافته بود (طبری ۹۹۴).
 ۵- ب: ملازم تواند بود. ۶- رك: یادرفی ص ۱۸۶. ۷- رك: یادرفی ص ۴۱. ۸- ب: مگر که گریزان. ۹- ب: و ازین دره بدان دره.

پس یاران گفتند : که اینکه گفتی، کی بود؟ گفت : در آن زمانه (بی) که بی‌زن بود حلال بود^۱. گفتند: چگونه حلال بود؟ گفت: آن زمانه (بی) باشد، که عیش تنگ گردد، و قوت بدست نیاید مگر بمعصیت.

و ابوهریره روایت کند، که رسول علیه السلام گفت : ده چیز سنت است . پنج در سر و پنج در تن . اما آنکه در سر است : آب در دهان کردن است و آب در بینی کردن . سیم : مسواک کردن . چهارم : موی لب راست کردن^۲ . پنجم : موی فرق سر راست داشتن .

اما آنچه در تن است : اول : ناخن چیدن . دویم : ختنه کردن . سیم : موی بغل کردن . چهارم : موی زیر ناف پاک داشتن^۳ . پنجم : استنجا کردن .

و رسول گفت : هر روز از آسمان پنج فرشته فرود آیند یکی بر بام کعبه، و دویم : بمدینه . سیم : به بیت المقدس . چهارم : در بازارها و شهرها . پنجم : در گورستانها .

اما آن فرشته که بر بام کعبه فرود آید ندا کند : *الْأَمَنُ تَرَكَ الْفَرَايضَ اِنَّهُ فَقَدْ خَرَجَ مِنْ ذِمَّتِهِ* . گویند بدانید و آگاه باشید، که هر که از فرایضهای خدای عزوجل دست باز دارد، آن از زنهار [۱۴۷] خدای عزوجل بیرون آمد. و آنکه بمدینه فرود آید، ندا کند و گوید : بدانید و آگاه باشید، که هر که کسب وی حرام باشد، خدای عزوجل هیچ کردار وی نپذیرد . و آنکه در گورستانها فرود آید، ندا کند و گوید : این اهل گورستانها چه آرزو می‌برید ! و بر چه چیز پشیمانی می‌خورید ؟ از آن گورستانها آواز آید، که پشیمانی ما از آنست، که عمرها به بیهوده بر باد دادیم و در معصیتها روزگار

۱- ب : بی‌زن بودن حلال باشد . گفتند : بی‌زن بودن چگونه حلال باشد ؟

۲- اصل : راست شستن ؟ ب : مانند متن . ۳- ب : پاک کردن .

بردیم ، اکنون آرزوی ما آنست ، که اهل مسجدها قرآن میخوانند و نماز میکنند و زکوة میدهند و صدقه و خیرات میکنند و ما نمیتوانیم . آرزوی ما اینست از دنیا . و آنکه در شهرها ندا میکند گوید : این اهل شهرها و بازارها بدانید و آگاه باشید ، که خدای عزوجل را رحمت هست و عذاب هست ، برحمت وی امیدوارید ، و از عذاب وی میترسید ! پس گوید : اگر نه حرمت آن پیران بیدار بودی ، و اگر نه از بهر چارپایان بودی ، بر شما فرو ریزد عذاب ، که همه دران عذاب هلاک شدی !
این مقدار بس بود خردمند را .

مسئله پنجاه و هشتم

آنست : که مسواک کردن و خلال کردن ، حق بینی و صواب بینی^۱ !
و ناخون باز کردن پس طهارت کردن نه بینی !
و عبدالله ابن عباس رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : بر شما [۱۴۸] باد به مسواک کردن ! که در مسواک کردن ده خصلت است^۲ . اول : پاکیزگی دهانست . دویم : خشنودی رحمن است . سیم : شادی فرشتگانست . چهارم : روشنائی چشم است . پنجم : سفیدی دندانست . ششم : آنکه بیخ^۳ دندانها را سخت کند . هفتم : آنکه بوی دهانرا خوش کند . هشتم : آنکه طعام را بگوارد^۴ . نهم آنکه : بلغم را ببرد . دهم : آنکه نماز را اضعاف کند^۵ .

و اندر خبر است ، که رسول علیه السلام گفت : آبدست از شرایط ایمانست ، و مسواک کردن از شرایط آبدست^۶ . اگر چنانست که رنج نرسیدی

۱- ب : حتی بینی که عبدالله . ۲- ب : خصلت ستوده است . ۳- ب : بیخهء

۴- اصل : طعام بگذارد ؟ ب : مانند متن . کواردن : هضم شدن (برهان ۱۸۴۸) .

۵- ب : گرداند . ۶- ب : آبدست است .

بامت من، بفرمودی^۱ تا هر نمازی را آبدست کردندی^۲. و هر که دو رکعت نماز بامسواک کند^۳، فاضلتر است از هفتاد هزار رکعت که بی مسواک گذارد. و ابوهریره رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: جبرئیل مرا همیشه وصیت میکند به پنج چیز: اول بهمسایه مرا چندان وصیت کرد، تا چنان پنداشتم، که مگر آنرا میراث رسد. و دویم: بنماز شب چندان وصیت کرد، که پنداشتم، که گزیدگان امت^۴ من بشب نخسپند. سیم: بزنان چندان وصیت کرد، که پنداشتم^۵ که بطلاق حرام نگردند. چهارم: بدرم خریدگان^۶ چندان وصیت کرد، که پنداشتم که آزادی ایشان^۷ وقت [۱۴۹] پیدا کنند^۸. پنجم: بمسواک کردن چندان وصیت کرد، که پنداشتم که گوشتهای دندانهای من برود^۹.

و اعمش^{۱۰} روایت کند از مجاهد^{۱۱}، که او گفت: چند روز جبرئیل نیامد بر رسول علیه السلام. پس چون آمد، رسول علیه السلام گفت: یا جبرئیل! چه بازداشت ترا^{۱۲}، از آمدن بنزد من؟ جبرئیل گفت: یا رسول الله! چگونه

-
- ۱- اصل و ب: بفرمودی. شاید بفرمودمی باشد. ۲- ب: را مسواک کردندی. ۳- ب: بامسواک گذارد بهتر از هفتاد رکعت نماز که بی. ۴- ب: که گزیده امت. ۵- ب: که تاچنان پنداشتم. ۶- ب: بدرم خرید چندان وصیت کرد که تاچنان پنداشتم. ۷- ب: ایشانرا وقت. ۸- مراد از درم خریده درینجا غلام زرخرید است. ۹- ب: من بشود. ۱۰- ابو محمد سلیمان بن مهران اسدی تابعی ملقب به اعمش اصلش از ری و منشأ و وفاتش در کوفه است، که عالم قرآن و حدیث و فرائض بود، ۱۳۰۰ حدیث از او روایت شده (۶۱ - ۱۴۸ هـ) (الاعلام ۳/ ۱۹۸). ۱۱- مجاهد بن جبر (۲۱- ۱۰۴ هـ) مکی و تابعی و مفسر معروفست که از ابن عباس تفسیر را کسب کرده و راوی احادیث بود (میزان الاعتدال ۳/ ۹ حلیه ۳/ ۲۷۹). ۱۲- ب: ترا چه بازداشت از من، از آمدن به نزدیک من.

آییم ما بنزدیک شما؟ که بعضی از شما ناخن^۱ ناچیده ، و موی لب نازده ، و بندهای انگشت پاك ناکرده ، و مسواک ناکرده . پس این آیت برخواند : وَمَا تَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ^۲ گفت : ما فرود نیاییم ، مگر بامر پروردگار تو^۳. و رسول علیه السلام گفت : روز جمعه^۴ سروتن شستن بر همه مسلمانان واجبست ، و مسواک کردن و بوی خوش کردن .

و حمید طویل^۵ گوید : هر که ناخنهارا در روز آدینه چیند ، ایزد تعالی درد و بیماری^۶ از ناخنهای وی بیرون برد ، و شفا و تندرستی درتن آن^۷ درآید . و ابوشهاب^۸ روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که روز آدینه ناخن چیند ، از تنگدستی و نیستی^۹ ایمن گردد . و رسول علیه السلام گفت : مسواک خوش بوی کند دهنهای شما را ، که راهگزر^{۱۰} قرآنست .

و فقیه ابواللیث سمرقندی^{۱۱} گوید رحمه الله : که مسواک کردن بر سه وجه است ، یکی : از بهر خدایست عزوجل و سنت رسول علیه السلام بجای آوردن . دویم : از بهر منفعت تن را . سیم : از بهر [۱۵۰] روی مردمانرا^{۱۲} و اگر کسی مسواک کند از بهر خدای عزوجل و از بهر سنت رسول صلی الله

۱- ب : ناخون . ۲- قرآن - مریم ۶۴ . ۳- ب : خود و تو .

۴- ب : آدینه . ۵- اصل : حمد طویل ؟ ب : حمید طویل . ابوعبیده حمید بن ابی حمید رادویه بصری از موالی طلحة الطلحات بود ، چون دستهای دراز داشت او را طویل گفتند ، از انس ۲۴ حدیث شنیده و قاتش ۱۴۲ هـ است (خلاصه ۸۰) .

۶- ب : تعالی بیماری از . ۷- ب : او . ۸- دو نفر بنام ابوشهاب در رجال حدیث معروفند: اول ابوشهاب خیاط کبیر موسی بن نافع و ابوشهاب صغیر عبدربه بن نافع (خلاصه ۴۰۲) که وفات دومین درسنة (۱۷۱ هـ) است و او کنانی کوفی نزیل مداین بود (خلاصه ۱۸۹) . ۹- ب : از تنگدستی ایمن . ۱۰- ب : راهگذار

۱۱- ر : باورقی ص ۱۴۶ . ۱۲- ب : از بهر دوری مر بیماریرا عبارت متن بمعنی رباکاری است ، زیرا در جملات ما بعد هم رباء آمده .

علیه وسلم ثواب یابد، و بهر نمازی که کند، بامسواک^۱، ثواب هفتاد نمازش بدهند. و اگر از بهر منفعت تن کند، بدان ثواب یابد^۲، و اگر از بهر ریاء مردمان^۳ کند، بزه گار باشد.

و عبدالله عباس^۴ رضی الله عنه گوید: که اندرین آیت مر ابراهیم خلیل را صلوة الله علیه و علی نبینا، ده چیز بفرمود: قوله تعالی: وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ^۵ ده چیز یاد کرد. پس فرمود پنج ازان در سر و پنج ازان در تن^۶. اما آن پنج که در سر است. اول: موی لب پست کردن. دوم: آب در دهان کردن. سیم: آب در بینی کردن. چهارم: فرق سر راست کردن. پنجم: مسواک کردن.

اما آن پنج که در تن است. اول: ناخن چیند. دوم: نختنه کردن. سیم: موی زیر ناف پاک داشتن^۷. چهارم: موی بغل کندیدن^۸. پنجم: استنجا کردن.

ابوبکر وراق ترمذی^۹ گفت رضی الله عنه: بما چنان رسید، که در مسواک پانزده خصلت ستوده است^{۱۰}. اول: دهانرا پاک کند. دوم: مردم را فصیح کند. سیم: بنهای دندان را سخت کند. چهارم: بوی ببرد^{۱۱}.

-
- ۱- ب: و بهر نماز که مسواک کند. ۲- ب: بدان نمازش ثواب نیابد.
 - ۳- اصل: و اگر از بهر دیاری مردمان کند؟ ب: مانند متن. ۴- رك: پاورقی ص ۳۱. ۵- قرآن - البقره ۱۲۴ یعنی و چون بخواند ابراهیم خداوند خویش را بسخنائی تمام کرد (طبری ۱۰۱).
 - ۶- ب: پس فرمود پنج بسر و پنج در تن.
 - ۷- ب: کردن. ۸- ب: کندن. ۹- ابوبکر محمد بن عمرو وراق بلخی ترمذی متوفی ۲۸۰ هـ شاکرد محمد بن علی حکیم ترمذی است که کتابها در معاملات نوشته و وادی احادیث و خال محمد بن عیسی مؤلف صحیح ترمذی است (طبقات الصوفیه مروی ۲۶۱ حلیه ۲۳۵/۱۰).
 - ۱۰- ب: مسواک کردن پانزده خصلت است.
 - ۱۱- پ: بوی دهان ببرد.

پنجم: بلغم را ببرد . ششم: سودا^۱ را بنشانند . هفتم: اشتها آرد . هشتم: چشم را روشن کند . نهم: دندان را سفید کند . دهم: [۱۵۱] شیطانرا بخشم آرد . یازدهم: خشنودی حق تعالی باشد . دوازدهم: تمامی طهارت باشد . سیزدهم: تندرستی آرد^۲ . چهاردهم: موافقت سنت باشد . پانزدهم: حسنات اضعاف کردن^۳ . و هر که در طهارت مساو کند در حسنات و درجات آنکس بیفزاید و نمازش یکی بهفتاد باشد و لیکن می باید که چوب شایسته طلب کند و بهر چوب مساو نکند و خلال نکند .

و در خبر است^۴، که رسول علیه السلام در مسجد نشسته بود، جبرئیل آمد، که یا رسول الله! حق تعالی میگوید و میفرماید، که از ده چوب خلال نکنی، و امتان^۵ خود را بگوی که ازین ده^۶ چوب خلال نکنند که هر که ازین ده چوب خلال کند، بیمار شود و علتش^۷ افزاید . زیرا آنکه بعضی آن چوب زهر است^۸، تا از هر چوبی مساو و خلال نکند^۹ .

رسول علیه السلام گفت^{۱۰}: آن ده چوب کدامست؟ گفت: یکی چوب مازو . دویم: چوب انار^{۱۱} . سیم: چوب گل . چهارم: چوب خرما . پنجم: چوب شاه سپرغم^{۱۲} . ششم: چوب سداب^{۱۳} . هفتم: چوب سیست^{۱۴}

-
- ۱- اصل: سواد؟ ب: سودا . ۲- ب: باشد . ۳- ب: حسنات
 دوچندان اضعاف گردد . ۴- ب: زیرا که در خبرست . ۵- ب: امت .
 ۶- ب: بگوی که تا ازده چوب خلال نکنند، زیرا که هر که . ۷- اصل: بیماری شوی و علیش؟
 ۸- ب: زیرا که در بعضی زهرست . ۹- ب: نکنند .
 ۱۰- ب: گفت یا جبرئیل این ده چوب که گفتی کدامست . ۱۱- ب: انارچوب .
 ۱۲- اصل: شاه برغم؟ ب: شاه سپرغم: ریحان (برهان ۱۰۸۸) . ۱۳- سداب گیاهی است بوی دار که در عربی فیجن و در فرانسوی Rue گویند . ۱۴- سیست یا اسپست: در کابل رشقه و در پشتو شیشتی و در ترکی یونجه و در عربی ففضمه است، که گیاه معروف خوردن چارپا باشد .

هشتم : چوب گشنیز . نهم : چوب مورد^۱ . دهم چوب نی .
 و بدان یا رسول الله ! که هر که از چوب مازو خلال کند برکت از عمر
 وی برود^۲ . و هر که از [۱۵۲] چوب انار خلال کند ، گرگین^۳ شود . و هر که
 از چوب خرما خلال کند ، درد شقیقه در وی بسیار شود . و هر که از چوب
 سداب خلال کند ، تبش بسیار شود . و هر که از چوب شاه سپرغم^۴ خلال کند ،
 دهانش بد بوی^۵ شود . و هر که از چوب سبست خلال کند ، رویش زرد شود .
 و هر که از چوب گل خلال کند ، دیوانگی پدید آید . و هر که از چوب مورد
 خلال کند ، علتها برتنش پیدا شود^۶ . و هر که از چوب نی خلال کند ، درد
 چشم بسیار شود . و هر که (از چوب گشنیز خلال کند ، حافظه را نقصان کند .)^۷
 و ابوهریره رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت :
 که هر که روزشنبه ناخن چیند ، درد از وی بیرون آید . و هر که روز یکشنبه
 ناخن چیند ، درویشی از خاندان او بیرون شود^۸ . و هر که در روز دوشنبه
 ناخن چیند ، دیوانگی از وی بیرون آید . و هر که روز سه شنبه ناخن چیند
 پیسی^۹ از وی دور شود و شفا در آید . و هر که روز چهارشنبه ناخن چیند ،
 و سواس از وی دور شود^{۱۰} . و هر که روز پنجشنبه ناخن چیند ، تنگی از وی
 دور شود . و هر که روز آدینه ناخن چیند ، از گناهان پاک شود ، و رحمت
 بر وی نثار شود .

- ۱- مورد : در پهلوی Murt و مراد درخت آس است و میوه آنرا آس دانه
 گویند ، برگ سبز دائمی معطر دارد ، در علم نباتات Myrtus است . در پشتو مرت
 گویند . ب : مورو ؟ ۲- ب : برکت از وی برود . ۳- ب : کرک . ۴- اصل :
 شاه برغم ؟ ۵- ب : پر بوی . ۶- ب : پدید آید . ۷- جمل بین قوسین
 در اصل نیست از (ب) گرفته شد . ۸- ب : از خاندان بیرون آید .
 ۹- اصل : بیستی؟ ب : پیسی از وی بیرون آید . ۱۰- ب : از وی بیرون آید .

و علی [۱۵۳] ابن ابی طالب کرم الله وجهه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که ناخن بدنمان باز کند ، بدان پیسی^۱ برسد و ناخن روز آدینه باز کنید^۲ ، که باز دارد از شما هفتاد گونه بلا^۳ ، و بنویسد بعد هر انگشتی صد نیکی ، و بر آرند بعد صد درجه^۴ .

و انس ابن مالک رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که روز آدینه ناخن چیند^۵ ، حق تعالی از تن وی هزار درد را بیرون کند ، و هزار شفا درآید ، و تا آدینه دیگر بعد هر روزی ده نیکی بنامش نویسد و ده درجه بنام او^۶ در بهشت بر آرند . و هر که میان سایه و آفتاب خسپد ، بدان پیسی^۷ رسد . و هر که از آب که به آفتاب گرم شود ، طهارت کند ، بدان پیسی رسد^۸ مگر سر آب را بجامه پوشیده باشد . و هر که پدر و مادر از آن ناخشنود باشد^۹ ، بدان پیسی^{۱۰} رسد . و هر که روز شنبه و چهارشنبه حجامت کند ، بدان پیسی^{۱۰} رسد .

و رسول علیه السلام گفت : هر که ناخن باز کند و در زمین کند ، یا در سوراخ افکند ، حق تعالی فرمان دهد ، تا پنجاه هزار نیکی در نامه اش^{۱۱} بنویسد و رسول علیه السلام گفت : که خدا عزوجل را فرشتگانند بزیر سدره المنتهی ،

- ۱- اصل : پستی؟ ب : پیسی ؟ ۲- ب : باز کنید که شفا بود و زیادتی حسنات و درجات . و جابر روایت کند که رسول علیه السلام گفت که ناخن روز .
 ۳- ب : از شما هر گونه بلاها . ۴- ب : بعد هر انگشت صد درجه .
 ۵- ب : ناخن باز کند . ۶- اصل : بنامش و ده درجه بنام در بهشت ؟ ب : مانند متن . ۷- اصل : پستی ؟ ب : پیسی ؟ ۸- ب : و هر که از آن آب طهارت سازد که با آفتاب گرم ؟ ۹- ب : مادر از وی ناخشنود بود . ۱۰- اصل : پستی ؟ ب : پیسی ؟ ۱۱- اصل : نام اش ؟

که پیوسته آموزش می‌خواهند، آن کسانرا^۱، که خویشتن^۲ را پاکیزه دارند، و موی لب پست^۳ کرده دارند^۴، و مسواک [۱۵۴] ترک مکنید، تا دوستان فرشتگان باشید.

و ابوذر غفاری^۵ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: هر که موی لب پست دارد، حق تعالی هزار حور را جفت آن گرداند. و از گناهان بیرون آید، چنانکه از مادر زادستی. و حق تعالی عمر آنرا زیادت کند^۶، و در روزی آن برکت کند.

و رسول علیه السلام گفت: هر که موی لب را پست کند، از بهر خدای عزوجل. حق تعالی فرمان دهد، تا چهار هزار نیکی در دیوانش بنویسند، و چهار هزار بدی محو گرداند^۷، و چهار هزار درجه در بهشت بنام آن بلند گرداند^۸، و چهار هزار شفا در تن آن^۹ در آورند، و چهار هزار بیماری و علت از تن آن^۹ بیرون کنند.

و اندر^{۱۰} خبر است: که رسول علیه السلام گفت: خنک مر آن کس را که موی لب پست^{۱۱} دارد، بعدد هر موی که از وی بیفتد، حق تعالی نوری گرداند، روز قیامت.

و اندر خبر است^{۱۲} که رسول علیه السلام گفت: هر که موی لب را پست^{۱۳} گرداند، حق تعالی بعدد هر موی مر آنرا ثواب شهید دهد، و بعدد

۱- ب: مر آن کسانرا. ۲- اصل: خوش؟ ۳- اصل: پسته؟

۴- ب: دارند و مسواک کرده دارند و ناخن چیده دارند و موی لب پست کرده دارند و مسواک ترک.

۵- رک: پاورقی ص ۴۹. ۶- ب: گرداند و در روزی او برکت کند. ۷- ب: بدی از دیوانش پاک کنند. ۸- ب: در بهشت

برارند بنام او. ۹- ب: او. ۱۰- اصل: و آن در خبر است؟

۱۱- ب: راست دارد. ۱۲- ب: و اندر خبر دیگر است. ۱۳- ب: راست کند ثواب هزار شهید مر آنرا بدهند.

هر موی آنرا^۱ شهرستانی بدهد در بهشت . و فرشته (بی) منادی دهد : که ای بنده خدای ! کار از سرگیر ، که حق تعالی گناهان ترا آمرزید [۱۵۵] . انس ابن مالک روایت کند، که رسول علیه السلام بر جماعت بگذشت مردی را دید از مهاجران^۲ ، که موی لب را پست میداشت . رسول علیه السلام گفت : هیچ مسلمانی نباشد^۳ ، که موی لب پست^۴ کند ، که حق تعالی فرمان دهد ، تا بعدد هر موی که از وی بیفتد، هزار نیکی در نامه اش^۵ بنویسند و هزار بدی پاک کنند ، و هزار درجه در بهشت بنامش بر آرند . و حق تعالی فرمان دهد : تا بعدد هر موی^۶ ، حجی و عمره (بی) بنامش بنویسند ، و هر^۷ سال گناهانش آمرزیده شود .

و ابوهریره رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که موی لب را پست کند، از اهل بهشت است، زیرا آنکه^۸ موی لب پاکیزه داشتن از زینت مسلمان است^۹ . پس خنک مر آنکسانرا که موی لب پاکیزه دارند ، که روز قیامت بهر موی برصراط نور^{۱۰} باشد .

و ابو موسی الاشعری^{۱۱} روایت کند که رسول علیه السلام گفت: هر که موی لب پست دارد^{۱۲} و بدان تواضع خواهد و تمامت^{۱۳} سنت حق تعالی آنرا پاک گرداند از گناهان^{۱۴} . و فرمان دهد ، تا بعدد هر موی که در تن اوست ، ثواب پیغمبر^{۱۵} نویسندش . و حق تعالی در معیشت آن^{۱۶} برکت کند ، و آنرا

-
- ۱- ب : ویرا . ۲- ب : علیه السلام گفت : بر جماعتی بگذشتم مردی را دیدم از مهاجریان . ۳- ب : نیست . ۴- ب : راست کند که نه حق تعالی . ۵- اصل : نام اش . ۶- اصل : حرف . ب : موی . ۷- ب : وسی ساله . ۸- ب : موی لب پاکیزه دارند از اهل بهشت باشد و موی لب پاکیزه داشتن زینت مسلمانی شناسد . پس خنک . ۹- ب : داشتن زینت مسلمانی شناسد . ۱۰- ب : نوری . ۱۱- رك : باورقی ص ۱۳۹ . ۱۲- ب : لب راست کند . ۱۳- ب : اقامت . ۱۴- ب : آنرا از گناهان پاک گرداند . ۱۵- ب : پیغمبری . ۱۶- ب : او

دو نور عطا کند^۱ [۱۵۶] یکی نور اسلام در دنیا . دویم نور قیامت^۲ و بر صراط همچون برق بگذرد^۳. و هر که موی لب را پست دارد، حق تعالی روی آنرا از گور سفید برانگیزاند^۴، و عذاب گور از وی بر دارد، و از احوال^۵ قیامت نگاه دارد . و دعای آنرا مستجاب کند، و حاجت آنرا روا گرداند^۶. و موی لب از برای^۷ خدای پست نکند مگر مؤمن پرهیزگار .

و عبدالله عباس رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: هر که سنت مرا بجای نیارد و موی لب دراز دارد، حق تعالی پشیمانی آنرا دراز گرداند. و اگر دران^۸ حال بمیرد، خدای بفرماید، تا برتن آن^۹ بعوض هر موی ماری مر آنرا زخم میزند تا قیامت^{۱۰}. و گوشت و پوست آنرا میخورند^{۱۱}، و استخوان او می شکنند و بنویسند^{۱۲} بعدد هر مویی که برتن اوست، هزار گناه کبیره . و دعای آن^{۱۳} مستجاب نشود، و رحمت بر وی فرود نیاید. و حق تعالی بنظر رحمت به وی^{۱۴} ننگرد، و فرشتگان آنرا پلید و ملعون خوانند، و بنزدیک خدای عزوجل بمنزله جهودان و ترسایان باشد . و اگر بمیرد، عاصی بمیرد . و چون از گور برخیزد، در پیشانی آن نوشته باشد، که این بنده نومید است از رحمت خدای عزوجل . و فرشتگان بران لعنت میکنند و حرامست بر وی [۱۵۷] شفاعت رسول علیه السلام . و هر که موی لب دراز دارد، گور بر وی تنگ گردد و تاریک . و منکر و نکیر بر وی خشمناک شود، و جان کندن آن^{۱۵} سخت باشد، و نیز احوال^{۱۶} قیامت بر وی

- ۱- ب : دهد . ۲- ب : نور روز قیامت . ۳- ب : برق روشن بگذرد .
 ۴- ب : حق تعالی آنرا روی سفید از گور برانگیزد . ۵- ب : از حولهاء .
 ۶- ب : روا کند . ۷- ب : از بهر . ۸- ب : در همان . ۹- ب : او .
 ۱۰- ب : تا روز قیامت . ۱۱- ب : میخورد . ۱۲- ب : و نویسد .
 ۱۳- ب : وی . ۱۴- ب : بدان . ۱۵- ب : او . ۱۶- ب : احوال .

دشوار گرداند مگر توبه کند .

و رسول علیه السلام گفت : هر که موی لب دراز دارد ، از شفاعت من هیچ امید ندارد ، و از حوض کوثر مر آنرا هیچ نصیب نیست .
و انس ابن مالک رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : هر که موی لب و پیشانی و قفا پست (نه) دارد از بهر زینت و آرایش^۱ .
روز قیامت هفتاد هزار فرشته بروی گمارد^۲ ، تا آنرا بسوی دوزخ میکشند ، و حشر آن با مخنثان بود^۳ . و هر که توبه کند ، خدای تعالی توبه او را بپذیرد^۴ .

و رسول علیه السلام گفت : هر که موی لب دراز دارد ، چندان بزه گار باشد ، که بهر موی که بر تن وی باشد ، گویا مؤمنی^۵ را کشته باشد ، و بعدد هر موی در دیوان او هفتاد^۶ زنا نویسند ، که با مادر خود کرده باشد^۷ ، و هر که با مادر خود زنا کند ، صعبتتر ازان باشد ، که هفتاد بار با دیگری کند^۸ .
و رسول علیه السلام گفت : هر که موی لب دراز دارد ، و بر همان حال بمیرد ، در روز قیامت بیاید^۹ هر موی آن چون نیزه گشته باشد ، نتواند که خدای عزوجل را سجده کند .

و علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه گوید : که موی لب و پیشانی و قفا فروهشتن [۱۵۸] از بهر زینت ، افعال قوم لوط است ، و هر که چنان^{۱۰} کند ، آن ملعون است در دنیا و آخرت ، مگر توبه کند و باز گردد .

-
- ۱- ب : موی پیشانی و قفا دارد از بهر زینت و آرایش را ، روز قیامت .
۲- ب : گمارد . ۳- ب : او بانخشیان بود ؟ ۴- ب : او را پذیرد .
۵- اصل : مؤمن منی را ؟ ب : ندارد . ۶- ب : هفتاد هزار زنا . ۷- ب : کردستی .
۸- ب : که هفتاد بار یا کسی دیگر . ۹- ب : بیاید .
۱۰- اصل : و هرچنان ؟

و ابهریره رضی الله عنه روایت کند ، که رسول صلی الله علیه وسلم گفت: یا ابهریره! موی لب راست کن! که چون بنده موی لب راست کند^۱ چون قرآن خواند^۲ فرشتگان بنزدیک آن روند، و اگر موی لب دراز دارد، بنزدیک آن نروند. و یا ابهریره! ناخن چیده دار! که شیطان بر ناخن دراز نشیند.

و مجاهد^۳ روایت کند، که چون چندروز وحی نیامد، رسول علیه السلام با یاران بنالید. رسول گفت^۴: چگونه وحی آید سوی من؟ که شما موی لب راست نمیکنید و ناخن نمیگیرید^۵! پس رسول علیه السلام گفت: چون طعام خورید، دندان را خلل کنید، که هیچ چیز فرشته را بدتر از آن نباشد^۶، که در میان دندان مؤمن، چیز طعام^۷ باشد.

و عبدالله ابن عباس رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: چیست که شما بنزدیک من می آید و دندانها زرد و مسواک ناکرده، و ناخن ناچیده، و موی لب باز ناکرده^۸؟

مسئله پنجاه و نهم

آنست: که هر که حجامت کند، طهارتش تباه نشود و نمازش روا بود. و هر که چنین گوید، نمازش روا نباشد^۹. اما بیاید دانست، که حجامت

۱- ب: که بنده چون موی لب دارد. ۲- اصل: چون خواند.

۳- رك: یاورقی ص ۲۰۹. ۴- ب: علیه السلام با یاران گفت. ۵- ب: ناخن

بر نمی چینید. ۶- ب: را باز ندارد و ازان بدتر نباشد. ۷- ب: چیزی

طعام. ۸- ب: دندانها زرد و مسواک ناکرده و ناخن ناچیده و موی لب

پست ناکرده. ۹- ب: طهارتش تباه شود. بعضی از بیگانگان گوید تباه نشود

و نمازش روا باشد، و هر که چنین گوید نمازش روا باشد.

چه وقت باید کردن؟ و رسول علیه السلام علی مرتضی را گفت: که یا علی! پرهیز، از اول ماه تا پانزدهم، که هر روز علت دیگر افزایش. اما از شانزدهم ماه، تا آخر ماه، هر روز بیماری و علت کم گردد. و رسول علیه السلام گفت: این وصیت جبرئیل است علیه السلام^۱، که آن گفت: حجامت سود ندارد، مگر در هفدهم ماه، یا نوزدهم^۲ ماه، یا بیست و یکم. که در روزهای دیگر خون فاسد از تن بیرون میشود^۳. و اندرین سه روز علت بیرون آید و شفا و برکت در تن آن درآید. و رسول علیه السلام گفت: بهترین داروهای شما حجامت است^۴.

مسئله شصتم

آنست: که نماز تراویح سنت است. زیرا آنکه رسول علیه السلام گفت: اگر ملازمت کنم، باشد که بر امت من رنج رسد. یکشب یا دو شب بیرون آمد. چون خلافت بعمر رضی الله عنه رسید. آن^۶ مسجدها را بقندیلها آراست و نماز تراویح بر پای کرد. و رافضیان گویند: این کار عمر است. پرسیدند: که اگر کسی همه شب قرآن خواند فاضلتر یا نماز تراویح باید کردن؟ (گفتند نماز تراویح باید کردن)^۷. و پرسیدند که اگر کسی همه شب علم فقه و تفسیر و حدیث درس کند فاضلتر، یا نماز تراویح؟ گفتند: نماز^۸. پس چون چنین [۱۶۰] باشد، هر که طعن کند، آن هوادار و ملعون باشد.

- ۱- پ: که این وصیت مرا جبرئیل کرده است نگاه دار تا ترا نفع کند، و حسن بصری رحمه الله روایت کند، از رسول علیه السلام که او گفت. ۲- پ: یا پانزدهم.
- ۳- پ: دیگر خوف باشد از تن بیرون آید و اندرین روزها علت بیرون آید.
- ۴- پ: حجامت کردن است. ۵- پ: زیرا که. ۶- پ: بعمر رسید او مسجدها را بقندیل بیاراست. ۷- پ: کسی همه شب قرآن فاضلتر است یا نماز تراویح؟ گفتند. اصل: کلمات بین قوسین ندارد. ۸- پ: و پرسیدند اگر همه علم فقه تفسیر و درس کنند فاضلتر یا نماز؟ گفتند نماز تراویح.

و ازین جا بود ، که عبدالله ابن عباس رضی الله عنه گفت : هر که شب اول ماه رمضان تراویح کند^۱، چنانستی که شصت هزار سال مرخدای را عبادت کرده است، که روزها بروزه و شب بقیام بوده باشد .
و اندر خبر است : که هر که تراویح کند ، حق تعالی فرمان دهد که آنرا کوشکی بنا کنند ، و آن کوشک را چهار در باشد ، بر هر دری هزار کوشک دیگر باشد . هر که یکشب تراویح کند ، این جمله آنرا باشد .
و اندر خبر دیگر است : که هر که نماز تراویح کند^۲ ، بهر رکعتی هزار نیکی در نامه اش^۳ بنویسند ، و هزار بدی پاک کنند ، و هزار درجه بنام (او) بر آرند .

و ایی ابن کعب^۴ روایت کند، که رسول علیه السلام گفت : که هر که مسجدی بنا کند . حق تعالی فرمان دهد^۵، تا هفتاد هزار فرشته از بهر آن آمرزش خواهند ، یا کوشک بنام آن بنا کنند^۶ . و هر که قندیل در مسجد بیاویزد ، حق تعالی فرمان دهد ، تا هفتاد هزار فرشته از بهر آن آمرزش خواهند ، تا آن قندیل در آن مسجد باشد و بهر قطره روغن ده نیکی در نامه اعمال آن نویسند ، و ده بدی پاک کنند^۷ ، و ده درجه بنام آن بر آرند ، و ده بشارت مر آنرا بدهند و چهار هزار حور بنام آن کنند^۸ [۱۶۱] و چهار هزار حله^۹ در آن پوشانند^{۱۰} .

- ۱- ب : که هر که شب اول تراویح کند از رمضان چنانستی ، که هزار سال عبادت کرده باشد که روزها بروزه و شبها بقیام . و هر که تا آخر تراویح کند آنرا کوشک دهند و مر آن کوشک را چهار در باشد و بر هر دری هزار کوشک دیگر باشد تا آخر تراویح این چهار هزار کوشک مر آنرا باشد . ۲- ب : نماز تراویح گذارد .
- ۳- اصل : نام اش . ۴- رک : یادرفقی ص ۱۳۷ . ۵- ب : فرماید .
- ۶- اصل : کند . ۷- ب : بدی از نامه اش پاک کنند . ۸- ب : بنام او
- ۹- ب : حیلها؟ حله : لباسی که تمام بدن را بپوشاند (المنجد) .
- ۱۰- ب : پوشانند .

و هر که در مسجد بوریایی افکند^۱ ، هفتاد هزار فرشته مر آنرا آمرزش خواهند تا آن بوریای برجای باشد . و هر که شب دویم تراویح کند ، فرمان آید ، تا بهر رکعتی دوهزار نیکی دردیوان آن بنویسند^۲ و دوهزار بدی محو کنند^۳ ، و دوهزار درجه بنام آن برارند . و هر که شب سیم تراویح کند ، هم برین قیاس ، تا آخر ماه بنگر تا چه مایه^۴ باشد .

مسئله شصت و یکم

آنست : دعا کردن هم زندگانرا منفعت است و هم مردگانرا راحت^۵ . هر که گوید : مردگانرا دعا منفعت نکند ، آن معتزلی و ملعون باشد . که رسول علیه السلام گفت : الدُّعَاءُ (هُوَ) الْعِبَادَةُ^۶ گفت : دعا کردن عبادتست . و اندر خبر دیگر است که : الدُّعَاءُ مَخَّ الْعِبَادَةَ^۷ گفت : دعا کردن مغز عبادتست . و رسول علیه السلام گفت : دعا سود دارد بلایی را که فرود آمده باشد ، و بلایی را که فرود نیامده باشد . و بر شما باد ! این بندگان خدای عزوجل به پیوسته دعا کردن .

و ابوهریره رضی الله عنه روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : که هیچ مسلمانی^۸ نیست که دعا کند ، و خدای عزوجل دعای آنرا اجابت نگرداند ، تا آنرا در دنیا رساند^۹ ، یا در آخرت گناه و بی بدان^{۱۰} کفارت کند ،

۱- ب : کند . ۲- ب : رکعتی هزار نیکی بنام او نویسند . ۳- ب : پاک گردانند . ۴- ب : پاینده ؟ ۵- ب : راحت است . ۶- این حدیث در مسند احمد و در صحیح ابن حبان و غیره از نعمان بن بشیر و در مسند ابی یعلی از براء نقل شده (جامع الصغیر ۱۷/۲) . ۷- این حدیث ضعیف را ترمذی از انس روایت کند (جامع ۱۷/۲) . ۸- ب : مرد نیست . ۹- ب : که نه خدای عزوجل دعاء آنرا اجابت کند تا آنرا در دنیا رساند . ۱۰- ب : بدعاء کفارت .

مگر بدعا بزه خواهد ، یا رحم بریدن^۱ .

و جابر^۲ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام [۱۶۲] گفت: شما (را) راهنمونی کنم ، بر آنچه شما را برهاند از آتش^۳ و فراخ کند روزی بر شما . گفتند بگوی یا رسول الله ! گفت : که شب و روز دعا کنید که دعا سلاح^۴ مؤمن است .

و حسن بصری^۵ رضی الله عنه روایت کند، که رسول علیه السلام گفت: که حق تعالی از برای بنده^۶ چیز بسیار آفریده است ، اما باز میدارد ، تا بنده بخواند . چون حق تعالی بدهد ، آنچه خواهد^۷ .

و انس ابن مالک روایت کند ، که رسول علیه السلام گفت : خداوند شما کریم است و آنرا شرم آید، که بنده دست بردارد و ازان چیز بخواند، آنرا تهی دست و نومید گرداند^۹ .

و کعب الاحبار^{۱۰} روایت کند: که اگر سی تن از مسلمانان جمع آیند، و دست بدعا بردارند و حاجت خواهند ، حق تعالی هر آینه حاجت ایشان را بردارد، و دعای ایشانرا اجابت کند مگر وبال و بزه خواهند، و قطع رحم^{۱۱} .

۱- رحم : قرابت . این حدیث در صحیح ترمذی از ابوهریره چنین روایت شده: ما من رجل يدعو الله تعالى الا استجاب له ، فاما ان يجعل له في الدنيا و اما ان يدخر له في الآخرة و اما ان يكفر عنه من ذنوبه بقدر ما دعا ، ما لم يدع باثم او قطعة رحم (تيسير الوصول ۶۱/۲) . ۲- رك : پاورقی ص ۱۳۶ . ۳- ب : از دشمن . ۴- ب : سلاح . اصل : صلاح ؟ حدیث صحیح بروایت علی در مستدرک حاکم و مسند ابی یعلی چنین است : الدعاء سلاح المؤمن (جامع الصغير ۱۷/۲) . ۵- رك : پاورقی ص ۴۱ . ۶- ب از بهر بنده . ۷- ب : چون بخواند حق تعالی بدهد و اس . ۸- ب : بردارد و حق تعالی حاجت خواهند آنرا تهی دست؟ ۹- ب : باز گرداند . ۱۰- رك : پاورقی ص ۶۹ . ۱۱- ب : رحم خواهند این قدر بس بود خردمند را . والله اعلم بالصواب . تمت هذا نسخة الشريفة المباركة الميمونة المسمى بالسواد الاعظم المبارك . در پانزدهم شهر ظفر المظفر با تمام رسید . در وقت نماز دیگر و روز یکشنبه سنه ۱۲۷۴ (۱۲۴۷) ؟

پس باید که در دعا کردن تقصیر روا نداری ، تا آن در اجابت تقصیر روا ندارد . اما باید که دعا از روی نیاز و اخلاص (باشد) و از عجز تقصیر نکند، تا زود تیر دعا بر هدف آید . و اگر دعا در اوقات معینه که محل اجابت دعاست کرده آید بهتر و فاضلتر خواهد بود . این مقدار بس بود خردمند را
والله اعلم .

تمت الرسالة الموسومة^۱ بالسواد الاعظم [۱۶۳] بعون الله العلی

الاکرم . فی تاریخ دوازدهم شهر محرم ، ای حسن و حسین سنه

۱۱۵۶ ، الف و مائة وست و خمسين من الهجرة النبوی

علیه السلام . و کاتبه العبد الضعیف الراجی الی

فضل الله و عنایته مشلین بکرخانین عمرین

تاوزین علی بن ...

یلوح الخط دهرآ فی التتاب

ولکن کاتبه رمیم فی التراب^۲ [۱۶۴] .

۱- اصل : المومه ؟ ۲- در نسخه ب جملات از (پس باید تا خواهد بود)

نیست و چنانچه در صفحه گذشته دیده شد بر کلمات (قطع رحم خواهند) ختم شده است.

تعلیقات و فہارس

تمام اعدادی که درین تعلیقات و پاورقی‌های کتاب و
پیش‌گفتار و فهرس داده شده ، عبارت است از اعداد صفحات نسخه
اصل خطی ، که درین نسخه مطبوع ، بین این علاهت [] گذاشته
شده است ، نه اعدادی که بر پیشانی صفحات است .

برخی از خصایص دستوری و لغوی

۱- از خصایص نسخه اصل است، که آن اشاری را در سرپای کتاب به جای ضمیر او، وی استعمال کرده اند و شاید اصالت و قدمت داشته باشد. ولی در نسخه ب در تمام موارد آن را به او تبدیل کرده اند، و حتی در مواردی که آن اشاری بوده، در اینجا هم او آورده اند، که این مسخ عمدی، عبارات را مضحك و سبك و نازيبا ساخته است مثلاً:

نسخه ب	نسخه اصل
سبب تصنیف این کتاب او بود؟	سبب تصنیف این کتاب آن بود.
هر که نزدیک صاحب بدعت رود،	هر که نزدیک صاحب بدعت رود.
بدان او خواهد تا آنرا بزرگ گرداند؟	بدان آن خواهد تا آنرا بزرگ گرداند
با مبتدع متشبهید که او در دل شما او	با مبتدع متشبهید که آن در دل شما همان
افکند که شیطان در دل وی افکنده است؟	افکند که شیطان در دل آن افکنده است
تا او بوریا بر جای باشد؛ که او فشردن	تا آن بوریا بر جای باشد. که آن فشردن
برنج تر از آن بود؛ یا رسول الله! او پله	برنج تر از آن بود یا رسول الله! آن پله
را که تواند پر کردن؛ حق تعالی او نیم	را که تواند پر کردن؛ حق تعالی آن نیم
خرما را در خزینه قدرت بپروراند؟	خرما را در خزینه قدرت بپروراند تا
تا او مرده را باوی به سخن آورد؟	آن مرده را باوی به سخن آورد.

۴- صورتهای خاص افعال ماوراءالنهری، که تاکنون هم آثار آن در مجاورت عامه آنجا باقی است و لطافت خاصی دارد، و گاهی در اشعار ما بعد هم بجا مانده است.

مانند:

اگر بندگان بدانند که ایشان خدای را در قیامت نه بینند، دلهایشان بگداختندی در دنیا و عیش برایشان تلخ شدستی. (ص ۷۴)

که در نسخه ب این دو فعل قدیم را به بگداختی و کشتی تبدیل کرده اند.

مثال دیگر:

هر که مبتدع را سلام کند، چنانستی که ویران کرد مسلمانی را، و هر که در روی مبتدع نکرده، چنانستی که خود را کشتستی، و در خون گرفتار شدستی (ص ۱۳۳).
و ما اکنون به جای این افعال گوئیم: چنان است یا چنان باشد، کشته باشد، و در خون گرفتار شده باشد.

مثال دیگر:

حق تعالی گفت: من ولی ایشانم از پس وفات تو. و اگر نه آنستی که خدای عزوجل ولی ایشان است. اگر نه من از دنیا بیرون شده‌ی باسخت‌ترین غمی (ص ۱۳۵).

که اکنون می‌گوییم: و اگر نه آن باشد، بیرون می‌شدم.

مثال دیگر:

هر که سنتی را زنده کند، چنانستی که همه مردمان را زنده کردستی (ص ۱۳۶)
که امروز به جای آن چنان باشد و کرده باشد می‌گویند.

مثال دیگر:

اگر ایمان بنده بکاستی، پس روزگار بر نیامدی، که ایمان بنده همه از وی بشدی و چون بشودی لابد کفر در آید (ص ۱۱۵).

و اکنون بجای این افعال: می‌کاست، بر نمی‌آمد، می‌شد، می‌رفت، باید نهاد.

مثال دیگر:

اهل گورستان از گورها برآمدندی و حلقه حلقه نشستندی و حدیث می‌کنندی (ص ۴۸)

که در اینجا حال مستمر را در ماضی مستمر آورده است.

مثال دیگر :

راست گفتمی این طاعت‌ها نکرده‌ی! ولیکن میگفتی و می‌اندیشیدی ، که اگر مال بودی ، حج کردی ! و غذا کردی ! و صدقه دادی ! (ص ۵۵) .
که درینجا صیغ استمراری غائب را برای مخاطب آورده ، و اکنون می‌گویی !
گوییم .

مثال دیگر :

و از گناهان بیرون آید ، چنانکه از مادر زادستی (ص ۱۵۵) .
که به‌جای آن زاده باشد مروج است .
و چنین افعال در سرتاسر کتاب فراوانند ، مانند گذشته (می‌گذشت) (ص ۵۹)
و کرده شودی (ص ۱۰۲) و غیره .

۳- تکرار افعال و کلمات :

مانند متون قدیم دیگر در تکرار افعال درین کتاب هم فراوان است مانند :
و آنرا بمکان حاجت نیست ، از عرش برتر مکان نیست ، و از آنجا تا بتری مرحق
را مکان نیست (ص ۹) .
و هر یکی به آلات شنواست و بیناست و همویاست . و آن بی‌آلت شنواست و بیناست و
همویاست (ص ۹) .
که این جمل را اکنون چنین کوتاه سازند : و هر یکی به‌آلات شنوا و بینا و
کویاست . و او بی‌آلت شنوا و بینا و کویا باشد .

مثال دیگر :

و کودکانرا بر لوحها که نوشته است و می‌نویسند قرآنست . و امامها که در
محرابها می‌خوانند قرآنست . و این که در دنیا باماست قرآنست (ص ۸۸) .
که این سه جمله را اکنون چنین به یک جمله تلخیص سازند : آنچه کودکانرا
بر لوحها می‌نویسند و با امامها در محرابها می‌خوانند و این که در دنیا باماست
قرآنست .

درین جملات پس چندبار تکرار شده :

پس اگر به حقیقت شنید ، به محمد به مجاز آورد ، پس اگر یکی به حقیقت است

و یکی به مجاز ، پس قرآن دو آمد . پس هر کسی که چنین گوید (ص ۸۸) .

تکرار فعل دارد :

حق تعالی ما را بر سنت و جماعت دارد . و از بدعت دور دارد . و از ضلالت دور دارد . و بر راه راست دارد .

۴- جمع به آن :

امتان (ص ۱۳۱) حوران (ص ۶۱) عیالان (ص ۱۴۳) ابدالان (ص ۱۱۱/۱۰۷)
مقدمان (ص ۲۸) خلیفتان (ص ۶۷) هواداران (ص ۱) موحدان (ص ۷۳)
امامان (ص ۱۱۱) .

۵- الحاق یای حالت به صفات :

از صفات فارسی و عربی به الحاق ی اسم حالت ساختن ، که در متون قدیم بسیار رایج بود مانند :

یسی (ص ۱۵۴/۱۵۳) ناروایی (ص ۹۵) داوری (ص ۱۳۰) سلطانی
(ص ۴۳) صعبی (ص ۵۹) هولی (ص ۵۹) خلیفتی (ص ۶۳/۶۴/۶۵) کافری
(ص ۷۰/۸۵/۹۶) منافقی (ص ۸۵/۹۶) مؤمنی (ص ۶۵) دوستاری (ص ۶۵)
دستوری (ص ۶۷) توانگری (ص ۸۷) رسولی (ص ۱۱۴/۱۱۵) لواطی
(ص ۱۱۸) راهنمونی (ص ۱۶۲) گردی (ص ۷۷) .

۶- زیرا نکه - به طور فید علت :

اشکال قدیم این کلمه زیرا ، زیراك، ازایرا، ازایراك، ایرا، ایراك، ازیرا است که در متون قدیم فراوان بنظر می آید . درین کتاب زیرا نکه به جای زیرا که بسیار آمده و مخفف زیرا + آنکه است، که در دیگر متون ندیده ام . در نسخه ب همواره آنرا به زیرا که تبدیل کرده اند. مثال به صفحات ۳ و ۴ رجوع شود ، و نظائر فراوان آنرا در سرتاسر کتاب دیده می توانید .

گاهی برای تعلیل ، از بیر آنکه هم آمده (ص ۱۳۲) و زانکه هم مکرر است (ص ۱۳۱/۹۴) .

۷- الف اعجاب و تفخیم:

از خصایص مهم نثر قدیم دری است ، که در آخر برخی کلمات می آید و برای ندانی است مانند :

روز قیامت زن و مرد برهنه باشند؟ رسول گفت: بلی یا عایشه! گفت: وارسوایبا!
(ص ۱۰۶).

۸- استعمال خاص برخی مصادر:

دیدن به معنی قبول و پنداشتن مانند:

کسب کردن بحال ضرورت فریضه بینی ۱. کسب ناکردن و نادیدن هوا و بدعت
است و روزی از کسب دیدن کفر است. روزی از خدای باید دیدن (ص ۱۰۰)
هر که بر موزه مسح روا نه بیند، و بر پای برهنه روا بیند (ص ۱۱۲) آن گروه که
تقدیر نیکی و بدی از خدای تعالی بینند (ص ۱۴۴) که مساواک کردن خلاق کردن،
حق بینی و صواب بینی و ناخون باز کردن پس طهارت کردن نه بینی (ص ۱۴۸)
قومی اند که خلافت مرعباس را بینند (ص ۱۲۷) گویند خیرها از خدایست و شر
از خود بینند (ص ۱۲۷) بر روی زمین تمزیز قرآن نه بینند (ص ۱۳۱).

گاهی مصادر معروف به شکل خاصی استعمال می شود مانند:

گذاریدن (ص ۳) گذارید = گذارد (ص ۱۰۶/۱۰۷) کندیدن = کندن
(ص ۱۵۱).

۹- تکرار بیانی:

گاهی فعلی ذکر می شود، که بعد از آن تکرار ماده مصدری آن به الحاق یاء،
حالت فعل مذکور را روشن می سازد، و این نوع استعمال نیز در متون قدیم رواج
داشت که شاید اثر عربی باشد. مثلاً:

روزی رسول علیه السلام می گریست، عمریبتنی که عایشه نیز گریان شد (ص ۱۳۴)

۱۰- تخصیص کلمات:

گاهی کلمات عادی را در معانی خاص علمی و فقهی و کلامی بکار می برد، که
گویا مبدأ این اصطلاح سازی علمی را در عصر سامانیان نشان می دهد مانند:

آفریده شدگی = مخلوقیت (ص ۶۱)	نارسیده = نابالغ (ص ۱۰۴/۲۲)
همیشگی = خلود (ص ۸۲/۹)	آفریده = مخلوق (ص ۶۱)
گردی = مدور بودن (ص ۷۷)	ناآفریده = غیر مخلوق (ص ۶۱/۳۰)

درویشی = فقر (ص ۸۷)	درم خریدگان = غلامان (ص ۱۴۸)
ماننده = شبیه (ص ۹)	ناشناخت = مجهول (ص ۱۲۱)
نری = نری (ص ۹)	کدخدای دین = امام (ص ۱۱۱/۵)
مانند کردن = تشبیه (ص ۱۰۷)	دوگان = مثنی (ص ۱۱۲/۱۱۰)
نبی = قرآن (ص ۸۹)	حالمنده = صاحب حال (ص ۷۹)
پساییدن = لمس (ص ۸۹)	سلطانی = قدرت (ص ۴۳)
آبدست و آبدس = وضو (ص ۱۴۸/۱۱۳)	فرمان یافتن = مردن (ص ۳۸/۳۶/۳۲)
ازدودن = ماسواء (ص ۸۱)	گروش = عقیدت (ص ۱۰۲)
ناروایی = حرمت (ص ۹۴)	ناگرویدن = بی عقیدتی (ص ۲۶)
	توانگری = غنی (ص ۸۷)

علاوه برین برخی لغات و کلمات و تعابیر لطیفی دارد ، که در سطور ذیل به ترتیب ردیف الفباضبط می شود، اعداد مقابل کلمات همانست که در صفحات مطبوع بین این علامت [] آمده نه اعدادی که بر پيشانی صفحه است .

استوار :	آبدس ۱۱۳
کشتی عمر را استوار کن ۶۰	آبدست ۱۴۸/۱۱۳
استوار گرداند ۱۰۹	آتش زبانه ۷۰
اشك (انیاب) ۳۶	آدینه (روز) ۱۵۴/۴۸
اعتان ۱۳۱	نماز آدینه ۱۲۲
ابزاز ۴۵	آفریده (مخلوق) ۶۱
اینها (جمع این) ۵۶	نا آفریده (نامخلوق) ۶۱/۳۰
باد :	آفریده شدگی ۶۱
برشما باد ۶	آنها بند :
بر تو باد ۳	که ... کرد ، نکرد ۱۱۳
باز ناکرده (موی لب) ۱۵۹	آهک ۹۶
برخاست :	آوردن :
امانتها برخاسته ۴	ایمان آورد ۱۲۵
امر بر نخاست ۱۱۷	ابدالان ۱۱۱/۱۰۷

- ۲۰ پیدا و حاضر
 ۲۹ پس
 بیسی ۱۵۴/۱۵۳
 بیغوله ۳۵
 بیغوله چشم ۷۷
 تافتن :
 بتافتند (گرم کردند) ۶۳
 نرسایان ۱۲۱-۲۸
 نری (نری) ۹
 تمنی دادن ۱۲۲
 نن خویش (ازطرف خویش) ۱۲۵
 توانگری و درویشی ۸۷
 تهی دست ۱۶۳
 جاودانه ۶۲/۲۳
 جاویدانه ۸۵
 جدا کند (جان) ۴
 چنانستی ۳۳
 چوب گل ۱۵۳-۱۵۲
 چگونگی (کیفیت) ۱۲۷
 بی چون و بی چگونه ۷۳-۸
 حال :
 در حال (فوراً) ۴
 حالمند (صاحب حال) ۷۹
 خانون ۱۰۷
 خرمستان ۵۷
 خلطان (کهنه) ۴۸
 خلپتی ۶۵-۶۴-۴۳
 خنک (خوشا) ۱۵۶-۱۵۵-۱۴۰
- امر چون بر نخیزد ۱۱۷
 امر از محبان بر نخیزد ۱۱۷
 برنا ۴۸
 بزه (گناه) ۱۳۸-۱۴۳-۱۶۲-۱۶۳
 بزه باشد ۲۴
 بزه خواهد ۱۶۲-۱۶۳
 بزه کار ۱۵۱-۱۵۸
 بسند ۶۴/۳۷
 بسنده ۱۳۱
 بشدی - بشودی ۱۱۵
 بنسوزد ۱۳۵
 بنهای دندان ۱۵۱
 بهر :
 از بهر آنکه ۱۳۲
 بی راهان ۱
 بیرون :
 از مسلمانی بیرون نرود ۱۹
 از دنیا بیرون شود ۴۷
 پارسی (زبان) ۱۲۷/۵
 پای :
 مرا پیش عرش برپای کردند ۵۷
 پس :
 از پس وی (عقب) ۱۱/۱۹/۳۰/۱۲۳
 پسایید - میسایید ۸۹
 پست داشتن (موی) ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸
 پیدا :
 پیدا کن (شرح) ۲
 پیدا کرده آید ۴

رقم کشیدن (حکم) ۲۰	خواب افکند ۶۲-۸۵
رواداشتن (مرکب) ۳	خواست :
روی (قسم) ۸۱	خواست خویش ۱۳
از بهر روی ۱۵۰	خواست خدا ۱۳
روی وریا ۵۸	خون (کند) ۹۲
زادستی ۱۵۵	داوری ۱۳۰
زائکه ۱۳۱/۹۴	درست :
زرنیخ ۹۷/۹۶	درست شد (ثابت شد) ۱۱۹
زندیق ۳۲	درست بودن (دین) ۱۱۰
زهره آن باشد ۱۱۲	درآمدن (کفر و شرک) ۱۲۳
زیرانکاران ۱۲۵	درم خریده کان (غلامان) ۱۴۸
زیراک ۱۸	دست :
زیرانکه ۳-۴-۷۲ و در بسا موارد .	دست باز دارد ۱۶/۱۷۰
سپیدی (بدمد) ۴۸	دستوری (اجازت) ۶۷
سپست ۱۵۲	درویش (نادار) ۸۷
سذاب ۱۵۳/۱۵۲	دوستاری ۶۵
سلطانی :	دوگان ۱۱۰-۱۱۲
سلطانی مخلوقات منقطع گردد ۴۳	دون :
سینی ۷۷	از دون ۸۱
شارستان ۴۷	دیدن (قبول) ۱۰۰
شهرستان ۱۵۵	نه بیند ۱۳۱
شان (ضمیر)	بیند (خلافت را) ۱۲۷
بدان پهلو شان گرداند ۷۷	بیند (شر از خود) ۱۲۷
شاه سپرغم ۱۵۲	دیو (شیطان) ۶۸
شدستی ۷۳	دیوان (نامه اعمال) ۱۶
شناسا گردانیدن ۲۶	راست داشتن ۱۰۵
صعبی (دشواری) ۵۹	راست کن (موی) ۱۵۹
عصابه ۹۹	راهنمونی ۱۶۲
	رسولی ۱۱۵

عمود (گرز) ۴۰	گروش ۱۰۲
عیالان ۱۴۳	گواردیدن (هضم)
فراز کردن (چشم) ۸۰-۷۵	بگوارد (طعام) ۱۴۹
فرمان یافت (مرد) ۳۷-۳۶-۳۲	لرزان :
فروهشتن (موی) ۱۵۸	لرزان باشید بردین ۷
کارزار کردن ۱۰۹	لواطی ۱۱۸
کافری ۹۶-۸۵-۷۰	مانند کرد ۱۰۷
کاله (سندن) ۲۵	ماننده (شبییه) ۹
کالا ۹۴	مازو ۱۵۳-۱۵۲
کالید ۴۳	مایه (اندازه) ۱۶۲
کیمی (بوزینه) ۱۴۱	مردکی و زندکی ۸
کدخدای دین ۵	مغ ۳۱
کدخدایان دین ۱۱۱	مغان ۱۲۱-۹۴
کراسه ۹۱	مقری ۳۳
کرده شودی ۱۰۲	مقدمان دین ۲۸
کندیدن ۱۵۱	مناققی ۹۶-۸۵
کندها - کنده ۳۳	مورد ۱۵۳-۱۵۲
کوشک ۸۷	مؤمنی ۹۶
کیانند ۵۱	میتین ۶۷
گذاریدن ۳	می کنیدی (حدیث) ۴۸
گذارید ۱۰۷-۱۰۶	ناخون (ناخن)
گذاوردی ۱۰۷	باز کردن ۱۵۴-۱۴۹
گراانی نکردن (حکم) ۳	نارسیده (نابالغ) ۱۰۲-۲۲
گردی ۷۷	ناروایی (حرمت) ۹۴
گزیدگان ۱۱۳	ناشناخت ۱۲۱
گزندی بگزند (مار) ۶۳	ناله مند ۷۸
گرفت (باران) ۷۸	نام کنید :
گرویدن :	و خود را مؤمن نام کنید ۱۱۵
ناگرویدن ۲۶	نامزد (بهشت کرد) ۶۴

هول :	نبی (قرآن) ۸۹
هولی ۵۹	نکریستن (دقت) ۶
باهول ۱۰۶	نوحه کران ۳۳
وارسواپیا ۱۰۶۱	نیک جمال ۷۸
وقت :	هوا (میل باطل) ۱۵-۱۰-۴-۲
در وقت (فوراً) ۷۶	هواها ۱۲۰-۱۰-۴-۱
وقفی ۲۹-۲۸	هوادار ۱-۳-۱۴-۲۱-۲۵-۵۳-۶۹-
یادکرد آورد ۷۸	۱۱۳
یارا :	همیشگی (خلود) ۹-۱۲
نیاردگذشت ۶۸	

جدول مقایسوی فرق

در مسئله (۵۶) ص ۱۲۳ بیعد نامها و عقاید فرق اسلامی آمده ، که برخی از نامها روشن و خواندنی نیست. و در تسمیه برخی فرق هم بین کتب قدیم و جدید و مؤلفان متقدم و متأخر فرقی هست . و ما برای تکمیل فایده این جدول را از روی چند منبع قدیم و جدید ترتیب دادیم :

عدد	نام فرقه درین کتاب	الفرق بین الفرق	ملل و نحل	هفتاد و سه ملت	غیبات اللغت
۱	مرجیان	مرجئه	مرجئه	مرجئه	مرجئه
۲	قدریان	قدریه	قدریه	قدریه	قدریه
۳	شمراخیان	شمراخیه		شمراخیه	
۴	ازرقیان	ازارقه	ازارقه		ازرقیه
۵	اخنسها	اخنسوه	اخنسیه	اخنسیه؟	اخنسیه
۶	تعلیان	تعالیه	تعلیه	تعلیه	تعلیه
۷	بیهسیان	بیهسه	بیهسیه		
۸	میمو نیان	میمو نیه	میمو نیه		میمو توه

عدد	نام فرقه در این کتاب	الفرق	ممل و نحل	هفتاد و سه ملت	نمایاں اللغت
۹	جازمیان		جازمیه		
۱۰	ممتزلوان	ممتزله	ممتزله	ممتزله	ممتزله
۱۱	جبریان	جبریه	جبریه	جبریه	جبریه
۱۲	باطنیان	باطنیه	باطنیه		باطنیه
۱۳	لمزلوان				
۱۴	جعفریان	جعفریه	جعفریه		
۱۵	حنفیان	حنفیہ	حنفیہ		
۱۶	کنوفیان				
۱۷	مصوریان یا صوریان				
۱۸	مشہان	مشہه	مشہه	مشہه	
۱۹	جعدیان				
۲۰	حسییان				حسیہ
۲۱	کوزیان				کوزیہ
۲۲	زیادیان	زیادیه	زیادیه صغریه		
۲۳	سارقیان			سارقیه	
۲۴	زیدیان	زیدیه	زیدیه		زیدیه
۲۵	جهمیان	جهمیه	جهمیه	جهمیه	جهمیه
۲۶	شاکیان				شاکیه

عدد	درین کتاب	الفرق	مثل و نحل	ہفتاد و سہ ملت	غیاث اللغت
۲۷	میلوان				
۲۸	قولیان				
۲۹	رمادیان ؟				
۳۰	شادکیان	شادکانیہ			
۳۱	الجوعیان ؟				
۳۲	بیتیان ؟				
۳۳	میانیان ؟	مامونیان			
۳۴	سفیانیان		سفیانیہ		
۳۵	حروریان	حروریہ		حروریہ	
۳۶	عباسیان		عباسیہ		عباسیہ
۳۷	حشویان		حشویہ		حشویہ
۳۸	معروفان				
۳۹	مجهولیان	مجهولیہ	مجهولیہ		
۴۰	مہاجرین				
۴۱	خازمیان	خازمیہ	خازمیہ	خازمیہ	خازمیہ
۴۲	معدوریان				
۴۳	متولیان	متاولہ			
۴۴	میریان ؟			امیریہ	

عدد	درین کتاب	الفرق	ملل و نحل	ہفتاد و سہ ملت	غیاث اللغت
۴۵	رقوقیان ؟	مرقونیہ ؟	ذقویہ ؟		
۴۶	تایبان				
۴۷	مثنیان ؟ لفطیان ؟				لفظیہ
۴۸	مسلمیان	مسلمیہ			
۴۹	اعضائیان ؟ اقلیان ؟				
۵۰	فکریان				فکریہ
۵۱	واردیان				واردیہ
۵۲	فاطمیان ؟ ساطیان ؟				
۵۳	شافیان ؟				
۵۴	مستغنیان ؟				
۵۵	طفیلیان				
۵۶	فدائیان				
۵۷	مفروغیان				مفروغیہ
۵۸	ملحونیان ؟				
۵۹	ثانیان ؟	تمامیہ	تمامیہ		
۶۰	غالبیان ؟		غالبان ؟		
۶۱	مقاماتیان ؟				
۶۲	شوقیان ؟				

تعداد	درین کتاب	الفرق	همل و نحل	هفتناد و سه ملت	غیاث اللغات
٦٣	بهیمیان ؟	بهشمیه	بهشمیه		بهشمیه
٦٤	سوانیان ؟	شیبانیه	شیبانیه		
٦٥	قیغان ؟				
٦٦	امریان ؟				
٦٧	وهمیان			وهمیه	وهمیه
٦٨	مویان مستویان ؟			متوسمیه	
٦٩	کلامیان		کلامیه		
٧٠	جیلیان ؟	جبانیه	جبانیه		
٧١	شیعیان	شیعه	شروه	شروه	شروه
٧٢	کرامیان	کرامیه	کرامیه	کرامیه	
٧٣	سنان و جماعتیان	اهل السنه و الجماعه	اهل سنت	سنیه	سنت و جماعت

کشف متن کتاب

نامهای مردمان - جایها - فرقه‌ها - کتابها - اقوام
 شماره صفحات بر اساس نسخه خطی در اینجا ذکر شده است که در متن
 حاضر بین این علامت [] آمده است

۱۰۸/۱۰۷/۱۰۶/۷۲/۶۸/۶۷/۶۶	آدم (ع) ۱۲۷/۱۲۲/۹۳/۸۲/۵۴/۲۹/۹
۱۲۸	آصف بن برخیا (وزیر) ۷۵
ابوبکر بن اسماعیل ۱۱۱	ابراهیم (ع) ۱۵۱/۵۴/۲۹
ابوبکر الاسکاف ۱۱۱	ابراهیم ادهم ۱۱۱
ابوبکر الاصم ۱۱۱	ابراهیم خواص ۸۰
ابوبکر الملبله ۱۱۱	ابراهیم سمرقندی ۱۱۱
ابوبکر واسطی ۱۱۱	ابراهیم بن محمد (صلعم) ۳۶
ابوبکر ذراق ۱۵۱/۱۱۱	ابراهیم نخعی ۱۱۰
ابوبکره ۱۰۸	ابن ابی لیلی ۷۳
ابوحفص صغیر بخاری ۱۱۰	ابو احمد بن عیاضی ۱۱۱
ابوحسن کرخی ۱۱۳	ابو احمد بن محمد بزاز ۱۱۱
ابوحسن النقاد ۱۱۱	ابو امامه باهلی ۱۴۵/۱۰۸
ابوحنیفه نعمان (امام) ۱۰۶/۹۶/۲۸/۶	ابو ایوب انصاری ۱۰۸
۱۱۰	ابوبکر (صدیق خلیفه) ۶۵/۶۴/۵۵/۹/۵

- ابودرداء ١٠٨
 ابوذر غفاري ١٥٥/١٠٨/٣٥/٣١
 ابوزكريا ١١١
 ابوسعيد خدرى ١٤٤/١٦
 ابوسلمه ١٠٦
 ابوسليمان جوزجاني ١١١
 ابوشهاب ١٥٠
 ابوظلمه ٥٠
 ابو عبد الوحمن ابى ليث ١١١
 ابو عبيد ١١١
 ابو عبيدة جراح ١٠٧/٦٤/٣١
 ابو عتيان الزاهد ١١١
 ابو عمران ١١١
 ابو عمر ضرير ١١١
 ابو القاسم حكيم سمرقند (مؤلف كتاب) ٢/١
 ١٢٣/١٢١/١١١
 ابو القاسم صفار ١١١
 ابو ليث سمرقندى (فقيه) ١٥٠/١١٠
 ابو محذور الموزن ١٠٨
 ابو محمد بن عبدالله مروزي ٢
 ابو دوسى الاشعري ١٥٦/١٠٨
 ابو نجيح سلمى ١٠٨
 ابو هريره ١٢٠/١١٥/٦١/٦٠/٤٦/٣٠
 ١٥٣/١٤٨/١٤٧/١٤٥/١٤٣/١٣٣
 ١٦٢/١٥٩/١٥٦
 ابو يعقوب الازباد ١١١
 ابو يوسف (امام) ١١٠
 ابى بن كعب ١٠٨/١٣٥/١٦١
- احمد بن ابراهيم ضرير ١١١
 احمد برم ١١١
 احمد بن جعفر ١١٠
 احمد حرب نشابورى ١١٠
 احمد حفص ١١٠
 احمد حنبل (امام) ٣٣/٣٢
 احمد خضرويه ١١١
 احمد بن محمد قاضى ١٢٩
 احمد نصر عسكى ١١١
 اخنسيان (فرقه) ١٢٦/١٢٤
 ادريس (ع) ٥٤/٢٩
 ارقم بن ارقم ١٠٨
 ازرقيان ١٢٦/١٢٤
 اسرائيليه (فرقه) ١٢١
 اسرافيل ١٦
 اسلم الزاهد ١١١
 اسماعيل (سامانى) ١
 اسماعيل بن سعد الساعدي ١٤٢
 اسود ٦٩
 اسود بن خلف ١٠٨
 اسود بن يزيد ١٠٨
 اصحاب الكهف ٧٦
 اعضاءان (فرقه) ١٢٨
 اعمش ١٥٠
 اقليان (فرقه) ١٢٤
 الجوشيان (فرقه) ١٢٤
 امر يان (فرقه) ١٢٥
 انجيل (كتاب) ١٢٨/٢٩/١٧

جابر بن عبد اللہ ۱۰۸	انس بن مسالك ۱۴۳/۱۳۶/۱۰۸/۴۶/۳۰
جازمیان (فرقہ) ۱۲۶/۱۲۴	۱۶۳/۱۵۸/۱۵۵/۱۵۴/۱۴۶/۱۴۴
جبرئیل ۵۴/۵۲/۴۶/۴۵/۳۹/۱۲/۱۶	انس ابن الیمان ۱۰۸
۱۲۸/۸۹/۸۸/۸۷/۷۷/۶۵/۵۸	اوس بن ابی اوس ۱۰۸
۱۵۹/۱۵۲/۱۴۸	اہل توحید ۱۴۱
جبریان (فرقہ) ۱۲۶/۱۲۴/۹۴	اہل سنت و جماعت ۱۲۲/۹۶/۹۴/۱۸ وغیرہ
جبلیان (فرقہ) ۱۲۵	ایاس بن بکیر ۱۰۸
جریر ابن عبد اللہ ۱۰۸	ایاس ابن سلمہ ۱۳۸
جزوم (مرکب) ۵۴	ایوب السختیانی ۱۱۰
جہزریان (فرقہ) ۱۲۴	بازان ۱۱۰
جمعدیان (فرقہ) ۱۲۷/۱۲۴	باطنیان (فرقہ) ۱۲۶/۱۲۴
جمعی (فرقہ) ۹۶/۷۴/۶۳/۶۱	براق (مرکب) ۵۴/۵۳
جہمیان (فرقہ) ۱۲۷/۱۲۴/۱۲۱/۹۶	بغداد ۶
جہودان ۱۵۷	بلال ۱۰۸
حاتم اسم ۱۱۱	بلتیان (فرقہ) ۱۲۴
حارث ابن قدام ۱۰۸	بہیمیان (فرقہ) ۱۲۵
حارثہ ۱۰۸	بیت المقدس ۱۴۷/۶۸/۵۴/۵۳
حامد اللفاف ۱۱۱	بیہسیان (فرقہ) ۱۲۶/۱۲۴
حذیفۃ الیمان ۱۰۸	تابیان (فرقہ) ۱۲۴
حروری - حروریان (فرقہ) ۱۲۴/۱۱۸/۲۱	تایید (مرکب) ۵۴
حساد بخاری ۱۱۱	ترسا - ترسیان ۱۵۷/۱۲۱/۲۸
حسبیان (فرقہ) ۱۲۴	ترک ۱۲۱
حسن بن علی (امام) ۱۰۸/۳۵	توراة ۱۲۸/۵۲/۲۹/۱۷
حسن بصری ۱۳۶/۱۳۴/۱۰۹/۷۴/۴۶	ثابت بنانی ۱۱۰
۱۶۳/۱۴۶/۱۴۳/۱۴۲/۱۳۹/۱۳۸	ثابتان (فرقہ) ۱۲۵
حسن بن زیاد ۱۱۰	تعلبیان (فرقہ) ۱۲۴
حسین بن علی (امام) ۱۰۸/۳۵	جابر ۱۶۳
حسین منصور حلاج ۸۰	جابر بن سمرہ ۱۰۸

رمادبان (فرقه) ١٢٤	حسين واسطى ١١١
روم ١٢١	حشويان (فرقه) ١٢٤
زبور (كتاب) ١٢٨/١٧	حفصه ١٠٨
زبير ١٠٧/٦٤	حقيبيان (فرقه) ١٢٧
زفر ١١٠	حميد طويل ١٥٠
زنگيان ١٢١	حنفيان (فرقه) ١٢٧/١٢٤
زكريا (ع) ٧٦	خازميان (فرقه) ١٢٤
زيادبان (فرقه) ١٢٤	خاقان ١٢١
زيد بن اسلم ١٣٦	خالد بن بقى ١٣٧
زيدبان (فرقه) ١٢٧/١٢٤	خياب الارث ١٠٨
سارقيان (فرقه) ١٢٤	خراسان ١٢٩/١١٢/٥/١
ساريش ٧٦	خزر ١٢١
ساطوخ ١٢٠	خضر ٨٠
ساطيان (فرقه) ١٢٥	خلج ١٢١
سدرة المنتهى ١٥٤/٦٨/٥٤	خلف بن ايوب ١١٠
سعدايي وقاص ١٠٧/٦٤/٣٤	خوارج - خارجي (فرقه) ١٢٦/٢١
سعيد بن جبير ١٤٦/١٤١/١٣٩	دادنوس ٧٦
سعيد بن زيد ١٠٧	داؤد (ع) ١١٠/٥٨
سفيان ١٢٨/١٢٥	داؤد بن معاذ ١١٠
سفيانيان (فرقه) ١٢٨/١٢٤	دقيانوس ٧٧/٧٦
سفيان ثوري ٢٨	دهري - دهريان ١٢٦/١٠٤
سفيان عيينه ١٣٩	ذوالنون مصري ١١١
سفيد جامه (فرقه) ١٠٤	رافع بن خديج ١٤٠
سلمان فارسي ١٠٨/٦٩/٣٠	رافضي - رافضيان - روافض (فرقه) ٢٥/١٨
سليمان (ع) ٧٥/٥٤	١٦٠/١٢٨
سنان ابن سنان ١٠٨	ربيع بن خيثم ١١٠
سنت وجماعت (فرقه) ١١٨-١٣٥-١٣٦-١٤٦	رفرف (مركب) ٥٤
(رجوع باهل سنت)	رفوقيان (فرقه) ١٢٤

طلحہ ۱۰۷/۶۴	سواد الاعظم (نام ابن کتاب) ۱۶۳/۱۰/۶/۱
طیب ابن محمد (سلم) ۳۶	سہل بن سعد ۱۰۸
عامر بن ربیعہ ۱۰۸	سہلید بن عمار یاسر ۱۰۸
عایشہ ۱۳۴/۱۰۸/۱۰۷/۱۰۶	سیانین (فرقہ) ۱۲۵
عبادہ بن بشر ۱۰۸	سیغان ۱۱۰
عبادہ بن صامت ۱۰۸	شاذان ۱۱۰
عباس بن ابی ربیعہ ۱۰۸	شادکیان (فرقہ) ۱۲۴
عباس بن عبدالمطلب ۱۲۷	شافعیان ۱۲۵/۹۶
عباسیان (فرقہ) ۱۲۴	شداد حکیم ۱۱۰
عبدالله بن ابی جعفر ۱۳۳/۱	شریح ۱۱۰
عبدالله ابن جعفر ابن حفص ۱۱۱	شقیق ابراہیم ۱۱۱
عبدالله انطاکی ۱۱۱	شمر اخیان (فرقہ) ۱۲۴
عبدالله ابن جواد ۱۰۸	شوقیان (فرقہ) ۱۲۵
عبدالله بن زید ۱۰۸	شیبہ ابن عثمان ۱۰۸
عبدالله بن سلمویہ ۱۱۰	ثیب بن آدم ۲۹
عبدالله بن سفیان ۱۰۸	شیعیان ۱۲۷/۱۲۵
عبدالله بن شداد ۱۰۸	صالح (ع) ۵۴
عبدالله بن عباس ۵۱/۴۹/۳۴/۱۶/۱۵/۱۳	صالح ۴۹/۴۸
۱۴۷/۱۴۴/۱۴۰/۱۳۵/۱۲۳/۶۲	صالح الاسود ۱۱۱
۱۶۰/۱۵۹/۱۵۱	صالح مری ۱۱۱
عبدالله بن عمر ۱۴۶/۱۴۱/۱۳۸/۱۲۸/۲۸	صفاتیان (فرقہ) ۱۲۸
عبدالله مبارک ۱۳۹/۱۱۰	صفوان ابن امیہ ۱۰۸
عبدالله مخزومی ۱۰۸	صوریان (فرقہ) ۱۲۴
عبدالله بن مسعود ۱۰۶/۹۰/۶۳/۶۰/۳۱	صہیب رومی ۷۳
۱۴۵/۱۴۲/۱۳۶/۱۰۸	ضحاک (راوی حدیث) ۱۳۵
عبدلی کرام ۱۳۰/۱۲۹	طاہر ابن محمد (سلم) ۳۶
عبدالرحمن بن جبر ۱۰۸	طفیل ابن حارث ۱۰۸
عبدالرحمن بن صفوان ۱۰۸	طفیلیان (فرقہ) ۱۲۸/۱۲۵

عمر بن عبدالعزيز ١١٠/١٣٨	عبد الرحمن بن عوف ٣١/٦٤/١٠٧
عمران الحصين ١٠٨	عبد الملك بن مسلم ١٣٥
عمر كالمهاد ١١١	عتبه بن سعيد ١٣٨
عون ابن عبدالله ١١٠/١١٥	عتبة الغلام ١١١
عيسى (ع) ١٠ / ٢٩ / ٤٥ / ٤٩ / ٥٤ / ٧٦	عثمان بن عفان ٥ / ٩ / ٦٤ / ٦٥ / ٦٦ / ٦٧
٧٧ / ٨٨	٦٨ / ٦٩ / ٩٠ / ١٠٧ / ١٢٨
غالبان (فرقه) ١٢٥ / ١٢٨	عثمان بن طلحة ١٠٨
فاطمه زهراء ٣٥ / ١٠٨ / ١٢٨	عدى بن حاتم ١٠٨
فدائيان (فرقه) ١٢٥	عراق ١١٢
فرعون ٣٨	عروه ابن رويم ١٣٣
فرقان (قرآن) ١٧	عزت (مركب) ٥٤
فضيل عياض ١١١ / ١٣٩	عصام بن يوسف ١١٠
فكريان (فرقه) ١٢٤ / ١٢٨	عقبه بن عامر ١٠٨ / ١٣٦
قاسم بن محمد (صلعم) ٣٦	عقل (انواع آن) ٨١ / ٨٢
قادة الانصارى ١٠٨	عطاء ابن ابي رباح ١١٠
قثم بن عباس ١٠٨	عكاشه ابن محسن ١٠٨
قدام ابن مظمون ١٠٨	عكرمه ١٠٨
قدرت (مركب) ٥٤	عاقمه ١١٠
قدريان (فرقه) ٩٤ / ٩٥ / ١٢٤ / ١٢٥ / ١٤٠	علي بن ابي طالب ٥ / ٩ / ٣٥ / ٣٩ / ٦٤ / ٦٥
قرمطي ١٠٤	٦٦ / ٦٧ / ٦٩ / ٧٠ / ١٠٧ / ١٢٦ / ١٢٧
قطمير ٧٧	١٢٨ / ١٥٣ / ١٥٨ / ١٥٩
قوليان (فرقه) ١٢٤	علي بن اسحاق ١١٠
قيفيان (فرقه) ١٢٥	علي بن حسين ١١٠
كراميان - كراميان (فرقه) ٩٦ / ١٢٥ / ١٢٨	علي ابن حكيم ١١٠
١٢٩	علي ابن السفدي ٢
كرخي ١٠٧	عمر بن اعجالان ١١١
كسناطوس ٧٦	عمر بن خطاب ٥ / ٩ / ٣٧ / ٦٤ / ٦٥ / ٦٦
كعب الاحبار ٥١ / ١١٠ / ١٦٣	٦٨ / ٧٠ / ١٠٧ / ١٢٨ / ١٦٠

مدینہ ۱۴۸/۱۴۷/۱۳۰/۶۶	کعبہ ۱۴۷/۸۰/۷۹
مرحشی - مرجیان (فرقہ) ۱۲۵/۱۲۴/۱۱۶	کلامیان (فرقہ) ۱۲۸/۱۲۵/۱۲۴
۱۲۹	کتبفیان (فرقہ) ۱۲۷/۱۲۴
مریم ۷۶/۷۵	کوزبان (فرقہ) ۱۲۸/۱۲۴
مسلمیان (فرقہ) ۱۲۴	کیسان ۱۰۸
مستغنیان (فرقہ) ۱۲۵	لسادلوس ۷۶
مشہیان - مشہہ ۱۲۴/۹۸	لعبہ (نام حور) ۶۱
مشل بن سکر خان (کاتب کتاب) ۱۲۷/۱۶۴	لفظیان (فرقہ) ۱۲۸
مصوریان (فرقہ) ۱۲۷	لمیزلیان ۱۲۶/۱۲۴
مطیع ابن اسود ۱۰۸	ماروت ۲۰
معاذ بن جبل ۱۳۹/۱۰۸/۱۰۱/۳۱	ماروق ۱۳۰
معاذ النسفی ۱۱۱	ماکوخ ۱۲۰
معتزلی - معتزلیان (فرقہ) ۵۵/۳۳/۲۷/۲۱	مالک دینار ۱۱۰
۱۲۴/۷۴	دامون (خلیفہ) ۳۳
معدوریان (فرقہ) ۱۲۴	مانوق ۱۲۰
معراج (مرکب) ۵۴	ماوراءالنہر ۵/۱
ممر و فیان (فرقہ) ۱۲۴	متولیان (فرقہ) ۱۲۵/۱۲۴
منان ۱۴۰/۱۲۱/۹۴	مجاہد ۱۵۹
منغنیان (فرقہ) ۱۲۴	مجهولیان (فرقہ) ۱۲۸/۱۲۴
مفروغیان (فرقہ) ۱۲۸/۱۲۵	محمد (صلعم) در اکثر صفحات
مقامانیاں (فرقہ) ۱۲۵	محمد بن اسلم ۱۲۹/۱۰۸
مکحول شامی ۱۸	محمد بن جعفر صادق ۱۱۰
مکلیما ۷۶	محمد بن حارث ۱۰۸
مکہ ۱۲۸	محمد بن حسن ۱۱۰/۳۰
ملکانیہ (فرقہ) ۱۲۱	محمد بن سلام (ابونصر) ۱۱۱
ملحونیان (فرقہ) ۱۲۵	محمد بن سلمہ ۱۱۱
ملکوس ۷۶	محمد بن قابیل ۱۱۰
منظر اعلیٰ ۵۴	محمد کرام ۱۲۹
منکر و نکیر ۱۵۸/۴۳/۳۸/۳۷/۳۵	محمد بن کعب قرظی ۱۱۰/۱۰۷
موسی (ع) ۸۴/۷۲/۲۹/۲۰/۱۰	محمد متکدر ۱۱۰
موسی بن کبیر ۱۱۴	محمد بن موسی فقیہ ۱۳۰
مہاجرین ۱۲۸/۱۲۴	محمد بن واسع ۱۱۰

وايل بن حجر ١٠٨	ميانيان (فرقه) ١٢٤
وقعي (فرقه) ٢٩/٢٨	ميريان (فرقه) ١٢٤
وهب بن منبه ١١٠/٨٢/٣٢	ميكائيل ٦٥/١٦
دهميان (فرقه) ١٣٥	ميليان (فرقه) ١٢٨/١٢٤
هاروت ٢٠	ميمونه ١٠٨/١٠٧
هشام ابن حسان ١٤٣	ميمونيان (فرقه) ١٢٦/١٢٤
ياجرج و ماجوج ١٢٠	ناجيان (فرقه) ١٢٥
يحيى بن اكرم ٣٢	نيطيان (فرقه) ١٢١
يحيى بن معاذ ٧٤	نسطوريه (فرقه) ١٢١
يملينا ٧٦	نميم ابن سلام ١٠٨
يوانوس ٧٦	نوح (ع) ٥٤/٣٨
يوسف عراقي ١١١	نوح بن منصور (ساماني) ٥
	وارديان (فرقه) ١٢٨/١٢٥



University of Tehran Press



BN:978-964-03-6627-



9 789640 366271

۱۲۰۰۰۰ ریال